

خط تلگراف و سایر نوآوریها

جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۶-۷ که شورش هند را به دنبال داشت، اگر هیچ نتیجه دیگری نمی‌داشت، دست کم دولت انگلیس را متوجه‌کننده ارتباطش با ناحیه‌ای کرد که در مرکز جغرافیایی امپراطوری انگلیس در نزدیکی روسیه، یعنی غول آن روزگار، واقع بود. مقامات لندن و هند برای چاره‌کاری يك دستگاه تلگراف ایجاد کردند که ایران حلقه مهم آن شد. از اواسط سالهای ۱۸۶۰ تا پایان دوره قاجاریه تلگرافخانه هند و اروپا گرانباترین علاقه انگلیس در ایران بود، و از لحاظ اهمیت بر شرکت نفت و بانک شاهی برتری داشت.

در ایام شورش هند هنوز تلگراف در مراحل ابتدایی بود، ولی چندان پیشرفت کرده بود تا عملی بودن احداث خطی را میان لندن و هند ثابت کند. قبلا در ۱۸۵۱ يك کابل از زیر دریای مانس لندن را با پاریس مربوط ساخته بود. مقارن سال ۱۸۵۶ حدود ۷۰۰۰ کیلومتر خط تلگرافی شهرهای مهم هند را به یکدیگر پیوسته بود. هر کوششی برای ایجاد ارتباط میان لندن و هند از راه کابل زیردریایی مدیترانه و دریای سیاه شکست خورد و باعث تقویت کسانی شد که می‌گفتند تا حد امکان باید از راه خشکی استفاده کرد. پیش از آنکه دولت عثمانی با کمک مهندسان انگلیسی در سالها ۱۸۵۷-۶۱ شبکه تلگرافی خود را تا بغداد بکشد، ارتباط میان لندن و استانبول از راه اروپا دایر نشده بود. ولی با این اقدام عثمانی امکان رسیدن به هند از راه خلیج فارس به وجود آمد. با اینهمه به خاطر بی‌قانونی قبایل عرب و آب و هوای نامساعد بین‌النهرین سفلی اطمینان به خطی از بغداد و از مسیری که در آن هنگام عربستان عثمانی نامیده می‌شد عاقلانه نبود. خط دیگری از بغداد و از راه ایران به خلیج فارس از لحاظ امنیتی اساسی تلقی می‌شد. بنابراین در اوایل سالهای ۱۸۶۰ مذاکرات جداگانه‌ای با دولتهای ایران و عثمانی صورت گرفت که بر اثر آن دولت انگلیس مسیرهای متعددی را برای احداث خط تلگراف به دست آورد - از

عثمانی خطی از بغداد به فائو در دهانه خلیج فارس و از ایران خطی از خانفین* در مرز عثمانی تا تهران و سپس از آنجا تا بوشهر. دولت انگلیس در نظر داشت از فائو و بوشهر کابل زیردریایی به بندر گواتر در مکران واقع در مرز ایران و هند بکشد و آنجا را از راه خشکی به کراچی متصل کند، که ایستگاه مبدأ در هند بود.

مذاکرات با ایران اصلاً آسان نبود. برخی از ایرانیان وجود خط تلگرافی میان تهران و تبریز را از سرشان هم زیادی می‌دانستند و می‌گفتند راههای بهتری برای صرف پول وجود دارد. عناصر محافظه‌کار درباری با امتداد بدعت جدید خارجی به سایر نقاط کشور سخت مخالف بودند. مقامات محلی بیم از آن داشتند که خودمختاریشان به خطر افتد. عده‌ای هم نسبت به انگیزه‌های انگلیس برای کشیدن خطی در سرتاسر ایران بدگمان بودند و دلیلی برای اطاعت از کشوری نمی‌دیدند که همین تازگی با آنان در جنگ بود.

وقتی آلیسون وزیرمختار انگلیس در تهران در ۱۸۶۱ مذاکرات را آغاز کرد شاه صریحاً اظهار کرد با اینکه انگلیس نصف مخارج أحداث خط تلگراف را بر عهده می‌گیرد، در این کار برای ایران فایده‌ناچیزی می‌بیند. عدم علاقه او موجب شد که مذاکرات ناپایان سال ۱۸۶۲ قطع شود، تا اینکه موافقت نامه‌ای به صورت «تعهداتی که وزیر امور خارجه ایران پذیرفته» به دست آمد. این تعهدات که بیش از شش ماده مختصر نیست، به خاطر عدم تعهدهایش جالب است، و سندی است برای حفظ حیثیت، برطرف ساختن تردیدها و نگرانیهای وزرای ایران، و مخفی کردن میزان واقعی گرفتاری دولت انگلیس. این به دولت انگلیس امکان داد یک قدم وارد دروازه‌ای شود که بزودی با یک فشار به‌رویش کاملاً گشوده شد. باید هر دو طرف کاملاً دانسته باشند که امکان نداشت به شرطی توجه کنند که براساس آن ایرانیان می‌توانستند تحت نظر یک صاحب‌منصب انگلیسی خودشان به ایجاد و اداره خط تلگراف در داخل کشورشان بپردازند. و البته در اثنای چند ماه نه تنها دولت انگلیس سرگرد چمپین** را که در هنگ مهندسی بنگال خدمت می‌کرد برای اداره کار به عنوان مدیر تلگرافخانه هند و اروپا به تهران فرستاد، بلکه سه تن از صاحب‌منصبان مهندسان سلطنتی*** و هیجده مهندس درجه‌دار ارتش و شخصی را برای کمک به او روانه ساخت. در اوایل ۱۸۶۵ تعدادشان به قریب چهل نفر افزایش یافت. کسی تردید نداشت که این انگلیسی بود نه ایرانی که خط تلگراف را می‌کشید، ولو اینکه کارگران محلی بودند، و مخارج را دولت ایران می‌پرداخت. ایرانیان خوشحال نبودند. موردک اسمیت که متصدی یکی از پنج قسمت خط بود بعدها وضع انگلیس را چنین توصیف کرد:

* عثمانیها اتصال خانفین را به بغداد بر عهده گرفتند.

** Col. Sir John Bateman - Champain (۱۸۳۵-۸۷) در جریان شورش هند در دهلی و لکنهو خدمت کرد.

کفیل اداره تلگراف هند و اروپا در لندن (۱۸۶۵-۷۰) و رییس کل آن (۱۸۷۰-۸۷).

*** موردک اسمیت، سنت‌جان، و بیرون. در ۱۸۶۵ موردک به جای چمپین رییس تلگرافخانه در تهران شد در نمازخانه کالج چلتنهام تابلوهای به یاد چمپین و اسمیت نصب شده است.

وضع رویهمرفته بد و ناجور بود. خطی به طول ۱۹۰۰ کیلومتر از میان کشوری بسیار صعب‌العبور و پر خطر، به‌ترتیب که بود با مصالح ایرانی، به‌خرج ایرانی، به‌دست یک مشت خارجیانی ساخته می‌شد که همه اهالی مملکت از شاه تا گدا آنان را به‌چشم مداخله‌گران مزاحم می‌دیدند. نویسنده با اطلاعاتی که از تجارب بعدی به‌دست آورد، وقتی به‌عقب برمی‌گردد، از این گستاخی عجیب متحیر می‌شود. این معجزه بود که راهزنان میهن‌پرست ناگهان گلوی ما را نبریدند.

با اینهمه علی‌رغم دشمنیهای مقامات رسمی و آندادن هیچ کمکی از طرف مأموران محلی انگلیسیان کار خود را با اراده‌ای قوی دنبال کردند. در ماه اوت ۱۸۶۳ قسمت اعظم وسایل و تجهیزات با کشتی از انگلستان به‌بوشهر و بغداد رسید، و از آنجاها روی صدها قاطر به‌نقاط دوردست طول خط فرستاده شد، که تحت نظر انگلیسیان قطعات مختلف آن در دست ساختمان بود. درختان لازم برای تیرهای تلگراف خریداری و بریده شد، تقریباً در هر صد کیلومتر یک تلگرافخانه کوچک و تسهیلات لازم برای کارکنانش ساخته شد، وسایل و دستگاهها آماده، تیرها نصب و یک سیم روی آنها کشیده شد. در اثنای پیشرفت این کار، انگلیسیان سرگرم کشیدن کابل از فائو به‌بوشهر و از آنجا به‌گواتر از داخل آبهای خلیج فارس بودند. در اکتبر ۱۸۶۴ پس از بالغ بر یک سال کار آماده شد، ولی به‌خاطر سوءتفاهماتی با مقامات ایرانی تا بهار آینده تلگراف به‌کار نیفتاد.

با حاکم کرمانشاه مشکلاتی پیش آمد چون او عقیده داشت نصب تیرهای فلزی در قسمتی از مرز خانقین برای دعاوی ایران در آن قسمت اشکالاتی پدید می‌آورد؛ چون تیرهای فلزی اختصاص به‌قلمرو عثمانی داشت و در ایران از تیرهای چوبی استفاده می‌شد. حاکم به‌دنبال نظر خود سیمهای تلگراف را برید و تنها موقعی آرام شد که مقرر گردید به‌ترتیب یک در میان تیرهای چوبی و فلزی در منطقه مورد اختلاف نصب شود. در شیراز وقتی انگلیسیان اظهار کردند دستگاه گیرنده و فرستنده بیش از آن پیچیده است که یک تلگرافچی ایرانی بتواند با آن کار کند، غرور مردم جریحه‌دار شد. ایرانیان سیمها را بریدند و تجهیزات را دور انداختند. در اصفهان هم دردرس مشابهی پیش آمد. مقامات محلی مخالف ایجاد ارتباط سریع با پایتخت بودند و عشایر و روستاییان را تحریک کردند تیرها را بکنند و سیمها را ببرند - قشقاییان بیش از سی کیلومتر از خط را در جنوب شیراز خراب کردند، صدها مقره را شکستند و سیمها را بریدند. در نتیجه بار دیگر یک قرار موقتی بسته شد و به‌انگلیسیان اجازه داده شد تا پنج ماه خطوط را اداره کنند و پس از آن به‌دست ایرانیان بسپارند و تمام افراد خود را خارج سازند، غیر از کسانی که ممکن است به‌عنوان مشاور برای ده ماه دیگر باقی بمانند. در مقابل انگلیسیان وزیر فواید عامه ایران را به‌عنوان رییس همه خطوط تلگرافی ایران به‌رسمیت شناختند، بشرط اینکه بدون اطلاع انگلیس دستوری در مورد خط خانقین - بوشهر صادر نکنند. این اصول غرور ایرانیان را ارضا کرد، در حالی که امکان نظارت مورد علاقه را برای انگلیسیان فراهم ساخت.

در اثنای مهلت پنج ماهه روابط با مقامات ایرانی بهبود زیادی یافت. نیاز به انگلیسیان برای نگهداری و اداره خطی که مالیات مورد نیاز بیشتری را تأمین می‌کرد معلوم شد. بدین ترتیب در اواخر سال ۱۸۶۵ عقد قرارداد یا مقاوله نامه تازه‌ای امکان پذیر شد، و در آن علی‌رغم روزنه‌هایی که در برابر حساسیت ایرانیان تعبیه شده بود، اغلب تقاضاهای انگلیس را برآورده ساخت. به انگلیس اجازه داده شد سیم دومی بکشد که مختص مخابرات بین‌المللی به زبانهای اروپایی باشد و اداره این خط را تا پنج سال برعهده گیرد. برای این کار اجازه داده شد از پنجاه نفر خارجی استفاده کنند. انگلیسیان برای پر کردن جای خالی تلگرافچیانشان ترجیح دادند از کارکنان ایرانی استفاده کنند ولی در این مورد بیشتر آنان ارمنیان مسیحی بودند و نه مسلمانان، و این بیشتر از روی علاقه نبود، بلکه در آن ایام مسلمانان کمتر تمایلی به کار کردن با اروپاییان نشان می‌دادند.

سرهنگ فردریک گلدسمید* رییس اداره تلگراف درلندن سه ماه به تهران آمد و برای امضای مقاوله نامه تازه‌ای به مذاکره پرداخت. سفارت در این مورد به وزارت خارجه نوشت که این مقاوله نامه با زحمت زیادی تحصیل شد. همه حکام و امرای کوچک با آن مخالف بودند و تهدیدات زیادی برای واداشتن آنان به همکاری با مأموران لازم بود. ایرانیان با اینکه بطور غیر رسمی با این یا آن پیشنهاد موافقت می‌کردند، بگفته گلدسمید هر چیزی که ممکن بود به معنی قبول تأمین مایحتاج اعم از مصالح، افراد، یا پول، باشد یا مشاوره اخلاقی یا نظارت اداری «حاضر نبودند روی کاغذ بیاورند، مخصوصاً به صورت قرارداد یا مقاوله نامه، تا به وسیله دولتهای دیگر مورد مطالعه و اظهار نظر قرار گیرد» خلاصه اینکه ایرانیان مردم مغروری بودند و دوست نداشتند عملاً اعتراف کنند به کمک دیگران نیازمندند. عثمانیها تلگرافخانه خود را اداره می‌کردند، چرا آنان این کار را نکنند؟

وقتی مقاوله نامه امضا شد. سفارت نفس راحتی کشید و وزارت خارجه را واداشت با توجه به خدمت بزرگی که ایران به مملت انگلیس و حکومت هند کرده چند هزار لیره ای برای هدیه به شاه و وزیران و درباریانی که برای به نتیجه رسیدن مذاکرات تلاش کرده‌اند پرداخت شود.

بار دیگر انگلیسیان زمام کار را در دست داشتند و سرگرم اداره خط بودند و حضورشان پذیرفته شده بود. به جای اینکه در پایان پنج سال خارج شوند، تعدادی مقاوله نامه تازه برای ادامه کارشان و همچنین کشیدن يك خط تازه بین‌المللی از تهران، یزد، کرمان تا بلوچستان و مرز هند تنظیم کردند. ایرانیان اجازه دادند انگلیس يك خط زمینی از جاسک به گواتر بکشد - کنسول انگلیس در بندرعباس برای حفاظت این خط در آن منطقه ترسناک و بی‌قانون مستمری مرتبی به شیوخ و رؤسای قبایل می‌پرداخت. مرتب نگهداشتن خطوط

* سرلشکر Sir Frederic Goldsmid (۱۸۱۸-۱۹۰۸) کارش را در ارتش کمپانی هند شرقی آغاز کرد، ولی پس از خدمت در چین به کارهای غیر نظامی روی آورد. از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۰ در تلگرافخانه هند و اروپا کار کرد؛ در ۱۸۷۱-۷۲ مأمور تحدید حدود مکران و سیستان بود. زبان شناس برجسته‌ای به‌شمار می‌رفت.

در هیچ ناحیه‌ای چندان آسان نبود. در پهنه کشور تیرهای چوبی تلگراف و سیمها در خطر باد و طوفان بود، و آنها را برای تیر سقف یا هیزم می‌بریدند. مقره‌های چینی هدف تیر افراد سرخوش قبایل قرار گرفت. برای کاهش خسارات و ضایعات تیرهای فلزی و مقره‌های روکش‌دار معمول شد، ولی دست آخر این تلگرافچیسان ایرانی، نگهبانان سوار خط تلگرافی هند و اروپا در هر تلگرافخانه بودند که خط را دایر نگه می‌داشتند. این افراد بمحض اینکه متوجه يك شکستگی می‌شدند. بدون توجه به وضع هوا، از هر دو ایستگاه در جستجوی تیر شکسته به راه می‌افتادند، تا آن را پیدا و تعمیر کنند.

با وجود کثرت مرزهایی که خط تلگراف تا به بغداد از آنها می‌گذشت، هیچکدام از دو مسیر فائو یا خرمشهر زیاد رضایت بخش نبود؛ پیامهای تلگرافی دچار تأخیر و قطع و وصل زیادی می‌شد. برای علاج این کار دولت انگلیس شرکت زیمنس، بنگاه آنگلوجرمن را تشویق کرد، يك خط بین‌المللی از آلمان و جنوب روسیه بکشد که در تهران به خط تلگرافی هند و اروپا بپیوندد. زیمنس در ۱۸۶۷ بدین منظور شرکت تلگراف هند و اروپا را در لندن تأسیس کرد؛ مقارن سال ۱۸۷۰ خط جدید به کار افتاده بود. این خط به خاطر اینکه تنها از دو کشور می‌گذشت فواید زیادی داشت و بزودی برای مخابرات تلگرافی میان لندن و هند به صورت خط ترجیحی درآمد.

تلگراف برای خزانه دولت ایران تنها تأمین درآمد زیادی نمی‌کرد، بلکه دست شاه را در مذاکره با مأموران دوردستش باز گذاشت. از این گذشته ایران را طوری با سایر کشورهای جهان مربوط ساخت که پیش از آن سابقه نداشت و بیش از هر عامل دیگری به تنهایی در پیدایش نهضت‌های اصلاح‌طلبانه و ملی که در ربع آخر سده نوزدهم اوج گرفت، مؤثر بود. نخستین روزنامه یومیه تهران، که در ۱۸۹۸ پدید آمد، در مورد اخبار خارجی به خلاصه گزارشهای خبرگزاری رویترا اتکا داشت که هر صبح برای انتشار در هند از لندن مخابره می‌شد. از سوی دیگر، اعتماد عوام که همه سیمهای تلگرافی به پایتخت منتهی می‌شود توسط به تلگرافخانه‌ها را به صورت بست‌نشستن به عنوان دادخواهی یا اعتراض تقویت کرد، که این کار اغلب اسباب دردسر مقامات انگلیسی و ایرانی می‌شد. یکی از این موارد در ۱۸۹۳ در شیراز اتفاق افتاد، و به دنبال کمبایی نان، يك جمعیت ۲۰۰۰ نفری به تلگرافخانه ریختند و خواستار مخابره تلگرافی به شاه برای برداشتن پیشکار فارس و ارزان کردن نرخ نان شدند. تدریجاً جمعیت به ۱۰,۰۰۰ نفر رسید و رییس تلگرافخانه را تا رسیدن پاسخ از تهران زندانی کرد.

در کشوری که مثل وجود نداشت و کاروانسراها بسیار کثیف بود، مسافران اروپایی از پذیرفتن مهمان نوازی انگلیسیان و ارمنیانی که تلگرافخانه‌ها را در نقاط مختلف کشور اداره می‌کردند، خوشحال می‌شدند. کرزون پس از مسافرتش در ایران در سال ۱۸۸۹، وقتی می‌گوید: «از مطلوبترین اتفاقات مسافرت در ایران، پس از کمابیش صد کیلومتر راه پیمایی در جاده‌ها، پیدا شدن تلگرافخانه‌ای است که يك مأمور انگلیسی در آن مستقر شده

و مهمان‌نوازی صمیمانه خود را عرضه می‌کند، و معمولاً دربارهٔ کشوری که از مدتها پیش در آن زیسته و کار کرده بخوبی آگاه است. و صمیمانه‌ترین خاطرات غروب‌هایی را به یاد می‌آورم که مذاکره با این افراد بدان روشنی بخشیده و در سایهٔ توجهاتشان از آسایش برخوردار شده‌ام، و می‌ترسم گاهی مسافران از مهربانی آنان سوءاستفاده کنند» مبین احساسات مسافران دیگری است.

کرزون که اینگونه تحت تأثیر رفتار مأموران تلگرافخانه قرار گرفته بود، اعتقاد داشت «بیش از همه باید مأموران تلگراف انگلیس در ایران را باعث مقام و منزلتی دانست که انگلستان در ایران به دست آورده است». اعضای تلگرافخانهٔ هند و اروپا خودشان عقیده داشتند انگلیسیان در سایهٔ تلگراف در مرکز و جنوب ایران بیش از روسها شهرت یافته‌اند. ولی اشتباه است اگر کمان کنیم ایرانیان، انگلیسیان یا نظارتشان را. بر خط تلگرافی که از کشورشان می‌گذرد واقعاً دوست دارند. * يك امريكايي که در ۱۸۷۵ به ایران آمده و نسبت به انگلیسیان اصلاً نظر بدی نداشته، چندان دور از حقیقت ندانسته است که برای خیلی از ایرانیان خط تلگرافی که انگلیسیان برخلاف میل آنان در کشورشان کشیده، و آن را با يك رشته آهنی بسته‌اند، علامتی شوم، و منادی بدبختی است، و چیزی نمی‌گذرد که ایران یکباره زیر فرمان انگلیس در می‌آید. اینست علت مخالفت آنان با تلگراف و دشمنیشان با فرنگیان. ایرانیان مودبتر از آن بودند که چنین چیزهایی را به انگلیسیان بگویند.

سالهای سال خانواده‌های تلگرافچیان بمنزلهٔ ستون فقرات جمعیت‌های انگلیسی متفرق در ایران بودند. در اصفهان در محلهٔ ارمنی‌نشین جلفا زندگی می‌کردند؛ در شیراز با اندک فاصله‌ای از شهر در خانه‌های يك طبقهٔ سبك انگلیسی و هندی بسر می‌بردند که حیاطی با دیوارهای بلند داشت، ولی خود تلگرافخانه در تالار پذیرایی زیبایی قرار داشت که زمانی قصر سلطنتی بود. در جاسک و بوشهر (نزدیک بوشهر) که خطوط زمینی و کابل‌های دریایی بهم می‌پیوست، پاسگاه‌های کوچک امپراطوری دارای باشگاهی کوچک، زمین تنیس و چمن کریکت بودند. در تهران که برخورد و حسادت زیادی میان اعضای سفارت و تلگرافخانه وجود داشت، مردك اسمیت مدت بیست سال برجسته‌ترین شخصیت به‌شمار می‌رفت. او در سال ۱۸۶۵ ریاست تلگرافخانه را از چمپین به‌دست آورد، در خانه‌های نوساز تهران، در تابستانها در قلهك، زندگی کرد، و با درشکه چهاراسبهٔ تازه‌ای که از لندن آورده بود در اطراف شهر به‌گردش پرداخت. او ایرانیان را که خوشامدگوییهایش را تلافی می‌کردند دوست داشت. در زبان فارسی صاحب تحقیق بود و بزودی به‌هنر و باستان‌شناسی ایران علاقهٔ عمیق پیدا کرد - علاقه‌ای که شاید شرکت در دو هیئت باستان‌شناسی پیش از آمدنش به ایران آن را تقویت کرده بود. * * * وقتی در ۱۸۷۳ پس از فهمیدن اینکه

* * * علی‌رغم موافقت نامه‌ای که در سال ۱۹۱۳ امضا شد و ادارهٔ تلگراف را تا سال ۱۹۴۵ در اختیار انگلیسیان می‌گذاشت رضاشاه در ۱۹۳۱ همهٔ خطوط موجود در خشکی را از آنان گرفت.

* * * هیئت باستان‌شناسی سیرناتیکا (برقه، در شمال مصر) و هالیکارناس (بدرون در ترکیه). در بدرون سهم زیادی در کشف ←

موزه سوئد کنزینگتون چقدر از لحاظ آثار ایرانی فقیر است، می‌خواست میهنش را ترک کند، پیشنهاد کرد این آثار را برای موزه گردآورد؛ پیشنهادش پذیرفته شد و به‌وی اختیار دادند این کار را با ۱۰۰ لیره شروع کند. در طی چند سال با تصویب مقامات ایرانی اقسام گوناگونی از آثار ایرانی را خریداری و به انگلستان حمل کرد، از قبیل کاشی، کارهای فلزی، پارچه و خاتم‌کاری؛ همچنین تعدادی از نقاشیهای عصر قاجاریه را که ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اروپا با دیدن نقاشیها و خرت پرتهای اروپایی آنها را دور ریخته بود، هر کدام را به‌چند شیلینگ خرید. برای حمل مجموعه‌های مهمی که از دو فرانسوی خریداری شده بود، در سال ۱۸۷۵ سی و دو قاطر کرایه شد تا آنها را به‌بوشهر برساند و از آنجا با کشتی به انگلستان فرستاده شود. سال بعد موزه سوئد کنزینگتون مجموعه آثار ایرانی خود را به‌نمایش گذاشت، و این نخستین نمایشگاه هنر ایرانی بود که در لندن برگزار می‌شد. بدین مناسبت اسمیت یک کتاب راهنمای توصیفی نوشت. او پس از ترک تهران در ۱۸۸۵ مدیر موزه‌ای شد که اینک به‌موزه سلطنتی اسکاتلند معروف است، و او خود بانی اصلی مجموعه ایرانی آن بود.

در سالهای ۱۸۶۰ غیر از تلگراف، سایر وسایل ارتباطی ایران قرون وسطایی بود. نه جاده عرابه‌رو وجود داشت، نه راه‌آهن، و نه پستخانه. در ۱۹۲۱ وضع چندان بهتر نشده بود.

سفارت انگلیس برای حفظ ارتباط با لندن و هند یک عده پیک سوار یا غلام داشت که ماهی یک بار نامه‌ها را به استانبول و شیراز می‌بردند و از آنجا پیکهای دیگری آنها را به‌بوشهر و لندن می‌رساندند؛ و از بوشهر هم نامه‌ها با کشتی به بمبئی فرستاده می‌شد. غلامان افراد بسیار پرتاقتی بودند. آنان در هر هوایی مسافتهای طولانی را می‌پیمودند، و از رودها و کوههای سخت می‌گذشتند؛ گاه در برف و بوران گیر می‌کردند، و چند غلام بر اثر سرما یا سرماخوردگی مردند. آنان روزانه قریب صدوشصت کیلومتر می‌پیمودند، و در چاپارخانه‌هایی که توسط دولت اداره می‌شد اسب خود را عوض می‌کردند.

انگلیسیان به‌خاطر فقدان هر نوع خدمات پستی به‌غلامان اجازه می‌دادند نامه‌های دوستان نزدیک ایرانی و اروپایی آنان را هم در سر راه خود برسانند. وقتی در ۱۸۶۲ خط منظم کشتی بخار میان بمبئی و خلیج فارس دایر شد، حکومت هند تصمیم گرفت از طرف خود پستخانه‌هایی در بندرهای خلیج فارس دایر کند. ایرانیان علاقه‌ای نداشتند تحت فشار انگلیس ترتیباتی را بپذیرند که خود در آن هنگام چندان نیازمند آن نبودند. نخستین پستخانه هند و انگلیس در ۱۸۶۴ در محوطه نمایندگی سیاسی در بوشهر افتتاح شد، و بزودی پستخانه‌های دیگری در سایر بندرهای ایران گشایش یافت؛ که کشتیهای شرکت

محل مقبره موسولوس داشت. این مقبره یکی از شگفتیهای هفتگانه است (که در ۳۵۰ ق م برای موسولوس شاه کار به ساخته شده).

در ۱۸۶۷ در بندرعباس و بندرلنگه؛ در ۱۸۹۲ در محمره؛ در ۱۹۱۳ در چاه بهار و جزیره هنگام.

کشتیرانی بخاری هند انگلیس در خدمت آنها بودند. تا زمانی که دولت ایران در ۱۸۷۶ سازمان پست خود را تأسیس کرد انگلیسیان یک دستگاه پست نیمه عمومی میان بوشهر و داخله ایران دایر کرده بودند. پیکهای سفارت و تلگرافخانه نامه‌ها را به بوشهر می‌بردند و از آنجا نامه‌ها در مسیر تهران به دست گیرندگان می‌رسید. این پستخانه‌های هند و انگلیس زیر نظر رییس کل پست در بمبئی بود و بدون دخالت مقامات ایرانی اداره می‌شد و روی نامه‌ها تمبر هندی چسبانده می‌شد که مزین به تصویر ملکه ویکتوریا و دو تن جانشینانش بود؛ هزینه تمبر برابر تعرفه داخلی هند بود و تمبرها با یک مهر انگلیسی باطل می‌شد. این غیر منتظره بود که ایرانیان ناگهان اداره پست دایر کردند، به اتحادیه جهانی پست پیوستند، و با انگلیسیان به کشمکش پرداختند. آنان به مصرف تمبر هند در ایران و فعالیت پستخانه‌های انگلیس در داخل خاک ایران، همچنین توزیع مستقیم کالا از کشتیا و بدون عبور از گمرک ایران اعتراض کردند. پستخانه‌های انگلیسی از قبول یا توزیع نامه‌های دارای تمبر ایرانی خودداری کردند. در جریان جنگ اول جهانی که نیروهای انگلیسی در خوزستان مستقر شده بودند. انگلستان در مناطق نفتی پستخانه‌ای برای استفاده ارتش و شرکت نفت تأسیس کرد. وجود این رشته پستخانه‌ها در دست خارجی‌ان برای ملیون ایرانی سخت رنج آور بود و آن را توهینی به استقلال خود می‌دانستند. همینکه جنگ اول جهانی پایان یافت انگلیس برای پستن آنها سخت تحت فشار قرار گرفت و در پایان سال ۱۹۲۲ خواه ناخواه با آن موافقت کرد.

اگر مقارن پایان سلسله قاجاریه در ایران هنوز راه آهن طولانی وجود نداشت، این تقصیر انگلیس نبود. علاقه شدید یولیوس روتیر در استفاده از امتیازی که در ۱۸۷۲ از شاه گرفته بود، کشیدن راه آهن بود از دریای خزر به خلیج فارس. دولت انگلیس که از تهدید ایران به وسیله روسها ترس روزافزونی داشت، عقیده استواری یافت که بدون راه آهن خلیج فارس به داخله ایران در صورت تجاوز روسیه به این کشور نمی‌توان کمک نظامی مؤثری رساند. سرمایه‌داران لندنی کمتر از وزارت جنگ انگلیس مایل به ساختن چنین راه آهنی نبودند، و هر دو خوشحال بودند که دروموندولف وزیرمختار انگلیس در تهران می‌خواست همه نیروی چشمگیری را برای تشویق دولت ایران به اعطای امتیاز راه آهن به کار اندازد. پس از آنکه شاه به دنبال اعطای امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون به انگلیسیان، ناگزیر شد برای حفظ موازنه امتیاز احداث راه آهن در شمال را به روسها بدهد، و بدین ترتیب دروموندولف هم برای گرفتن امتیاز راه آهن جنوب توانست پافشاری کند، شاه ناتوانتر از آن بود که پایداری کند، ولی همینکه به دروموندولف روی موافق نشان داد، باز زیر فشار شدید روسها قرار گرفت و آنان به دلایل سوق الجبیشی و بازرگانی خواستار جلوگیری از ساختن راه آهن به وسیله انگلیسیان از خلیج فارس شدند. بار دیگر شاه بدبخت تسلیم شد و در اواخر سال ۱۸۹۰ قراردادی میان ایران و روسیه امضا شد که در آن واگذاری هرگونه امتیاز راه آهن از سوی ایران تا ده سال ممنوع شده بود. این

قرارداد در ۱۹۰۰ برای ده سال دیگر تجدید شد، و بدین ترتیب امید ساخته شدن راه آهن تا سالهای زیادی از میان رفت. وقتی این قرارداد دوم سرآمد، علاقه لندن به ساختن راه آهن در ایران بار دیگر زنده شد. گروهی از سرمایه‌داران نیرومند لندن سندیکای راه آهن ایران را تشکیل دادند و از شاه امتیازی برای نقشه‌برداری و ساختن راه آهن از خلیج فارس به داخل ایران گرفتند. دولت انگلیس نه تنها به دلایل نظامی، بلکه در عین حال بدین سبب که اعتقاد داشت وضع اقتصاد متزلزل ایران بدون جاده و راه آهن از بد هم بدتر خواهد شد، از سندیکای راه آهن حمایت می‌کرد.

یکی از دلایل دولت انگلیس و حکومت هند برای ساخته شدن راه آهن در ایران این بود که یکی از لایق‌ترین مأمورانش را بدین کار گماشت. آرنولد ویلسون بیشتر سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۳ را صرف نقشه‌برداری مسیرهای احتمالی راه آهن خلیج فارس به داخله ایران کرد.* ولی جنگ و حوادث بعدی مانع از آن شد که انگلیس در گسترش راه آهن ایران نقشی داشته باشد.**

راههایی که بتوان از آنها با وسایل چرخدار عبور کرد در زمان قاجار کم و دور از یکدیگر بود. در سالهای ۱۸۸۰ تنها دو جاده از این قبیل وجود داشت، که کوتاه و بسیار ناهموار بودند، و تهران را به قم و قزوین متصل می‌کردند. پیشرفتهایی که بعدها صورت گرفت نتیجه دادن امتیازات به روسیه و انگلیس و اقدامات خود این دولتها در جریان جنگ اول جهانی بود. امتیازات راهسازی نشان دهنده کار رقابت روسیه و انگلیس بود. وقتی بانک شاهی در ۱۸۹۰ امتیاز ساختن جاده عرابه‌رو از تهران به اهواز را از مسیر قم و سلطان‌آباد گرفت، دو سال بعد روسها امتیاز ساختن جاده اتزلی به قزوین را به دست آوردند. وقتی امتیازات دیگری در شمال ایران به روسها داده شد، با اعطای امتیازی به بانک شاهی در ۱۸۹۸ برای کشیدن راه قم به اصفهان جبران گردید. هزینه‌های هر دو طرف از عوارض راهداری تأمین می‌گردید و مسافران ایرانی که از مسایل مالی آگاهی نداشتند، از آن به عنوان نشانه‌ای از استیلای روس و انگلیس بر ایران اظهار تنفر می‌کردند.

بانک شاهی برای نقشه‌برداری و تعمیرات جاده قم چندان پول خرج کرد، که سرانجام به خاطر عدم پشتیبانی مالی دولت انگلیس از امتیاز چشم پوشید. ترس از اینکه مبادا روسها آن را بگیرند دولت انگلیس را واداشت شرکت لینچ بروس را در ۱۹۰۲ به تأسیس شرکت راه و ترابری ایران تشویق کند. شرکت لینچ با کمک سالانه دولت انگلیس و حکومت هند به ساختن نخستین راه عرابه‌رو تهران به اصفهان و سلطان‌آباد پرداخت. جنگ

* انگلیس به چهار مسیر ممکن علاقه‌مند بود؛ بندرعباس - کرمان؛ محمره - خرم‌آباد؛ بوشهر - شیراز؛ بندرعباس - شیراز - اهواز.

** در ۱۹۲۷ رضاشاه نخستین راه آهن ایران را شروع کرد، و راه آهن سراسری ایران از خلیج فارس تا دریای خزر امتداد یافت..

اول جهانی مانع از امتداد آن به اهواز شد، و هنگامی که جنگ پایان یافت کشمکش با دولت ایران موجب لغو امتیاز گردید.

ارتش انگلیس در جریان جنگ و بی‌درنگ پس از آن راههایی برای جابجا کردن ملزومات نظامی خودش ساخت و بدین ترتیب در جنوب و مشرق ایران هسته راههای ناهموار، قابل عبوری را پدید آورد. کنسول تازه انگلیس در شیراز در اوایل ۱۹۱۴ می‌توانست، با يك اتومبیل فوراً از تهران به محل مأموریت خودش برود؛ مقارن ۱۹۱۹ اتومبیل‌های ارتشی انگلیس از بوشهر به شیراز و از راه ایران مرکزی از خانقین به قزوین و تهران آمدند؛ همچنین میان اصفهان، یزد، کرمان، و در مرز خاوری ایران از زاهدان به مشهد در رفت و آمد بودند.

ازینرو انگلیس می‌تواند بطور مشکوکی مدعی باشد که اتومبیل را در دورافتاده‌ترین گوشه‌های ایران معرفی کرده است.

مرز سازان

بدون شرح مختصری در مورد نقش انگلیسیان در تعیین مرزهایی که ایران امروز با اندک تغییراتی در داخل آن قرار گرفته، گزارش مربوط به انگلیسیان در ایران کامل نخواهد بود. یکی از علل علاقه انگلیس به ایران این واقعیت است که در تثبیت همه مرزهای آن، جز مرز شمالی با روسیه در خاور دریای خزر، دست داشته‌اند، و حتی در آنجا هم انگلیس سعی کرد دخالت کند، ولی روسیه موافقت نکرد.

انگلستان در پی ارضای هوسهای کشورگشایی خود نبود. درگیرش در تعیین مرزهای ایران مربوط به يك مقصود دوراندیشانه در مورد دفاع از هند و توسعه طلبی روسیه در آن جهت بود. مرزهای نامشخص ایران در شرق یا غرب زمینه‌ای برای ایجاد مشکلات و تهدیدی برای صلح و ثبات بود. گرچه ایرانیان از مرزهایی که با پافشاری انگلیسیان تعیین می‌شد سخت ناخشنود بودند، به هر صورت در نیمه اول سده نوزدهم، اگر نه به هیچ دلیل دیگری، دست کم به خاطر رقابت با بلند پروازها و تحریکات روسیه، از دخالت انگلیس خوشحال بودند. بر اثر اصرار ایران در عهدنامه ۱۸۱۴ ایران و انگلیس مطلبی بدین شرح گنجانده شد که «حدود متصرفات دو دولت ایران و روسیه برحسب توافق بریتانیای کبیر، ایران و روسیه تعیین خواهد شد.»

رفتن قفقاز از دست ایران در پی دو جنگ با روسیه مستلزم تعیین مرز تازه‌ای در این منطقه بود. در هر دو مورد انگلیس در پشت صحنه نقش مهمی برای ایجاد صلح بازی کرد، هر چند به بهای دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمانچای تمام شد. سرهنگ ولیم مونتیت از هنگ مهندسی مدرس، که از ۱۸۱۰ به بعد بیشتر اوقات خود را همراه با وزیران ایرانی در قفقاز گذرانده بود، پس از امضای هر دو عهدنامه در تحدید حدود مرزها شرکت داشت. او در ۱۸۱۹، یعنی هنگامی از این کشور رفت، سرانجام مرزهایی را مشخص کرده بود که تا امروز بی تغییر باقی مانده است.

تثبیت مرزهای طولانی ایران در غرب با دولت عثمانی، که ایرانیان و ترکان سالها بر

سر آنها با هم دست به‌گریبان بودند کاری بسیار طولانیتر بود. پافشاری و کشمکش ایران و عثمانی، نه به‌نفع قلمرو تازه روسیه یعنی قفقاز بود نه به‌سود منافع بریتانیا در خلیج فارس و هند. هر دو دولت بزرگ با همه رقابتی که داشتند در صدد میانجیگری برآمدند. پیشنهادشان پذیرفته شد و در اوایل ۱۸۴۳ در ارزروم يك کمیسیون مختلط مرزی تشکیل گردید که هر چهار دولت در آن عضویت داشتند. در آنجا علی‌رغم زمستانهای سرد و تابستانهای گرم و طاقت‌فرسا، اعضای کمیسیون چهار سال اقامت کردند و به‌کار ملال‌آور بررسی اسناد و شنیدن دلایل دو طرف برای رسیدن به‌توافق بر سر مرزی از خلیج فارس تا کوه آرارات پرداختند.

در این کمیسیون سه انگلیسی عضویت داشتند که ارشدشان سرهنگ دوم فنویک ولیمس Fenwick Williams از زرادخانه سلطنتی بود، و دو همکار دیگر او فرانسیس فرانت F. Farrant از سفارت انگلیس در تهران، و جناب رابرت کرزون R. Curzon از سفارت انگلیس در استانبول.* آنان و اعضای روسی کمیسیون با اقسام دشواریها، مخصوصاً از جانب ترکان، سر و کار داشتند، ولی سرانجام در ماه ژوئن ۱۸۴۷ توافق بر سر خطوط دقیق مرزی صورت گرفت و در عهدنامه گنجانیده شد. عثمانیان بیشتر در سایه کوششهای هیئت انگلیسی حاکمیت ایران را بر محمره و جزیره کوچک ساحلی خضر (آبادان کنونی) به‌رسمیت شناختند.

ولی این پایان ماجرا نبود. قبول کلیات خطوط مرزی يك چیز بود و جزئیات آن چیزی دیگر. پیش از این اتفاقات هفت سال سپری شد. مشکل از اینجا سر می‌گرفت که بیشتر مرز نامشخص، وحشی، و مناطق قبیله‌نشین بود که هیچ دولتی بر آنها تسلط نداشت. تا آن زمان هیچ نقشه‌برداری نشده و اسامی جاهایی که کمیسیون تصمیمات خود را بر روی آنها گرفته بود ناموثق و گمراه‌کننده بود. اعضای کمیسیون دریافته بودند که پیش از تعیین حدود يك نقشه‌برداری دقیق از منطقه ضرورت کامل دارد؛ در نتیجه این تصمیمات يك کمیسیون تحدید حدود تشکیل شد که در آن هم باز ولیمس با يك گروه کوچک، از جمله لوفتوس زمین‌شناس و چرچیل در مقام کمک نقشه‌بردار و مترجم شرکت داشتند.

اعضای کمیسیون مدت دو سال راه خود را از محمره تا آرارات پیمودند. ولیمس پیش از شروع کار لوفتوس و چرچیل را برای بررسی تپه بزرگ شوش در نزدیکی اهواز فرستاد، که اغلب سیاحان بدان اشاره کرده بودند، ولی هیچ پوشش صحیحی در آن نشده بود. بعداً وقتی لوفتوس بدانجا بازگشت تا از طرف موزه بریتانیا به‌کاوش پردازد، می‌توانست کاملاً

* ولیمس از ۱۸۴۱ در ارتش عثمانی کار می‌کرد و در محاصره قارص در سال ۱۸۵۵ برای خود شهرتی به‌دست آورد و دولت انگلیس لقب بارون و ۱۰۰۰ لیره مستمری مادام‌العمر به‌او داد. فرانت از وقتی که در ۱۸۳۳ با هیئت نظامی انگلیس به ایران آمد در این کشور می‌زیست. کرزون که از خویشاوندان نزدیک لرد کرزون معروف بود در جستجوی نسخه‌های کهن خطی به‌خاور نزدیک آمد، و مؤلف صومعه‌های شامات است.

آن را با شوشان عهد عتیق و سوسای آثار کلاسیک تطبیق دهد. همچنین لوفتوس* نخستین سیاحی بود که به چشمه‌های قیر معدنی در نزدیکی مسجد سلیمان توجه کرد، جایی که رینولدزو حفاران او نیم قرن بعد کشف بزرگ خود را کردند. در تابستان ۱۸۵۰ اعضای کمیسیون به تپه‌های لرستان رسیدند و برای گذراندن تابستان خیمه‌های خود را در آنجا برافراشتند. در آنجا انگلیسیان به پذیرایی از نخستین سیاحانی پرداختند که از آن منطقه دورافتاده دیدار می‌کردند - یک گروه چهار نفری ایرلندی، یعنی دو برادر جوان همراه با یک معلم سرخانه و یک پیشخدمت. ولی موضوع عجیبتر این بود که یکی از این دو برادر، یعنی آرتور کاواناف A. Kavanagh بدون دست و پا به دنیا آمده بود، یعنی بازو یا ساق پا نداشت؛ با اینهمه به کمک دهانش می‌نوشت و نقاشی می‌کرد، و او را بر روی زین مخصوص می‌بستند و به سواری می‌پرداخت. روحی که او را به دره‌های لرستان کشانده بود بعدها سبب شد تا در مقام نماینده ایرلند در مجلس انگلیس برای خود شهری به دست آورد.

اعضای میانجی روس و انگلیس کمیسیون تا می‌توانستند کوشیدند عدم توافق‌های بی‌پایان همکاران ترک و ایرانی خود را حل کنند. جنگ‌های کریمه و ایران و انگلیس موجب پیدایش وقفه در کارشان شد؛ و باز با گم شدن گزارش رسمی ولیمس هنگام پیاده شدن از کشتی در گریوسند تأخیر دیگری رخ داد. او این گزارش را برای مطالعه بیشتر به انگلستان برده بود. عجیب نیست که نقشه‌های توأم با جزئیات مرز که نقشه‌برداران روسی و انگلیسی هر کدام جداگانه کشیده بودند با هم اختلاف زیادی داشتند، چندانکه تا ۱۸۶۹ رفع اختلافها و تطبیق نسبی آنها طول کشید و تهیه یک نقشه دقیق برای عرضه به ایرانیان و ترکان تنها در آن هنگام امکان پذیر شد. با اینهمه، این نقشه که در مقیاس یک اینچ به یک میل مربع تهیه شده بود، بیش از عهدنامه قبلی ارزش روم نتوانست مرزها را تثبیت کند - و تنها یک نوار پهنی را به عرض ۳۵ تا ۷۰ کیلومتر نشان می‌داد که معلوم بود مرز در داخل آن قرار دارد. دولتهای ایران و عثمانی باید خودشان در مورد خط واقعی تصمیم می‌گرفتند. آنان در این مورد کاری نکردند و باز هم سالهای زیادی مرز نامشخص باقی ماند و موضوع منازعات مجددی قرار گرفت، که بارها میان دو کشور به جنگ کشید.

بار دیگر انگلیس و روسیه باید قدم پیش گذارند و میانجیگری کنند. کمیسیون مرزی تازه‌ای مرکب از همان چهار دولت در ۱۹۱۳ تشکیل شد. عضو انگلیسی هیئت به نام راتیسلاو A. C. Wratislaw چند سالی ژنرال کنسول انگلیس در تبریز بود؛ و معاونش آرنولد ویلسون به‌خاطر دانستن زبانهای فارسی و عربی و آشنایی با بیشتر خط‌سیر و بسیاری از قبایل محلی بسیار مفید بود. بدین سبب عقاید او نزد هر چهار گروه کمیسیون

* لوفتوس پس از بازگشت به انگلستان شرحی چاپ کرد که تا سالهای زیادی کاملترین گزارش زمین‌شناسی موجود در باب هر یک از مناطق ایران به‌شمار می‌رفت. همچنین تعدادی از نمونه‌های گیاهان را برای باغهای کیو Kew فراهم ساخت.

اعتبار زیادی داشت. هر هیئتی به صورت يك واحد مستقل حرکت می کرد. هیئت انگلیسی بزرگترین گروه بود و قریب صدوپنجاه برابر سایر هیئتها، شامل پزشك، نقشه برداران هندی، سی نفر محافظ سوار، و عدۀ زیادی نوکر هندی. در يك مورد، وقتی افسران انگلیسی برای تهیه غذا سرگرم شکار بودند مورد حمله کردان قرار گرفتند و با جسارت یکی از آنان را زخمی کردند. جز این هیچ حادثۀ عمده ای روی نداد، هرچند دو دولت ایران و عثمانی در میان لران و کردان نیمه مستقل که اعضای کمیسیون از میانشان می گذشتند، چندان نفوذی نداشتند. در این هنگام به اعضای ایرانی و ترك هیئت دستور داده شد در عرض چهل و هشت ساعت بدون توجه به اختلافاتی که برای داوری به انگلیس و روسیه ارجاع شده، در محل به توافق برسند. این کار بخوبی انجام گرفت و در اکتبر ۱۹۱۴ اندکی پس از آغاز جنگ اول جهانی مرز مورد موافقت قرار گرفت و با ستونهایی در سراسر آن از محمره تا کوه آارات، یعنی جایی که امپراطورهای شاه، تزار و سلطان با یکدیگر تلافی می کرد، علامتگذاری شد.***

مرزشرقی ایران بیشتر مورد علاقه مستقیم انگلیس بود، چون درمداخل هند قرار داشت. این مرز از گوشۀ خراسان در شمال شرقی تا سواحل مکران، از کنار افغانستان و سیستان و بلوچستان می گذشت و ایران روزگاری بر هر يك از آنها حکومت می کرد، ولی در اواسط سده نوزدهم عملاً مناطق مستقلی بودند و هر کدام تحت فرمان يك یا چند حاکم قرار داشتند. ایرانیان پس از شکست در جنگ با روسیه در این مناطق در صدد کشورگشایی برآمدند، هرچند بیشترشان ریگزارهای وسیعی بودند. دعاوی تاریخی از نوزنده شد. ولی وقتی به سوی شرق رو کردند با انگلیس روبرو شدند که خود مدافعان خارجی امپراطوریش را در هند که در سر راه خود می دید به سوی غرب می راند. افغانستان و بلوچستان*** به صورت پاسدارخانه های خارجی آن در آمده بود و آنها را در برابر فشار ایران حمایت می کرد، و این نه به خاطر ایران، بلکه به خاطر نفوذ بعدی روسیه بود که در پی آن می آمد. در نتیجه وقتی هم مرزی پیش آمد دخالت انگلیس آغاز شد و به خاطر اینکه دولت نیرومندی بود اغلب توجهی به کیفیت مرز نداشت. ازینرو به منافع ایران کمتر از منافع خودش و هند می اندیشید و میراثی از تنفر به جای گذاشت. این امر مذاکرات مرزی بسیار پیچیده و مفصلی را میان ایران و انگلیس از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۵ در پی داشت. در پنج کمیسیون مرزی در این مورد با اینکه ایرانیان و سایر گروههای ذینفع هم شرکت داشتند انگلیس نقش قدرت مسلط را داشت، و به بقیه کمتر اهمیتی می داد.***

*** با اینهمه این مرز مخصوصاً در منتهای الیه جنوبی سالها میان ایران و عراق مورد اختلاف بود تا اینکه در ۱۹۷۵ اختلافات خود را حل کردند.

*** در اواسط قرن بلوچستان تحت الحمايه حکومت انگلیسی هند قرار گرفت. دولت ایران که مدعی مالکیت تمام بلوچستان بود، از طریق حاکم بمپور بر نیمه غربی منطقه وسیع و دارای مرزهای نامشخص نفوذ ناچیزی داشت. *** کمیسیون مرزی بلوچستان (مکران) ۱۸۷۰-۱: کمیسیون حکمیت سیستان ۱۸۷۲: کمیسیون حکمیت ایران و افغانستان ۱۸۸۸: کمیسیون مرزی ایران و بلوچستان ۱۸۹۶: دومین کمیسیون حکمیت سیستان ۱۹۰۲-۵.

نخستین مواجهه در افغانستان روی داد. وقتی انگلستان در ۱۸۵۷ ایران را ناچار کرد نیروهایش را از ناحیه هرات خارج سازد، از شاه تعهدی رسمی نسبت به ترک دعاویش در مورد افغانستان گرفت. همچنین شاه تعهد کرد اختلافاتش با افغانستان را پیش از توسل به قرائی نظامی به داوری انگلیس ارجاع کند؛ در عین حال ایران رود هری را به عنوان مرز شمالی خود با افغانستان پذیرفت. بعداً بار دیگر انگلیس دخالت کرد، ولی این بار بدون نیروی نظامی و پیاده شدن در جزیره خارک، و توانست اختلافات میان دو کشور را در مورد بخش جنوبی مرزشان، یعنی جایی که هر دو مدعی حق حاکمیت بر سیستان بودند، حل کند.

در بخش باز هم جنوبیتر یعنی در ساحل مکران در بلوچستان مدتی میان ایران و انگلیس کشمکش دوام داشت. وقتی در اوایل سالهای ۱۸۶۰ فکر احداث خط تلگرافی هند و اروپا برای اولین بار مطرح شد ایرانیان از ترس اینکه حضور انگلیس در منطقه منافعی دعاوی و مقاصدشان باشد، حاضر نشدند اجازه بدهند خط تلگراف زمینی از ساحل بندرعباس یا جاسک به گواتر کشیده شود. ازینرو انگلیس ناگزیر شد به کابلهای زیر دریایی متوسل شود، ولی سخت علاقه مند بود مرز چنان دقیق مشخص شود که بتواند با روسای محلی وارد معامله شود و خط تلگراف را از گواتر تا کراچی از خشکی و از داخل قلمرو آنان بکشد. عامل دیگر قرارداد موجود مربوط به روابط میان انگلستان و خان کلات بود، که مهمترین حکمران این بخش از بلوچستان به شمار می‌رفت؛ انگلستان خواهان مرزی بود که قلمرو او را از تعدیبات ایران محفوظ سازد. به دنبال اعتراض شدید انگلیس در ۱۸۷۰ راجع به فعالیت‌های ایران در مکران، به دستور شاه تصمیم گرفته شد یک کمیسیون مرزی برای علامتگذاری مرز تشکیل شود. نماینده خان کلات، همچنین نمایندگان انگلیس و ایران در آن عضویت داشتند.

مسئله سیستان هم مقارن همان ایام خاتمه یافت ابتدا انگلستان مایل بود در کناری بایستد و بگذارد ایران و افغانستان اختلافاتشان را در مورد این ناحیه‌ای که از آب هیرمند آبیاری می‌شد حل و فصل کنند. ولی فکر بعدی در مورد اهمیت سوق الجیشی آن برای هند موجب شد انگلیس عقیده خود را عوض کند، چون به نظر می‌رسید دو دولت برای اثبات حقانیت خود ممکن است وارد جنگ شوند. ازینرو انگلستان عهدنامه ۱۸۵۷ را پیش کشید و با مشکلاتی هر دو طرف را به قبول داوری خود واداشت.

دولت انگلیس در سال ۱۸۷۰ سرلشکر فردریک گلدسمید مدیرکل تلگراف هند و اروپا در لندن را برای عضویت در کمیسیون مکران و سیستان انتخاب کرد. او سواحل مکران را بهتر از هر مأمور انگلیسی دیگری می‌شناخت و انتخابی مناسب بود، هر چند در پنجاه و دو سالگی، برای سفرهای دشوار در ناحیه‌ای که آب و هوای آن گرم و تقریباً بیش از هر نقطه‌ای در جهان طاقت فرسا بود، دیگر چندان جوان نبود.

توصیف دشواریهای طبیعی و سیاسی که گلدسمید و دستیاران معدودش در مأموریت‌های

مکران و سیستان با آن روبرو شدند، ملال آور خواهد بود. در این عصر مسافرت آسوده با هواپیمای جت، تصور دشواری و یکنواختی سفر در شرق ایران در يك قرن پیش دشوار خواهد بود. گلدسمید در اوت ۱۸۷۰ از لندن به راه افتاد و با عبور از روسیه و دریای خزر در اوایل اکتبر به تهران رسید. آنگاه برای رسیدن به بلوچستان با اسب راه پیمود و از راه اصفهان و کرمان از بیابانهای بی پایان گذشت، روزها در زیر آفتاب بی امان هوا گرم بود، و شبها سخت سرد. هیئت ایرانی دچار تأخیر و مشکلاتی شده بود. در بمپور، مرکز بلوچستان ایران از شنیدن خبر اینکه نماینده کلات همراه يك افسر انگلیسی و سیزده نفر وارد خاک ایران شده، بهت و حیرت پدید آمده بود. ایرانیان که قبلاً از مقاصد انگلیسیان بدگمان بودند بیشتر نگران شدند. از آنجا که نماینده ایران اصلاً مایل به همکاری نبود، گلدسمید پس از دو ماه اقامت در بلوچستان و مکران، تصمیم گرفت به تهران بازگردد، و مسایل را در آنجا حل و فصل کند. او نقشه‌ای کشید که خط مرزی را با عبور از شرق چاه بهار در ساحل تا جالک نشان می‌داد، که واحه کوچکی بود با درختان خرما در حدود چهارصد کیلومتری خشکی.

هرچند شاه دوبار به گلدسمید اجازه ملاقات داد، به خط پیشنهادی او، که مانعی در راه پیشرفت بعدی ایران به سوی شرق بود، علاقه‌ای نشان نداد، بلکه پیشنهاد گلدسمید را برای علایق دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس بی فایده دانست، زیرا فقط تعیین خط مرزی ممکن بود مسئله را به یک نتیجه مطلوب برساند. گلدسمید موفق شده بود، و هنگامی که در سپتامبر ۱۸۷۱ برای تهیه گزارش شخصی خود درباره حوادث قبلی و دریافت دستوره‌ای شفاهی برای راهنمایی بیشتر به لندن رفت، به لقب سرمفتخر شد. شش هفته بعد در راه بازگشت به ایران بود تا کشمکش دشوارتر ایران و افغانستان را بر سر سیستان فرو نشانند. در این هنگام با کشتی به هند و از آنجا به بندرعباس روانه شد و در دسامبر ۱۸۷۱ در آنجا به خشکی فرود آمد. از آنجا با اسب به بم و از راه کویر پهناور لوت به سیستان رفت - سفر دشوار دیگری که يك ماه طول کشید.

گلدسمید و گروه کوچک دستیارانش در سیستان وضع دشواری داشتند، چون اعضای هیئت ایرانی و سایر مقامات اداری بار دیگر از همکاری سرباز زدند. مخصوصاً اعضای هیئت مزاحم بودند، حتی به گلدسمید اجازه نمی‌دادند پرچم انگلیس را بالای چادرش نصب کند - احتمالاً به خاطر این ترس معقول که این کار ممکن است موجب الحاق خاک ایران به قلمرو انگلیس شود. گرچه انگلیسیان رییس هیئت ایرانی را مردی خوش مشرب و خوش جنس یافتند، ولی آنان را با سرپیچی از قبول هر نوع مأموریتی خشمگین می‌کرد، و این کار با آمادگی برای قبول هدیه و پول از هر کسی که تیغش می‌برد همراه برد.

اینان عبارت بودند از سرگرد برسفورد لوت (Beresford Lovett) (نقشه بردار اصلی) و سرگرد سنت جان و سروان ایوان اسمیت و آقای بلندفورد (زمین شناس و طبیعی دان).

گلدسمید پس از شش هفته خفت و بطالت تصمیم گرفت به تهران برگردد و در آنجا تصمیمی بگیرد. در جریان کار او مانند قضاوت سلیمان تصمیم گرفت سیستان میان دو دولت قسمت شود. مانند بسیاری از مصالحه‌ها هیچ طرف راضی نبود. ایرانیان که مدعی تمام سیستان بودند، این تقسیم را فریب مزورانه‌ای برای توسعه قلمرو دست‌نشانده خود تلقی می‌کردند. افغانان هم به‌خاطر از دست دادن سرزمینی که تا همین اواخر قلمرو آنان شناخته می‌شد، به‌همان اندازه ناخشنود بودند. هر دو طرف حکمت‌گلدسمید را رد کردند. انگلیس که فکر می‌کرد با به‌دست آوردن بیشتر بخش با ارزش و خراجگزار سیستان بهترین سهم را یافته است، هر نوع تغییری را رد کرد. آخر سر هر دو طرف علاقه کمی بر پذیرفتن حکمت انگلیس داشتند، تا اینکه در ۱۸۷۳ شاه به‌لندن رفت و تحت فشار شدید سرانجام تسلیم شد.

چند سال بعد رود هیرمند بطور نامنتظره‌ای مسیر خود را تغییر داد و با این واقعه مسئله مرز سیستان به‌صورت حادی از نو مطرح شد، چون آب هیرمند برای این منطقه خشک حکم خون را برای موجود زنده داشت. بار دیگر انگلیس به‌حکمت دعوت شد و در ۱۹۰۳ سرهنگ هنری مک‌ماهون، که چند سال پیش در تثبیت مرز افغانستان و بلوچستان شهرتی کسب کرده بود به‌عنوان نماینده انگلیس تعیین شد و به‌وی تعلیم داده شد مسئله استفاده از آب هیرمند را به‌وسیله ایرانیان و افغانان مورد مطالعه قرار دهد و مرز تازه‌ای برابر با اوضاع و احوال تازه تعیین کند که تا حد امکان نزدیک به خط قبلی گلدسمید باشد. این وظیفه چندان آسان نبود و دو سال و نیم به‌طول انجامید، گرچه گروهی شامل دوازده افسر انگلیس و بیش از ۱۵۰۰ شتر (در مقایسه با ۹۰ شتر گلدسمید در ۱۸۷۲) برای حمل باروبنه و ملزومات آنان لازم بود. زیادی عده تا حدی بدین سبب بود که اثر رفتار بی‌تکلف گلدسمید را از ذهن نمایندگان ایران و افغانستان بزداید. مک‌ماهون به‌خاطر وظیفه دشوار خود زحمات زیادی کشید و سرانجام خط مرزی تازه‌ای مورد توافق قرار گرفت و نشانه گذاری شد. ولی این مرز هم بیش از خط مرزی گلدسمید اسباب رضایت ایران و افغانستان نشد. از آنجا که سیستان ایران متکی به آبی شد که از افغانستان جریان می‌یافت بذر اختلافات مرزی تازه‌ای که قبلاً گلدسمید نشانده بود، به‌جای خود باقی‌ماند تا در سالهای آینده روابط ایران و افغانستان را دستخوش ناراحتی سازد.

تنها بخش دیگر مرز ایران و افغانستان که مورد اختلاف بود درست در جنوب رود هری قرار داشت. در اینجا هم از انگلیس تقاضای کمک شد. باز هم یکی از اعضای اداره سیاسی حکومت هند برای این کار تعیین گردید و در ۱۸۹۱ با تأسیس آخرین پاسگاه مرزی کار را بدون دردسر به‌آخر رساند.*

اینک مرز شرقی ایران و انگلیس جز چهارصد و پنجاه کیلومتر آن در مرز بلوچستان و

* سرهنگ چارلز مک‌لین، که قبلاً از او یاد کردیم.

بین سیستان و جالك، یعنی جایی که خط گلدسمید در ۱۸۷۱ در آنجا تمام می‌شد، تثبیت نقشه برداری و علامتگذاری شده بود. در آن هنگام این بیابانهای شنزار پهناور چندان مورد علاقه انگلیس نبود و تا ۱۸۹۵ لزومی برای علامتگذاری نمی‌دیدند تا از تجاوز قبایل و مداخلات ایران جلوگیری کنند. بنا به درخواست انگلیس ایران هیئتی را برای ملاقات با سرهنگ تامس هواربیچ تعیین کرد، که کارشناس امور مرزی اداره نقشه برداری هند بود و دستیارش سروان پرسی سایکس در آن هنگام کنسول انگلیس در کرمان بود. سایکس خواهرش الا Ella را همراه داشت و کاروانی از شتران کندرو از کرمان در چهل روز به مرز بلوچستان رفت، که مسافتش نزدیک به هزار کیلومتر بود. دوشیزه سایکس در شرح سفرش که بیشتر از میان کویر بود و او همیشه روی زین زنانه سفر می‌کرد، نکاتی از سختیهای را که او و برادرش در جریان این سفر تحمل کرده‌اند، شرح می‌دهد. به خاطر گرمای روز، آنان معمولاً در اوایل صبح سفر می‌کردند. چادرها و باروبنه را از پیش می‌فرستادند. تا هنگام رسیدنشان به اقامتگاه بعدی آماده شده باشد. پیش از طلوع خورشید سفر را آغاز می‌کردند. «من و برادرم در هوای گرگ و میش پیش از سپیده دم براه می‌افتادیم، ولی با اینهمه مجبور بودیم بمحض طلوع خورشید توقف کنیم، چون ناگهان در میان آسمان پدیدار می‌شد و همه جا را با نور و گرمای شدید می‌انباشت. و ما را حتی در ساعات اولیه روز مجبور به استفاده از کلاه لیه‌بلند می‌کرد. معمولاً اگر هم دیر می‌کردیم، ساعت ۸/۵ صبح در اردوگاه بودیم و در چادرهای بزرگ پیشخانه صبحانه می‌خوردیم و تا وقتی که قافله وسایل اردو را باز کند خود را بنحوی مشغول می‌کردیم.» در بلوچستان مشکل دیگری بود - «تقریباً هر روز در حوالی ساعت چهار با طوفان شن روبرو بودیم، که اگر شدید بود هیچ وسبلی مطمئنی برای مقابله با آن وجود نداشت. هیچ چیز فرارسیدن این شیطانها را خبر نمی‌داد، ولی ناگهان چادر بر اثر این گردبادهای کوچک فرو می‌افتاد، و ای از گرد و خاک! همه چیز را لایه ضخیمی از شن می‌پوشاند، سر و صورت، کتابها، نوشت افزار، موها، در مدت يك ثانیه پر از شن می‌شد؛ و هنگامی که طوفان سپری می‌شد و چادرها را روبراه می‌کردیم، نوشتن تقریباً غیرممکن بود؛ چشمانمان از ذرات ریز شن که در آنها فرو رفته بود می‌سوخت.»

هرچند در همان ابتدای کار بر سر ماده‌ای از پیش نویس قرارداد کشمکش مختصری میان دو هیئت پیش آمد (انگلیسیان اصرار داشتند باید اول ایرانیان دعوت بکنند) هر دو طرف بخوبی با یکدیگر کنار آمدند. جشن سال نو ایران با مراسم بازی و ورزش که انگلیسیان ترتیب دادند برگزار شد، هنگام عصر ایرانیان که خود دارای آشپزخانه‌ای بودند ضیافت شام بزرگی ترتیب دادند - «ماهمگی با ایرانیان در چادر بزرگی شام خوردیم، که در کنار رودخانه بر پا شده بود... يك شام ایرانی عالی داشتیم، پیشخدمتها طبق معمول خدمت می‌کردند و احتشام الدوله درباره ملکه نطق زیبایی ایراد کرد، و او را ملکه‌ای خواند که زیر سایه خداوند قرار دارد، و نوازندگان سرود ملی ما را نواختند». چند روز بعد در ۲۴

مارس ۱۸۹۶ کمیسیون مرزی کار خورد را به پایان رساند، نقشه‌ها امضا و مبادله شد. و آخرین علامتهای مرزی را سربازان هواربیچ نصب کردند. همان شب هواربیچ يك شام خداحافظی ترتیب داد، و يك ایرانی با خواندن ترانه بانوان کوهستان، که می‌گفت يك دختر انگلیسی در لندن یادش داده است، حاضران را محظوظ کرد. نزدیکهای صبح پس از انجام خداحافظی هر دو طرف، سایکس و خواهرش سوار اسبانشان شدند و همراه هواربیچ به قطار رفتند، که ششصد کیلومتر آن طرفتر در بیابان بلوچستان بود. آنان کارشان را بخوبی انجام داده و در کمتر از يك ماه آخرین بخش از مرز شرقی ایران را تثبیت کرده بودند. این مرز طولانی، که به وسیله انگلیسیان تثبیت شده بود تا به امروز بدون تغییر باقی مانده است. انگلیس به خاطر تلاشهایش که ناگزیر گاه موجب نارضایی این یا آن طرف و گاه هر دو طرف می‌شد، کمتر مورد امتنان قرار گرفت. تا به امروز کودکان دبستانی ایران فکر می‌کنند که گلدسمید و هواربیچ بخش بزرگی از بلوچستان را از ایران جد کرده‌اند. شاید کرزون حق داشت وقتی می‌پرسید «آیا برای حکومت هند این سیاست عاقلانه است که این هیئتهای بلندمقام را به کاری وادارد که در معرض ناسپاسی هر دو طرف قرار دارند و معمولاً پشت سرشان میراثی از نفرت به جای می‌گذارند؟» ولی در آن زمان چه کسی بهتر از انگلیسیان می‌توانست این وظیفه را انجام دهد؟ و بدون يك خط مرزی مشخص در آن منطقه پراشوب آسیا، صلح که از آن پس تا کنون دوام یافته، بی‌شک فرو می‌ریخت.

برخی جهانگردان

ادبیات انگلیسی سده نوزدهم از لحاظ سیاحتنامه‌های مربوط به ایران غنی است. بسیاری از نویسندگان آنها رهگذر، یا مأموران لشکری و کشوری بودند که پیش از گشوده شدن راه زمینی مصر در سالهای ۱۸۴۰ در رفت و برگشت از هند، ناگزیر از ایران می‌گذشتند؛ چون نزدیکترین راه حرکت از بمبئی - بوشهر با کشتی، و سپس گذشتن از خاک ایران و رسیدن به استانبول بود. باید توجه داشت که اغلب این کتابها جز حاوی اطلاعاتی سطحی دربارهٔ کشوری غریب نیست که برای اول بار از آن دیدار می‌کردند. با ارزشترین آنها گزارشهای کسانی است از قبیل جیمز موریه، و ولیم اوزلی که به‌عنوان اعضای هیئت سیاسی به ایران آمدند، مدت بیشتری در اینجا توقف کردند و فرصت و علاقه لازم را برای بررسی عمیق مسایل داشتند. از سایر سیاحان انگلیسی که سهم زیادی در معرفی ایران به جهان خارج داشتند مأموران فرستاده شده از هند بودند، که گاهی در جامهٔ مبدل، و اغلب آشکارا در این کشور جاسوسی می‌کردند، و دربارهٔ مکان شناسی و سایر امور مربوط به کشوری که فکر می‌کردند روزی صحنهٔ جنگ خواهد شد اطلاعات لازم را گرد می‌آوردند. البته جهانگردان دیگری بودند که از این کشور به‌خاطر اقتناع حس کنجکاوی یا به‌خاطر علاقه دیدار می‌کردند. آنان با هزینهٔ شخصی خود به ایران سفر می‌کردند و تعدادشان نسبتاً کم بود، و وضع برایشان چنان سخت و خطرناک بود که جز شجاعترین افراد را جلب نمی‌کرد. از جملهٔ نخستین اینان رابرت کرپورتر R. Ker Porter و جیمز بیلی فریزر J. Baillie Fraser بودند. به‌دنبالشان کسان دیگری آمدند که برخیشان گزارشهای دقیقی راجع به سفرها و سرگذشت‌هایشان نوشتند، که از مهمترینشان هنری لیارد H. Layard ادوارد براون، جورج کرزون، و خانم بیشاپ (ایزابلا بیرد) بودند.

تهدید ناپلئون در مورد فتح هند انگلستان را متوجه بی‌خبریش از سرزمینهای همسایه‌ای ساخت که ممکن بود از آنها بگذرد. کسی بیش از جان مالکولم از این موضوع آگاهی نداشت، و او در نخستین مأموریتش در ایران در سال ۱۸۰۰ از شیراز به‌پدرش نوشت که

«همه ساعات فراغت را صرف پژوهش در تاریخ این کشور خارق‌العاده می‌کنم که با آن جز آشنایی اندکی نداریم». نه سال بعد، مالکولم پس از بازگشت به بمبئی یکی از مأمورانش را به نام سروان گرانٹ به‌پوش کرانه‌های مکران فرستاد، تا چنانکه گرانٹ می‌نویسد، تحقیق کند که آیا يك سپاه اروپایی می‌تواند از ساحل جنوبی ایران به‌هند نفوذ کند. گرانٹ بدون تغییر هیئت بی‌پاکانه در چاه‌بهار پیاده شد و پیش از اینکه مجبور به بازگشت شود تا بمپور در خشکی پیش رفت. آنگاه به ساحل بازگشت و روانه بندرعباس شد - سفری دشوار و ناهموار تر از آن در هیچ نقطه ایران امکان‌ناداشت. در ۳۲۵ ق م اسکندریا بخشی از سپاهیان از این مسیر ناهموار از هند بازگشته بود. از آن هنگام هیچ اروپایی دیگری شاید از این راه نگذشته بود.

پس از آن مالکولم دو افسر دیگر را از پیاده نظام بمبئی فرستاد، به‌نامهای سروان چارلز کریستی و ستوان هنری پاتینجر،* تا منطقه مرزی نامشخص شمال مکران را ببینند. هر دو برای انجام وظیفه دشوار خویش در کشوری ناشناس داوطلب شده بودند. وظیفه آنان عبارت بود از تعیین «طبیعت و منابع کشورهایی که يك سپاه مهاجم اروپایی ممکن بود از راه آنها به هندوستان حمله کند.» آنان هر دو در لباس خریداران اسب برای يك تاجر اسب معروف هندی روانه ایران شدند. وقتی در سواحل مکران پیاده شدند، به داخل بلوچستان رفتند، و پیش از اینکه در ماه مارس ۱۸۱۰ در نوشکی از یکدیگر جدا شوند از کلات گذشتند. آنگاه کریستی از راه سیستان به هرات رفت و يك ماه به‌گردآوری اطلاعات در باب حصارهای باستانی این شهر و امکانات محاصره آن پرداخت. پس از ترك هرات روانه اصفهان شد و در جهت جنوب غربی از کویر مرکزی ایران روانه یزد شد. در این اثنا پاتینجر در لباس زایر در بلوچستان می‌گشت و اطلاعات زیادی در باب قبایل آنجا گرد می‌آورد. آنگاه از مسیری که سال پیش گرانٹ پیموده بود به مکران رسید و از آنجا متوجه شمال شد و از راه کرمان و شیراز به اصفهان آمد. در آنجا از جامه مبدل بیرون آمد و والی از وی دعوت کرد تا در قصر چهل ستون اقامت کند. چند روز بعد، کریستی هم پس از گذشتن از راههای کویری که پیش از آن پای هیچ اروپایی بدانجا نرسیده بود، به اصفهان رسید. او برای تقاضای محل اقامت نزد والی رفت و در چهل ستون منزل داده شد. وقتی او و پاتینجر اول بار در آنجا همدیگر را در جامه‌های ایرانی دیدند، یکدیگر را نشناختند. این بازدید بسیار مهیج بود، چون از وقتی چهار ماه پیش در نوشکی جدا شده بودند، هیچکدام از دیگری خبری نداشت.

مقارن این زمان مالکولم خودش برای سومین مأموریت همراه تعدادی از مأمورانش، از جمله گرانٹ، به ایران آمده بود؛ به‌همه آنان تعلیم داده شده بود مسافرت کنند و اطلاعاتی

* Sir Henry Pottinger (۱۷۸۱-۱۸۵۶) در ۱۸۰۴ وارد ارتش کمپانی هند شد. مأمور سیاسی؛ سفیر انگلیس در چین ۱۸۴۱؛ در جنگ چین شرکت داشت؛ نخستین فرمانفرمای هنگ کنگ ۱۸۴۳-۴؛ حکمران دماغه امپدیک ۱۸۴۶ و مدرس ۱۸۴۷-۵۴. در مورد کریستی صفحات پیشین کتاب را ببینید.

راجع به این کشور گردآورند. دو تن از آنان یعنی گرانث و فادرینگهام Fotheringham برای پویش لرستان به غرب ایران رفتند، و اندکی پس از رسیدن بدانجا بر اثر اینکه حاضر نبودند از دین خود برگردند از پرتگاهی به زیر افکنده شدند و جان سپردند. اطلاعاتی که گروه مالکولم گرد می آورد به وسیله سروان جان مکدونالد کینیر J.M. Kinneir تنظیم و در ۱۸۱۳ در تذکره جغرافیایی امپراطوری ایران *A Geographical Memoir of Persia* Empire منتشر شد، که با وجود سبک ملال آورش تا سالهای زیادی مهمترین مأخذ برای اطلاعات جغرافیایی راجع به ایران بود. کتاب دو جلدی تاریخ ایران مالکولم دو سال بعد از آن انتشار یافت و کتاب قبلی را از لحاظ اطلاعات تاریخی تکمیل کرد. در ۱۸۱۶ سفرنامه بلوچستان و سیستان پاتینجر در بیش از ۴۰۰ صفحه توسط جان موری در لندن منتشر شد. گزارش سفرهای موریه و اوزلی در سالهای ۱۸۱۲-۱۹ انتشار یافت. سرانجام ایران داشت معرفی می شد.

جیمز موریه، ولیم اوزلی و سایر اعضای هیئت سرگور اوزلی در ماه مارس ۱۸۱۱ همراه رییسشان در بوشهر پیاده شدند. از وزارت امور خارجه انگلیس بدانان دستور داده شده بود در سر راهشان به تهران در باب کشوری که در آن مسافرت می کنند اطلاعات لازم را گردآورند. اوزلی هنگامی که در تابستان ۱۸۱۱ در شیراز منتظر بهبودی حال زنش بود، برادرش ولیم را که خاورشناس دانشمندی بود، با سایر اعضای سفارت برای اکتشاف مطالب مربوط به گذشته و حال ایران فرستاد.*

علی رغم گرما و خطرهای مسافرت در منطقه ای که قبلاً کمتر اروپایی از آن گذر کرده بود، در جهات مختلف حرکت کردند. در آن هنگام تخت جمشید و گورهای سنگی و نقشهای دیواری نقش رستم از جمله آثار انگشت شماری بود که سیاحان غربی می شناختند تنها تخت جمشید، همچنانکه در واقع هم بود، به عنوان پایتخت هخامنشیان شناخته شده بود. ولیم اوزلی و همکارانش در جریان کوششهای خود تعدادی نقاط مهم و در عین حال ناشناس را مشاهده کردند.

یکی از اعضا به نام سرگرد استون غار بزرگ شاپور را با مجسمه فرافتاده شاپور اول کشف کرد. رابرت گوردون که از شوش دیدار کرد، بدین فکر افتاد که اکتشافات در این نقطه نتایج گرانبهایی خواهد داشت - و فرانسویان بعداً صحت آن را بخوبی اثبات کردند - خود گوردون آثار باستانی را گردآورد و با شور فراوان به برادرش لرد آبردین راجع به یافته هایش در تخت جمشید و جاهای دیگر و فرستادن آنها با کشتی به انگلستان نوشت. ولیم اوزلی از شیراز به سوی شرق، به سروستان، فسا و داراب رفت، چون دچار این اندیشه باطل شده بود که فسا همان پاسارگاد است و او در آنجا نشانه هایی از گور کوروش بزرگ

* Sir William Ouseley (۱۷۶۷-۱۸۴۲) در ایران ولیدن به مطالعه موضوعات شرقی پرداخت. در ۱۷۹۵ رساله ای در باب خطوط مختلف فارسی منتشر کرد. سفرنامه سه جلدی او راجع به ایران و جاهای دیگر حاوی اطلاعات باستان شناسی تازه زیادی است. مجموعه بزرگی از نسخه های خطی و آثار باستانی ایران را شامل قطعاتی از تخت جمشید به انگلستان برد.

بنیانگذار امپراطوری هخامنشی را خواهد یافت. ولی او نمی‌دانست که جیمز موریه بیش از دو سال پیش در نخستین دیدارش از ایران در جریان عضویتش در هیئت سرهارفورد جونز آرامگاه کوروش را از نزدیک دیده و به‌شناسایی آن نزدیک شده است. در آن موقع موریه توانسته بود طرح این بنا را که اهل محل بدان قبر مادر سلیمان می‌گفتند بکشد. توصیف دقیق او از این بنا همراه با طرح آن در ۱۸۱۲ در لندن انتشار یافت. موریه نوشته بود که بنا جایگاه مقدسی بوده و سنگ قبرهای جدیدی در اطرافش دیده می‌شود و تنها زنان حق دارند به‌جایی که مشهد مادر سلیمان نامیده می‌شود وارد شوند. سپس او چنین نتیجه گرفته بود که اگر موضع قصر با پارسارگاد تطبیق داده شود و همچنین شکل این بنا با توصیف قبر کوروش در نزدیکی شهر مقایسه شود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بنای کنونی مطابق با اصل است.

وقتی موریه* در ۱۸۱۱ همراه ولیم اوزلی به آرامگاه بازگشت نتیجه‌گیریهای پیشینش را که اوزلی در آنها شریک بود مورد تجدیدنظر قرار نداد.*** سرانجام بیست سال بعد سر رابرت کرپورتر، یعنی یک انگلیسی دیگر، پس از بررسی دقیق همه مأخذ کلاسیک موجود بدرستی آرامگاه کوروش را تشخیص داد.***

کرپورتر در میان سیاحان انگلیسی در ایران پدیده نئی بود. او نه در مقام عضو رسمی سفارت، و نه به‌صورت عبوری به ایران نیامد، بلکه به‌عنوان یک سیاح و هنرمند و به‌خرج خودش به این کشور سفر کرد. او در ۱۷۷۷ در دورهام زاده شد و پیش از آنکه به سمت نقاش تصاویر تاریخی تزار روسیه منصوب شود، در لندن به تحصیل نقاشی پرداخت. در جریان جنگهای ناپلئون روسیه را ترک گفت و در اسپانیا به ارتش انگلیس پیوست، ولی در ۱۸۱۱ به روسیه بازگشت و با یک شاهزاده خانم روس ازدواج کرد. بعداً رییس فرهنگستان هنرهای زیبای روسیه او را تشویق به سیاحت ایران کرد، تا از مجسمه‌های تخت جمشید و جاهای دیگر تصاویری تهیه کند. کرپورتر در پایان ۱۸۱۷ سنت پترزبورگ را ترک گفت و دو سال پرثمر را در ایران گذراند. تصویرهای باستان‌شناسی که کشید خیلی دقیقتر و مشروحتر از همه سیاحان پیشین، و گزارش گرانبهایی از آثاری بود که بسیاری از آنها تا کنون ناپدید شده است. او علاوه بر شناسایی گور کوروش و گور داریوش اول در نقش رستم، نخستین اروپایی بود که به‌مهمترین نقش برجسته ساسانی در طاق‌بستان نزدیک کرمانشاه توجه کرد. گرچه او نتوانست کتیبه سہ‌زبانی و تصویرهای ردیفی کوه بیستون را

* مؤلف کتاب حاجی‌بابا نخستین سیاح اروپایی بود که کتاب مصوری از خرابه‌ها و نقشهای دیواری ساسانی در شاپور منتشر شود.

** نخستین سیاحان اروپایی دوست داشتند بناها را از دوره‌های خیلی قدیم بدانند و حال آنکه سیاحان اسلامی بدانها توجهی نداشتند. ولیم اوزلی آن را هم‌زمان با تخت جمشید می‌دانست، چون بقول او دارای همان کتیبه‌های خدنگی بود.*** از اینجا بود که در ۱۹۷۱ اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی جشن دوهزاروپانصدمین سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را به‌دست کوروش بزرگ آغاز کرد.

در اندک فاصله‌ای از طاق‌بستان کشف کند یا بدرستی بشناسد، ولی نخستین سیاحی بود که طرح آنها را کشید؛ و هرچند نتوانست کتیبه‌ها را رونویسی کند در کتابش توجه خوانندگان را بدان جلب کرد و شاید با این کار الهام‌بخش هنری راولینسون در کشف بزرگ بیست سال بعدش شد. همچنین او نخستین اروپایی بود که از یکی دیگر از اماکن ساسانی معروف به تخت سلیمان دیدار کرد، و آن بنایی بود در گرداگرد دریاچه‌ای تماشایی و در میان تپه‌هایی بر سر راه کردستان.

اندکی پس از آنکه کرپورتر ایران را ترك گفت، سیاح دیگری در صحنه پدیدار شد. او جیمز بیلی فریزر بود، که در ۱۷۸۳ در ادینبرو زاده شده بود، خانواده مرفهی داشت و پس از آنکه همراه برادرش که کارمند کمپانی هند شرقی بود، دو ماهی را در هیمالیا گذراند به‌سفر در شرق علاقه‌مند شد. در ۱۸۲۱ همراه آندریو جوکس جزایر کمپانی هند را ترك گفت، ولی جوکس در اصفهان وفات یافت، و فریزر مجبور شد بتنهایی روانه تهران شود. او در دسامبر ۱۸۲۱ همراه یک مترجم و پنج نوکر ایرانی و یک خدمتکار سیاه که از هند آورده بود، در لباس ایرانی روانه مشهد شد. او امیدوار بود به بخارا برسد، ولی به‌علت ناامنی اوضاع سیاسی در آسیای مرکزی این کار ممکن نشد. به‌جای آن به‌پوش کرانه‌های دریای خزر پرداخت و پس از دیدار از رشت و اردبیل به تبریز رسید. پیش از رفتن به انگلستان از راه کردستان روانه بغداد شد. چند سالی را در انگلستان گذراند و دو سفرنامه نوشت و مردم انگلستان را با کرانه‌های جنوبی دریای خزر آشنا کرد. همچنین تعدادی داستان نوشت که حوادث آن به ایران مربوط می‌شد.

فریزر در ۱۸۳۳ از طرف پالمستون برای یک مأموریت جاسوسی به ایران آمد. سفرهایش در این مقام مطالب لازم را برای دو کتاب مفصل دیگر فراهم ساخت، که در آنها به توصیف مناطق غیر معروف کوهستانی کردستان و آذربایجان پرداخت. متأسفانه با اینکه این کتابها در زمینه‌های تازه‌ای است، از لحاظ اصول جغرافیایی بسیار فقیر است و نشانه‌ای از فقدان معلومات مؤلف در زمینه علوم طبیعی به‌شمار می‌رود. او اعتقاد داشت سلسله منفور قاجار در آستانه سقوط است و فرمانروایان ایران را به‌خاطر وضع رقت‌بار مردم سرزنش می‌کند و می‌گوید «مهمترین خصایل این فرمانرویان مسلماً دروغ و خیانت به‌شکل ممکن، فریب و دورویی، خود خواهی، آزمندی و ترس است؛ هیچ فریب، ننگ و بی‌رحمی نیست که به‌خاطر منافع خویش بدان دست نیازند؛ عادت دروغ‌گویی در اینان چنان مزمن است که حتی وقتی هم که هیچ انگیزه‌ای نباشد، دروغ بی‌اختیار از زبانشان خارج می‌شود.»

چند سال پیش از آن سیاح دیگری از هند* با همین شیوه اهانت‌بار راجع به ایرانیان

* E. Scott Waring از اداره حقوقی بنگال کمپانی هند شرقی. اردر ماههای آوریل تا سپتامبر سال ۱۸۰۲ به‌خاطر بیماری و کنجکاوی از ایران دیدار کرد. کتاب او به‌نام سیاحت شیراز A Tour of Sheeraz از نخستین کوششهای قابل اعتماد برای گزارش عادات و رسوم و قوانین، زبان و ادبیات ایران بود.

نوشته و آنان را چنین توصیف کرده بود: «مصاحبانی لذتبخش و سرگرم کننده؛ ولی هیچ اعتمادی به حرفهایشان یا شدیدترین اعتراضهایشان نمی‌توان کرد؛ ازینرو باید همیشه در برابر پیشنهادهای غافلگیرانه‌شان حالت دفاعی به‌خود بگیرد؛ و برای این کار باید نسبت به همه اظهاراتشان بی‌اعتماد باشید. رفتار ایرانیان تا حدود زیادی بر اصول لرد چسترفیلد تشکیل شده؛ آنان لذت بردن را وظیفه خود می‌دانند، و در این راه همه اصول شرافت و ایمان را فراموش می‌کنند. مصاحبانی عالی هستند، ولی منشی نفرت انگیز دارند.» پاتینجر در کتاب فوق‌الذکرش ایرانیان را «سرچشمه هر نوع بی‌رحمی، درنده‌خویی، پستی، ستمگری، اخاذی و رسوایی، که قادر به تباہ کردن و آلوده کردن نوع بشر است» توصیف می‌کند.

واقعیت غم‌انگیز اینست که خیلی بعدها هم سیاحان و نویسندگان انگلیسی درباره ایرانیان همین عقاید کج بینانه را اظهار داشته‌اند و بدین ترتیب تخم تنفر و سوءتفاهم میان دو کشور کاشته‌اند. ژوزف رابینو رییس بانک شاهی در ۱۸۹۸ دلایل محکمی داشت که «در انگلستان جهل چشمگیری در مورد ایران وجود دارد»، و جز ایران و قضیه ایران لرد کرزون کتاب دیگری را سراغ نداشت که سعی کرده باشد تصویری بی‌طرفانه از ایران و مردم آن ارائه دهد. با اینهمه ارزیابی کرزون از منش ایرانیان برای این مردم کمتر از سیاحان پیشین اعتراض‌آمیز نبود. او می‌نویسد: زیباترین فضایل خانوادگی با بربریت و بی‌توجهی کامل به رنج و عذاب دیگران همزیستی دارد. رفتار برازنده با تمایل شدید به درنده‌خویی سازگار است. یک نفر در لحظات مختلف مغرور یا چاپلوس است. آشنایی قابل اعتماد با معیارهای تمدن مانع رشد ارتجاع و خرافات نیست. رفتارهای مودبانه و یک‌سر و وضع کاملاً پارسی پوششی است برای یک استعداد عالی دروغ‌گویی و شیادی.» البته این امر دلایلی داشت. تفاوت زبان، دین و شیوه زندگی موجب سوءتفاهمات می‌شد. ایرانیان ملتی کهن و پرافتخارند که در برابر ابراز تکبر و برتری در رفتار و گفتار یا خودداری انگلیسیان از هم‌رنگی با سیاحان دیگر واکنش نشان داده‌اند. گفته می‌شود انگلیسیان همه طوری رفتار می‌کردند که گویی در هند هستند.***

ولی اگر انگلیسیان در خور اعتراض باشند، ایرانیان هم هستند. آیین مذهبی تقیه به‌صورتی که در عبارت مشهور معروفترین شاعر ایران سعدی آمده، که «دروغ مصحلت‌آمیز به‌که راست‌فتنه‌انگیز» کمتر مورد توجه انگلیسیان صریح قرار گرفته. ابراز تنفر

***نویسندگان انگلیسی در عین حال که استعدادهای ذهنی فوق‌العاده ایرانیان را اغلب تصدیق می‌کردند، همگی دوست داشتند خصایل روحی آنان را: «ترکیبی از زشتترین انحرافات» توصیف کنند. تعصب دینی در این جا نقش خود را داشت. عالی‌جناب آیزاکس که هرگز ایران را ندیده بود ایرانیان را «غرق در هرزگی و بیستترین انواع لذات نفسانی» می‌دانست. یکی از آرای مخالف، که تعدادشان نادر بود، به‌سرپرسی سایکس تعلق داشت و او ایرانیان را «زیباترین و مستعدترین نژاد آسیای باختری» می‌دانست.

***کوپینو سیاستمدار فرانسوی در ۱۸۵۷ از تهران نوشت: «نمایندگان انگلیس طوری رفتار می‌کنند که گویی در هند هستند..... این کار در اینجا خوشایند مردم نیست که آنان خود را در دنیا اول بدانند.»

و بیزاری ایرانیان از سیاحان مسیحی - که با شکستن استکانی که به‌نشان خورده، یا خودداری از پذیرفتن آنان برای يك شب نمایش داده می‌شد - احساساتشان را جریحه‌دار می‌کرد. در سال ۱۸۲۲ فریزر رادر مشهد به يك حمام عمومی که قبلاً از آن دیدار کرده بود راه ندادند. بدو گفته شد ملایی گفته است که بار دیگر هیچ مشرکی نباید وارد حمام شود و سنگهایی که او پاهایش را بر آنها نهاده ناپاک شده‌اند و باید عوض شوند. در اصفهان غذای هنری لیارد در سینی جداگانه‌ای آورده می‌شد؛ سالها بعد وی شرح داد از اینکه با او مانند شخصی نجس رفتار می‌شد و حق نداشت دستش را با مؤمنین در يك ظرف کند احساس غبن نمی‌کرد. در ۱۸۹۵ سیاحی که از بازار تبریز دیدار می‌کرد، دریافت «مردم چنان کهنه‌پرست و مرتجع هستند که نمی‌توان از آنان فنجان قهوه یا چای و اغلب حتی آب خوردن خواست، مگر اینکه بعداً ظرف را دور بیندازند.» تکبر و نخوت در برابر بیگانگان منحصر به انگلیسیان نبود.

در میان سیاحان نظامی در ایران هنری راولینسون کاری منحصر بفرد و عادلانه در زمینه علمی انجام داد. او نخست در ۱۸۳۳ وقتی که افسر جوان بیست و دو ساله‌ای بود همراه هیئت نظامی انگلیس از هند به ایران آمد. وظایف نظامی او به‌وی امکان داد تا سفرهای زیادی بکند و به مطالعه کتیبه‌های میخی نزدیک همدان و کرمانشاه پردازد، همراه سپاهیان کردی که تربیت کرده بود دو بار سراسر کشور را پیمود - سفر اولی از زهاب و در کوهستان تا خوزستان و از آنجا از راههای ناشناس لرستان به کرمانشاه بود، و سفر دومی از تبریز و از راه خرابه‌های تخت سلیمان در کردستان که اول بار کریپوتر از آنها بازدید کرده بود، تا کرانه‌های دریای خزر در شمال ایران. او هر دو سفر را در ضمن مقالات مفصل عالمانه‌ای در مجله انجمن سلطنتی جغرافیا توصیف کرد*، و به‌خاطر سفر اولش به‌او مدال طلا اعطا شد. ولی مهمترین کارش کشف رمز بخشی از کتیبه سه زبانی بیستون بود، که موجب شد در مقام پدر خط میخی شهرتی جهانی به‌دست آورد.

معلوم نیست اول بار چگونه توجه راولینسون به خطوط میخی جلب شد. احتمالاً جان مالکولم در آن سهمی داشت. او در جریان نخستین سفر طولانی در ۱۸۲۷ به‌هند راولینسون را تحت حمایت خود قرار داده و او را با داستانهای ایرانی آشنا کرده بود. راولینسون پس از پیاده شدن در بوشهر همراه هیئت نظامی به تخت جمشید رفت و نخستین بار خطوط میخی را دید. يك سال بعد در سفرش به کرمانشاه رونوشت دقیقی از يك کتیبه قابل دسترسی در کوه الوند فراهم ساخت. مطالعه این کتیبه او را با الفبای ایران باستان آشنا کرد. قدم بعدیش رونویسی کتیبه‌های سه زبانی پارسی قدیم، ایلامی و بابلی در کوه بیستون بود. بدین ترتیب او برای کشف اسرار این خط در اوقات فراغتش بدانجا می‌رفت.

* دوره‌های ۹ و ۱۰ مربوط به سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۴۱ سفرنامه آذربایجان و کرانه‌های خزر تألیف سرهنگ مونتیت نخستین مقاله راجع به ایران بود که در این مجله چاپ شد (دوره سوم، سال ۱۸۳۳). از آن پس مقالات راجع به ایران مرتباً در مجله منتشر شد، مثلاً تنها دو سال ۱۸۳۸ هفت مقاله در این باره وجود داشت.

در آنجا بدون طناب و نردبان بارها برای نزدیک شدن به کتیبه و رونویسی آن زندگی‌اش را به خطر انداخت. او بقدر کفاف نمی‌توانست به کتیبهٔ بابلی نزدیک شود، ولی در ۱۸۳۷ پیش از آنکه به جای دیگر منتقل شود، بیشتر دو کتیبهٔ دیگر را رونویسی کرده بود. پیش از ترک کرمانشاه، با وجود محدودیتی که از لحاظ دسترسی به کتابهای سایر دانشمندان پژوهندهٔ میخی داشت، توانست دو بند از کتیبهٔ پارسی باستان را ترجمه کند. ازینرو تصمیم گرفت بعداً به بیستون بازگردد و کارش را تمام کند. این فرصت در ۱۸۴۳ پیش آمد و او توانست به میل خود ارتش را ترک گوید و به مقام نمایندگی سیاسی انگلیس در بغداد منصوب شد. از آنجا دوبار به بیستون آمد، بار اول در ۱۸۴۴ و بار دوم در ۱۸۴۷ در هر دو بار با خود طناب و ریسمان همراه داشت. ولی کتیبهٔ بابلی همچنان دور از دسترس بود تا اینکه یک پسر بچهٔ شجاع کرد به یاریش شتافت و در برابر وعدهٔ دریافت پاداش مناسب به گفتهٔ راولینسون «هر نوع خطری را پذیرا شد و با انگشتان دست و پایش به کوچکترین برآمدگیهای مشرف به پرتگاه آویزان می‌شد... مسافت شش متری صخره‌ای قایم را چنان می‌گذشت که در چشم بیننده به معجزه‌ای می‌مانست» و سپس با فرو بردن میخهای چوبی در شکافهای صخره با طناب و نردبان برای خود صندلی آویزانی می‌ساخت و با دستورهایی که راولینسون به او می‌داد از کتیبهٔ بابلی قالبگیری یا نمونه‌برداری می‌کرد. اینک هر سه کتیبه زیر نظر راولینسون با دقت رونویسی شده بود؛ تنها فرصت لازم بود تا با کمک خط پارسی باستان که او قبلاً کشف کرده بود، اسرارزبانهای ایلامی و بابلی کشف شود.

راولینسون در اثنای نخستین سال اقامتش در بغداد دوستی مادام‌العمری را با هنری لیارد* آغاز کرد، که در آن هنگام به اکتشافات درنمرود و نینوا از شهرهای باستانی آشور در ساحل دجله می‌پرداخت، لیارد هم مانند راولینسون مدتی را در ایران گذرانده بود، هرچند وضعی کاملاً مغایر داشت و ماجراهای هولناک او در میان عشایر بختیاری بیش از واقعیت به افسانه شباهت دارد.

لیارد پس از شش سال کار کردن در یک دفتر حقوقی در لندن تصمیم گرفت بخت خود را در سیلان جستجو کند، چون در آنجا خویشاوندی داشت و می‌توانست شغلی بیابد. در ۱۸۳۹، هنگامی که بیست و دو سال داشت با دوستش ادوارد میتفورد لندن را ترک گفتند و تصمیم گرفتند از راه خشکی بآرامی روانهٔ سیلان شوند و تا می‌توانند به تماشای کشورهای سر راهشان پردازند. علاقهٔ لیارد به کشورهای شرقی از داستانهای هزار و یک شب که در کودکی خوانده بود سرچشمه می‌گرفت. همچنانکه بزرگتر می‌شد هرچه را که در باب سفر به شرق به دست می‌آورد خواند. با بیلی فریزر ملاقات کرده و داستانهای ایرانی او را همراه با آثار موریه، مالکولم، کلودیوس ریچ و دیگران خوانده بود، و به گفتهٔ خودش از آرزوی

* Sir Henry Layard (۱۸۱۷-۹۴) باستان‌شناس و سیاستمدار، عضو مجلس نمایندگان ۱۸۵۲-۷ و ۱۸۶۰ معاون وزارت امور خارجه ۱۸۵۲ و ۱۸۶۱؛ وزیر مختار انگلیس در اسپانیا ۱۸۶۹-۷۷ و سفیر انگلیس در عثمانی ۱۸۷۷-۸۰.

دیدار ایران، بابل و قبایل کرد سرشار شده بود. در نوجوانی به آموختن خط عربی و زبان فارسی پرداخت، و هنگامی که تصمیم به ترك لندن گرفت ده سال جوانتر از همسفرش بود و با اینهمه رهبری نقشه‌ای را بر عهده گرفت که به آنان امکان می‌داد آثار تاریخی هرچه بیشتری را ببینند. لیارد توانست با انجمن سلطنتی جغرافیا تماس بگیرد و با وجود سن اندکش خدمت خود را «برای روشن ساختن مسایل جغرافیایی مشكوك در مورد کشورهای آسیایی که از آنها می‌گذشت» عرضه کند. همچنین انجمن را واداشت تا او را در زمینه اصول نقشه کشی و نقشه برداری و پویش جغرافیایی آموزش دهد؛ و يك ناخدای بازنشسته کار کردن با سکستان را. بدو آموخت. انجمن توجه او را به گزارشی که بتازگی راولینسون از سفرش به کردستان و لرستان منتشر کرده بود، جلب کرد؛ همچنین او را به دیدار برخی آثار موجود در کوه‌های بختیاری تشویق کرد، که راولینسون بغلط تصور می‌کرد خرابه‌های شوشان مذکور در کتاب دانیال است.

سپس، لیارد با نیرو و جسارتی که در سراسر زندگی نمایان ساخت، به آموختن علایم و معالجه بیماریهایی پرداخت که احتمال می‌داد در جریان سفرش با آنها روبرو شود. همچنین به سرجان مک‌نیل وزیرمختار انگلیس در تهران که اتفاقاً در آن هنگام در لندن بود معرفی شد. مک‌نیل عملی بودن نقشه‌های لیارد را تأیید کرد و امید به «کسب اطلاعات مورد استفاده دولت انگلیس، و مفید برای توسعه جغرافیای منطقه کم شناخته شده آسیا» را مورد تشویق قرار داد.*

لیارد و میتفورد از راه ترکیه به سوریه و اورشلیم رفتند، و لیارد به پویش پطرا، جیراش و عمان پرداخت. از آن پس آن دو در حلب به کاروانی پیوستند که عازم موصل بود، و در موصل لیارد اصرار کرد دو هفته بمانند که او بتواند به بررسی تپه‌های بزرگ نینوی قدیم پردازد. آنگاه او و میتفورد يك کلک چوبی کرایه کردند و آن را با پنجاه پوست بز فرش کردند و پانصد کیلومتر را در دجله پیمودند، در سر راه خود از بسیاری تله‌های کهن گذشتند و به بغداد رسیدند. دو ماه در بغداد ماندند، لیارد به فراگرفتن زبان فارسی ادامه داد و در کتابخانه مجهز نمایندگی سیاسی انگلیس به مطالعه پرداخت.

در پایان ماه ژوئن ۱۸۴۰ لیارد و میتفورد بی‌توجه به هوا که بطور طاقت‌فرسایی گرم می‌شد، از بغداد رهسپار ایران شدند. آنان به کاروان بزرگی که «از گروه عجیبی از ایرانیان تشکیل شده بود - بازرگانان خرده‌پا با کالاهایشان، زایران با زن و فرزندانشان که از شهرهای زیارتی کربلا و کاظمین و غیره برمی‌گشتند... و جمعی مسافر معمولی که عازم بازگشت به وطن بودند. برخی سوار اسب، قاطر، یا الاغ بودند و معمولاً بالای بارهایشان نشسته بودند، و دیگران پیاده سفر می‌کردند. اغلب مردان مسلح بودند. زنان تمام قامت خود

*توصیه مک‌نیل جز يك نظر شخصی نبود؛ دلیلی در دست نیست که لیارد یا همسفرش از حمایت رسمی دولت انگلیس برخوردار شده باشند.

را در چادر ابریشمی یا چیت پیچیده بودند - که برخی مزین به نقشهای طلا و نقره‌دوزی بود. لیارد ریش گذاشته و لباس ایرانی پوشیده بود، ولی نه او و نه میتفورد، که سر و وضع اروپایی داشت، هیچ کوششی برای مخفی کردن اروپایی بودن خودشان نکرده بودند. اغلب همسفرانشان با آنان مانند سایر مسیحیان با تحقیر و دشمنی رفتار می‌کردند، وقتی کاروان توقف می‌کرد، بدانان اجازه نزدیک شدن به چادر خود را نمی‌دادند، و هنگامی که خسته و تشنه بودند، نمی‌گذاشتند از همان ظرف آب بخورند. هرگاه لیارد و میتفورد نزدیک می‌شدند، زنان لباس و بچه‌های خود را طوری از آنان دور می‌کردند که «گویی بیماری طاعون گرفته‌اند». وقتی شبانه راه می‌پیمودند - چون روزها از فرط گرما مسافرت امکان نداشت - می‌شنیدند که يك ملای مشهدی با آواز مشغول لعنت و نفرین کردن بدانان است.

لیارد در بیرون کرمانشاه مدتی را صرف کشیدن طرحی از روی نقش دیواری طاقستان و رونویسی کتیبه آن کرد. قدری آن طرفتر در بیستون کتیبه صخره‌ای را دید «ولی به قدری بلند و آن قدر دور از دسترس بود که رونویسی آن امکان نداشت». راز این کتیبه و متنهای آشوری که قبلا در بین‌النهرین دیده بود سبب شد لیارد پیش از اینکه قسمت بیشتری از این گوشه متروک جهان را ندیده نتواند آن را ترک گوید. وقتی در همدان بودند حاکم آنان را جاسوس پنداشت و در زحمت افتادند. میتفورد تصمیم گرفت زودتر روانه سیلان شود، و لیارد مصمم شد باقی بماند، و پیش از ادامه سفرش خواست اصفهان را ببیند، و آنگاه همچنانکه به مادرش نوشت به سفر در کشوری پرداخت که «ساکنان آن بختیاری و لرها، یعنی خونخوارترین و وحشت‌ترین طوایف ایرانی بودند» و خواست تا به شوشان برسد، به «قصر شوشان که تاکنون هیچ اروپایی آن را ندیده است». خطرهای ناشناخته ولی کاملا واقعی يك چنین سفری در آن روزگار بی‌ثبات برای لیارد ماجراجو و بی‌پروا به جای اینکه مانعی شود اسباب دلگرمی بود.

آنگاه لیارد بتنهایی به اصفهان رفت و به ملاقات یکی از بزرگترین خانهای بختیاری شتافت، و او موافقت کرد تا هر دو به کوههای بختیاری در غرب سفر کنند. لیارد در این مورد خوشبخت بود، چون ایران و انگلیس بر سر هرات در جنگ بودند، انگلیس جزیره خارک را اشغال کرده بود. بختیارها که همواره با حکومت تهران سرناسازگاری داشتند، همه دشمنان حکومت تهران را در شمار همدستی برای خود می‌دانستند. ازینرو وقتی بخطا لیارد را نماینده دولت انگلیس پنداشتند مقدمش را گرمی داشتند. لیارد بزودی با خان بختیاری که در یکی از سربازخانه‌ها زیر دست اعضای هیئت نظامی انگلیس تعلیم دیده و تا حدی با شیوه زندگی انگلیسی آشنا شده بود، روابط خوبی برقرار کرد. لیارد در اواخر سپتامبر، در حالی که جامه بختیاری بر تن داشت و سرو ریش خود را رنگ کرده بود، با دوست تازه‌اش سفر دوازده روزه‌ای را به قلعه تول آغاز کرد، که قلعه‌ای دارای برج و بارو و مقر محمدتقی خان رییس طایفه چهار لنگ بود. در آنجا مهمان خان بزرگ بختیاری بود،

که مقامات ایرانی او را یاغی می‌شمردند. * لیارد با خوراندن گنه گنه به فرزند ارشد خان که پسرک ده ساله‌ای بود و بر اثر مداوای پزشکان محلی در آستانه مرگ قرار گرفته بود، اعتماد خان را جلب کرد. از آن پس با لیارد مانند یکی از اعضای خانواده رفتار می‌شد و اجازه داشت آزادانه در هر جا که می‌خواهد بگردد. او سفرهای دور و درازی کرد و به مطالعه اماکن باستانی پرداخت، کتیبه‌ها را رونویسی کرد، در مورد سازمان ایلی یادداشت برداشت، و امکانات تجارت هند را مورد بررسی قرار داد. عشایر او را غارت کردند و بیش از یک بار به خاطر اینکه تصور می‌شد جاسوس است جانش در خطر افتاد. محمدتقی خان او را برای یک مأموریت بسیار سری به جزیره خارک فرستاد تا تحقیق کند در صورت بروز جنگ میان ایران و انگلیس آیا حاضر به قبول یاری بختیارها هستند و در مقابل حاضرند از او حمایت کنند و او را فرمانروای مستقل خوزستان بشناسند. لیارد که حالا قهرمان قضیه بختیاری شده بود از انگلیس جواب مساعدی نشنید. بدو گفته شد که احتمالاً جنگی میان ایران و انگلیس نخواهد بود و او نباید طوری رفتار کند که محمدتقی خان به پشتیبانی انگلیس امیدوار شود. **

لیارد پس از دو هفته توقف در جزیره خارک به قلعه تول بازگشت. اندکی پس از آن والی اصفهان با دستوری که از تهران گرفته بود به جانب محمدتقی خان لشکر کشید تا مالیات معمول را بگیرد. لیارد با قبول خطر جانی بزرگی همراه دوستان بختیاریش با سرعت جنگید. وقتی والی خواست پسر بزرگ خان را گروگان بگیرد، لیارد همراه پسرک به شوشتر گریخت. آنگاه به قلعه تول بازگشت تا خبر سلامت او را به خانواده‌اش برساند، و آنگاه برای فراری دادن او به شوشتر رفت، ولی موفق نشد. بعد با قبول خطر زیادی در جستجوی محمدتقی خان برآمد که پنهان شده بود. وقتی محمدتقی خان خودش را به والی تسلیم کرد لیارد بیهوده کوشید تا او را نجات دهد. سرانجام کوشید ترتیبی دهد تا همسر خان به یک قبیله دور دست پناهنده شود، ولی پیش از اینکه بتواند، مأموریتش را به انجام رساند به دست یکی از طوایف رقیب گرفتار و زندانی شد. شبانه گریخت و با دست خالی به خاطر زندگیش مبارزه کرد و دنبال کنندگانش را فراری داد. کار بعدیش رفتن به شوشتر و تحقیق درباره سرنوشت خان بود. او با بی‌احتیاطی به حاکم متوسل شد که از ارتباط لیارد با بختیارها آگاه بود و با خشم زیاد فریاد زد: «شما انگلیسیان همیشه وارد موضوعاتی می‌شوید که به شما مربوط نیست، و در کارهای ممالک دیگر مداخله می‌کنید.» به لیارد امر شد بدون اجازه حاکم شوشتر را ترک نکند. چند هفته گذشت، لیارد با کمک پولی که از یک دوست فرانسوی در اصفهان قرض کرده بود توانست از رودخانه بگذرد و به بصره در قلمرو عثمانی بگریزد؛ و سرانجام پس از ماجراهای هول‌انگیز به بغداد رسید.

* راولینسون در ۱۸۴۶ برضد او لشکر کشید. صفحات پیشین را ببینید.

** سه شاهزاده فراری قاجار که اینک به بغداد بازگشته بودند خان را تحریک می‌کردند، ولی او پیش از اعلام حمایت انگلیس حاضر به قبول دعوی آنان در برابر شاه نبود. صفحات پیشین را ببینید.

ولی کار سفر لیارد به ایران تمام نشد. کنجکاوای او برای دانستن پایان ناپذیر بود. در اکتبر ۱۸۴۱ به شوشتر بازگشت، باریس طایفه هفت لنگ، یعنی شاخه دیگر ایل بختیاری ارتباط یافت؛ همچنین با دوست قدیمش محمدتقی خان دیدار کرد، که هنوز دست و پایش در غل و زنجیر و گردنش زیر کنده سنگین زندانی بود. آنگاه به اعماق لرستان سفر کرد، و تصمیم گرفت طایفه لرهای فیلی را ببیند، که در ۱۸۱۰ گرانت و فادرینگهام را کشته بودند. ابتدا والی پشتکوه و ریس طایفه فیلی او را با خشم پذیرفت و پرسید: «چرا انگلیس کشتیهایش را به دجله و فرات آورده؟ انگلیس می‌خواهد کشور ما را صاحب شود و این شخص را برای جاسوسی و تهیه مقدمات ورود افرادش فرستاده». لیارد توانست با برخی حاضر جوابیهای زیرکانه سوءظن والی را برطرف سازد و بدو اجازه دادند با مسالمت برود. در اوایل ۱۸۴۲ به بغداد بازگشت ولی چند هفته بعد به آخرین سفر پر ماجرایش به ایران دست زد - بررسی قابل کشتی‌رانی بودن کارون. با کمک ستوان سلبی از نیروی دریایی هند، موضوعی که سخت مورد علاقه لیارد بود. او عقیده داشت با قابل استفاده ساختن رودخانه‌های بختیاری برای گسترش تجارت با این ناحیه کار زیادی می‌توان کرد. سلبی و لیارد با یک قایق موتوری به نام آشور، از محرمه به اهواز رفتند؛ از آنجا مسیر رودخانه تا شوشتر ده کیلومتر سربالایی تندی داشت و سپس در شوشتر زورق به گل می‌نشست؛ آنان توانستند تا ۱/۵ کیلومتری شوشتر پیش بروند و ثابت کردند با زورقهای بخار در داخل ایران تا نقطه‌ای که به جاده‌های کوهستانی اصفهان منتهی می‌شود، می‌توان کشتی‌رانی کرد. با اینهمه باید سالها می‌گذشت تا مقامات ایرانی اجازه می‌داند انگلستان از این اکتشاف بهره‌برداری کند.

اینک لیارد یکباره فکر سفر به سیلان را رها کرده بود. در چند سال بعد از آن به حفاری در تلهایی پرداخت که در نخستین سفرش در کنار دجله دیده بود. دیگر به ایران باز نگشت ولی فراموش نشد. وقتی دوران وزیرمختار انگلیس و همسرش در ۱۸۹۹ از قلعه تول دیدار کردند، بعد از قریب شصت سال در آنجا دیدند همه از او حرف می‌زدند. ایرانیان در همان زمان و سالها بعد دوست داشتند لیارد را مأمور سیاسی انگلیس بدانند که برای تحریک بختیاریها علیه شاه فرستاده شده بود. * برای آنان مشکل بود بپذیرند که مردی بدان جوانی به خاطر خودش درگیر چنان ماجراهایی شود و زندگی‌اش را به خطر اندازد. ولی این کاری بود که او فقط به خاطر دل خودش کرد.

گرچه لیارد مأمور دولت انگلیس نبود، کسان دیگری مأمور بودند. هدف آنان توطئه‌چینی برضد حکومت شاه نبود، بلکه می‌خواستند اطلاعات لازم را برای کسانی که مسئول دفاع از هند بودند گردآورند. این فعالیت جاسوسی دوبار رسمیت و شدت زیادی یافت. اول در سالهای ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۸ یعنی وقتی که افسران هیئتهای نظامی در جستجوی اطلاعات

* خان ملک ساسانی معتقد بود که لیارد مدت پانزده سال در ایران مشغول تحریکات برای تجزیه لرستان و کردستان از ایران بود.

سفرهای زیادی کردند؛ بار دوم از اوایل سالهای شصت، یعنی هنگامی که نقشه کشیدن خط تلگرافی هند و خطر پیشرفت روزافزون روسیه در آسیای مرکزی مقامات حکومت هند را برانگیخت. مأمورانی برای گردآوری اطلاعات مکان‌شناسی، بررسی جاده‌ها، و استخدام مأموران جاسوسی در روسیه بفرستند. در این بازی بزرگ ایران حکم پیاده شطرنج را داشت.

این افسران گروه دوم که اغلب مهندسان تحصیل‌کرده شرکت تلگراف هند و اروپا یا مأموران کمیسیونهای مختلف مرزی بودند، معمولاً همراه نقشه برداران هندی سفرهای دور و درازی می‌کردند. عده‌ای دیگر، وقتی از هند مرخص می‌شدند، آنان را به سفر در ایران، مخصوصاً مرزهای شمالی آن تشویق می‌کردند. آنان در دفتر یادداشتشان جزئیاتی از قبیل محل چاهها، امکان تهیه علیق، و مناسب بودن راه برای حمل توپخانه را یادداشت می‌کردند. افسری تحت پوشش معاونت کمیسیون مرزی ایران و افغانستان در مرز خراسان مأموریت ویژه داشت و باید همه نقل و انتقالات روسها را گزارش می‌داد - زندگی انفرادی که تقریباً انسان را به‌نومیدی می‌کشاند.*

برای مخفی کردن فعالیت این افراد از چشم ایرانیان کوشش چندانی نشد، و حتی وقتی می‌خواستند به‌جای دور سفر کنند، ایرانیان برایشان نگهبان می‌گماشتند. معاون کمیسیون در خراسان هنگامی که شاه عازم مرز بود بدو پیوست. تعدادی از اینان مقالاتی برای مجله انجمن سلطنتی جغرافیا یا کتابهایی درباره سفرهایشان برای مطالعه عموم نوشتند. همچنین گزارشهای محرمانه مفصل و دقیق برای شعبه جاسوسی حکومت هند فرستادند. این گزارشها همراه با اطلاعات کنسولها و منابع دیگر مبنای نقشه ایران سازمان نقشه‌برداری هند را تشکیل می‌داد. همچنین مواد خام را برای کتابهای مفصلی که تحت عنوان Gazetteer (راهنمای جغرافیایی) «فقط برای استفاده اختصاصی» یا «محرمانه» تهیه می‌شد، فراهم می‌کردند و بیشتر هند و سرزمینهای همسایه را در برمی‌گرفت.* این راهنماها در اصل برای تهیه اطلاعات دقیق واقعی مورد استفاده برای فرماندهان نظامی در نظر گرفته شده بود، و لرد کرزون هنگامی که نایب‌السلطنه هند شد دامنه این کار را وسعت داد و حتی تهیه راهنمای جغرافیایی خلیج فارس را برای استفاده مأموران سیاسی انگلیس در منطقه خواستار شد.

در این هنگام يك سپاح انگلیسی بود که به مردم ایران بیش از کشورشان علاقه داشت. او ادوارد گرانویل براون Edward Granvill Browne بود که بعداً استاد دانشگاه

* سرگرد چارلز استیوارت Ch. Stewart وقتی در ۱۸۸۴ آماده عزیمت می‌شد نوشت از گذراندن يك سال دیگر در تنهایی مطلق بدون گفتگو با يك موجود تمدن احساس وحشت می‌کند. بعدها کنسول انگلیس در رشت، مشهد و تبریز شد و مسافرت پنهانی در ایران را نوشت.

** Gazetteer of Persia اول بار در حوالی سال ۱۸۷۰ منتشر شد، و چاپهای اصلاح شده آن هر چند وقت يك بار انتشار می‌یافت. ه. ل. رابینو جغرافیای کرمانشاه شاهکار لوریمر را تکمیل کرد. Gazetteer of The Persian Golf Oman and Central Arabia (۱۹۰۸-۱۹۱۵) که بالغ بر ۵۰۰۰ صفحه می‌شود منبعی از اطلاعات جغرافیایی و تاریخی است.

کیمبریج شد و در طی زمان بیش از هر انگلیسی دیگری علاقه و توجه ایرانیان را جلب کرد.

علاقه براون به شرق ابتدا با جنگ روس و عثمانی در ۱۸۷۷-۸ برانگیخته شد، زمانی که او هنوز درایتون به مدرسه می‌رفت. او آرزو داشت افسر سپاه عثمانی شود و آنان را یاری کند، و برای این منظور به فراگرفتن زبان ترکی پرداخت. ولی جنگ پایان یافت، و در نتیجه او به دانشگاه کیمبریج رفت تا درس پزشکی بخواند. با اینهمه در آن زمان علاقه‌اش به زبانهای شرقی چنان زیاد شده بود که تصمیم گرفت علاوه بر ترکی، فارسی، عربی و هندوستانی هم بخواند. او با شاگرد اول شدن در مدرسه زبانهای شرقی نخستین نشانه‌های نبوغ خود را نمایان ساخت. و بزودی درجه دکتری گرفت. در ۱۸۸۷ هنگامی که براون در بیمارستان سنت‌بارتلمیو کار می‌کرد کالج پمبروک که در آن تحصیل کرده بود او را به عضویت خود پذیرفت. ازینرو به خاطر زبانهای شرقی کار طبابت را کنار گذاشت و تصمیم گرفت پیش از قبول عضویت، که او را برای باقی عمرش در کیمبریج نگاهداشت، يك سالی را در ایران بگذراند - سرزمین اسرار تصوف که سخت بدان علاقه‌مند شده بود.

براون هنگامی که در ماه نوامبر ۱۸۸۷ به ایران رسید بیست و شش سال داشت. او از راه دریای سیاه به طرابوزان و از آنجا به تبریز آمده بود. از آنجا رهسپار تهران، اصفهان، شیراز شد، و سپس چند ماه بقیه را در یزد و کرمان گذراند. او سبکبار سفر می‌کرد و تنها يك خدمتکار همراه داشت و همیشه آماده بود با هر کسی که بر سر راهش می‌دید همراه شود. او که قبلاً باریزه. کاریهای زبان فارسی آشنا شده بود هیچ فرصتی را برای کشف افکار درونی کسانی که بر سر راهش می‌دید از دست نمی‌داد. کتابی که پس از بازگشت به انگلستان نوشت و يك سال در میان ایرانیان نامداشت به خاطر بصیرتی که در مورد افکار ایرانی ارائه می‌کند، شباهتی به هیچ کدام از سفرنامه‌های ایران ندارد. براون این کار را با گزارشهای زنده‌ای از مکالمات دینی و مابعد طبیعی که با افراد گوناگون ایرانی - مسلمانان، زرتشتیان و با بیان - انجام داده است. و دنیسون راس، که خود خاورشناس برجسته‌ای بود، يك سال در میان ایرانیان را «یکی از دلکشترین و آموزنده‌ترین سفرنامه‌های جهان» می‌داند. «با این حال، این کتاب تنها سفرنامه نیست و از محدوده مرسوم چنین آثاری فراتر می‌رود، چون علاوه بر توصیف زنده و جذاب ایران و مردم آن، راهنمای موثقی برای آشنایی با ادبیات و اندیشه در ایران جدید است، و ازینرو همیشه می‌توان آن را در قفسه دانشجویان در کنار اثر جاودانی او به نام تاریخ ادبیات ایران یافت.»

براون در اکتبر ۱۸۸۸ به کیمبریج بازگشت و دیگر به ایران نرفت، ولی همان يك سال او را از عشقی جاویدان نسبت به ایران و مردمش سرشار ساخت. راس می‌نویسد: «او ایرانیان را چنان دوست داشت که از همه چیز چشم پوشید و تنها به ستایش و تحسین پرداخت»، براون دو برابر کسانی که ایرانیان را به خاطر شرارتهای بی‌دلیلشان سرزنش می‌کردند، جواب می‌داد: «این شرارت در میان موجودات دریاری غیر قابل انکار است، و اروپاییان که

برای کارهای رسمی به ایران می آیند با آنان سرو کار پیدا می کنند، ولی عده انگشت شماری از آنانکه با همه طبقات مخصوصاً طبقه متوسط از نزدیک محسوس می شوند، ممکن است ادعا کنند این شرارها عمومیت دارد یا انکار کنند که اینها بیشتر ناشی از نظام حکومتی بی گذشت و نابردبار است.»

ایرانیان در ابتدا براون را کمتر تحسین کردند. ولی با گذشت زمان این تحسین از حد گذشت. ابتدا علاقه او را به فرقه بابی، که در کتاب یک سال در میان ایرانیان و بسیاری از آثار بعدیش در آن باره سخن گفته است، دوست نداشتند - و هنوز هم ندارند. آگاهی ایرانیان از حسن نیت براون از هنگامی آغاز شد که او از خواسته های مشروطه خواهان در برابر مظفرالدین شاه دفاع کرد. از آن پس براون علی رغم کار سنگین دانشگاهی بطور خستگی ناپذیری به سخنرانی و نوشتن رسالات و مقالات در دفاع از جنبشهای اصلاح طلبانه ایرانیان پرداخت. او عهدنامه انگلیس و روس را در ۱۹۰۷ برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ تقبیح کرد، و سخت به فعالیتهای روسیه در تهران و تبریز تاخت؛ همچنین نقش فعالی در کمیته ایرانی لندن * ایفا کرد، که اعضای برجسته هر دو مجلس انگلیس در آن شرکت داشتند. و هدف آن ترویج تفاهم میان انگلیس و ایران بود. کتاب براون تحت عنوان انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۹ در سال ۱۹۱۰ انتشار یافت و تلاش بی پرده ای بود برای بیان مشکلات ایران و گرفتاریش در دست دو قدرت بزرگ. سرانجام یک انگلیسی پیدا شده بود که امور را مانند ایرانیان می دید. ایرانیان براون را بیشتر نه به عنوان یک محقق (گرچه بزرگترین محقق فارسی در زمان خود بود)، بلکه در مقام یک دوست سیاسی در قلب خود جای دادند. در شصت سالگی براون، ستاینندگان ایرانیش که در میان آنان سه تن از نخست وزیران پیشین بودند، خطابه شورانگیز درخشانی برایش فرستادند که نشانه ای بود «از سپاس به خاطر زحماتی که برای ما و کشور ما کشیده اید، چندانکه ملت ایران را برای ابد مدیون خود ساخته اید» در ۱۹۶۴ به مناسبت شصتمین سال درگذشت او باز دوستان و ستاینندگانش یاد او را گرامی داشتند و مراسمی به یاد او در تهران برگزار شد.

یک سال پس از رفتن براون از ایران، جورج کرزون، که در آن هنگام سی سال داشت و نماینده مجلس بود، به ایران آمد. او که از سر تا پایش اشرافیت می بارید، کاملاً تصویر یکی از اشراف روم قدیم را مجسم می ساخت، و با افراد متنفذ طبقه خویش روابط خوبی داشت. او راهی غیر معمول را انتخاب کرد و از باکو به اوزون آدا در کرانه شرق خزر با کشتی پیمود و از آنجا با خط آهن جدید ماورای خزر به عشق آباد در فاصله پانصد کیلومتری رفت. از عشق آباد روانه قوچان در مرز ایران شد و سفر خود را در این کشور

* H.F.B. Lynch (۱۸۶۲-۱۹۱۳) از مدافعان سرسخت امور ایران از جمله بنیانگذاران آن انجمن بود. او سرت. ک. لینچ مؤسس شرکت لینچ براس بود. از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ عضو مجلس نمایندگان شد. مؤلف کتاب «ارمنستان: سفر و مطالعات».

آغاز کرد. پس از اینکه به‌وی اجازه داده نشد وارد قلعه بزرگ کلات نادری شود، به‌مشهد رفت.

گرچه کرزون با روزنامه تایمز قرار گذاشته بود تا دوازده مقاله درباره ایران بنویسد، ولی هدف اصلی گردآوری اطلاعات برای تألیف یک کتاب بود. بدین منظور، هرچند کمتر جاده‌های اصلی را ترک می‌گفت، با اینهمه سفرش از مشهد تا تهران قریب شش ماه طول کشید، و از تهران، از راه کاشان، اصفهان و شیراز روانه بوشهر شد. آنگاه با قایق موتوری از محمره به‌شوشتر رفت، و سپس به‌انگلستان بازگشت و نوشتن کتاب ایران و قضیه ایران را آغاز کرد. او مدت سه سال تمام وقت خود را صرف این اثر برجسته مشروح کرد که مطالعه‌ای است درباره ایران عصر قاجاریه.

علاقه کرزون به‌شرق تصادفاً با شنیدن یک سخنرانی در مدرسه ایتون آغاز شد. پس از ترک دانشگاه اکسفورد به‌یک رشته مسافرت پرداخت. و به‌مصر، ترکیه، هند، و روسیه از جمله مناطق تازه گشوده شده‌ی خانات آسیای مرکزی، همچنین آسیای دور و امریکای شمالی رفت. مدتها پیش از اینکه در سپتامبر ۱۸۸۹ به ایران برسد به‌مزایای تمدن انگلیس ایمان قاطع داشت؛ و هنگامی که ایران را ترک می‌گفت معتقد بود «حفظ یکپارچگی ایران، در همان حدی که امکان دارد، باید به‌عنوان وظیفه اصلی و اصول امپراطوری ثبت شود». این اعتقاد را تا پایان عمر حفظ کرد؛ همچنانکه اعتقاد داشت مطامع روسیه در ایران خطری برای استیلای انگلیس در هند، یعنی گرانبهارترین مستملکه این کشور است.

کرزون علی‌رغم جاه و مقامی که داشت تنها و بدون نوکر مسافرت می‌کرد. هرجا که می‌توانست از چاپارخانه‌ها استفاده می‌کرد، در هر هوایی روزانه صدکیلومتر فاصله دو چاپارخانه را روی اسب می‌پیمود. در آنجا پس از یک روز تمام سواری، با وجود تسمه‌های فولادی که به‌علت ناراحتی ستون فقرات می‌بست و دردی که از آن ناشی می‌شد، مجبور بود شام خود را تهیه کند. غذاهای کنسرو شده که او پیش از ترک لندن با دقت شایانی انتخاب کرده بود او را در وضع مناسبی نگه می‌داشت. او بر اثر تجربه شخصی درباره نوعی سوپ آماده متعلق به‌کارخانه کروز و بلک‌ول Crosse and Blackwell نوشت:

«بسیار عالی، و علاوه بر آسان آماده شدن، تقریباً خودش یک غذای کامل است. سوپ به‌صورت قرص یا گرد طریقه‌ای بسیار خوب است و جای زیادی را اشغال نمی‌کند، حال آنکه غذا پختن زحمت و وقت زیادی می‌برد. ساردین، گوشت قرمه، شکلات یا کاکائو، جای یا قهوه توشه‌های مناسبی هستند که می‌توان در اروپا تهیه کرد.»

گرچه علائق کرزون در ایران اساساً سیاسی بود، با اینهمه زیباییها و آثار باستانی این کشور او را جذب کرد. هارولد نیکلسن؛ شرح حال نویس او معتقد است که ذهن او مانند کسان دیگری که در ایران سیاحت یا زندگی کرده‌اند «برای همیشه مفتون دشتهای عنبرین، کوههای ارغوانی، عظمت آن شکوه زوال یافته، و سکوت دو هزار ساله شد.» کرزون احساساتی هرگز ایران را فراموش نکرد؛ در مورد عهدنامه ایران و انگلیس در

۱۹۱۹ طوری رفتار کرد که نیکلسن آن را دردناکترین شکست سیاسی او می‌داند، زیرا مشخصترین اقدام سیاسی او بود.

کرزون در ژانویه ۱۸۹۰ ایران را ترك گفت و سه‌روزه از راه دجله به بغداد رفت. از جمله همراهانش عالی جناب رابرت بروس از هیئت کاتولیکی اصفهان، سرگرد هرست سایر از ارتش هند و دوشیزه ایزابلا بیشاپ (بیرد) اسکاتلندی بودند. دو نفر اخیر از کراچی با هم می‌آمدند و جفت ناجوری به‌شمار می‌رفتند. سرگرد سی و هشت ساله بلند بالا و فوق‌العاده برازنده بود؛ دوشیزه بیشاپ برادرزاده مری بیرد عضو هیئت مرسلین کاتولیکی، کوتاه قد، خپله و عاری از لطافت، و پنجاه و نه ساله بود. ممکن است کرزون از روی کنجکاوی خواسته باشد چیزهای بیشتری راجع بدانان بدانند.

سایر در هند عضو سازمان جاسوسی بود و در نظر داشت در کوههای زاگرس، یعنی محل زندگی طوایف لر و بختیاری به مطالعات نظامی بپردازد. از زمان لیارد به بعد علائق انگلیس در این منطقه افزایش چشمگیری یافته بود، مخصوصاً پس از گشایش خط کشتی‌رانی کارون. سایر اندکی پیش از عزیمت به سوی مأموریت خانم بیشاپ را در سیملا ملاقات، و قبول کرده بود او را در مسافرت همراهی کند. سایر علاوه بر احساس خشنودی که از حمایت يك خانم در يك کشور بدون نظم و قانون احساس می‌کرد، احتمالاً به خاطر اینکه چند ماه پیش همسرش را از دست داده بود از مصاحبت او خوشحال می‌شد. اما در مورد خانم بیشاپ، با ملاحظه سن و سال و جنه كوچك او كمتر کسی می‌توانست حدس بزند او چند ماهی را روی قاطر و گاوانر در غرب تبت تنها سفر کرده، یا در نقاط دیگر جهان به چندین سفر دلاورانه پرداخته است - استرالیا و زلندونو، جزایر ساندویچ، هاوایی، راکی، مالایا، ژاپن و مصر. از آن عجیبتز اینست که تا وقتی چهل ساله نشده بود، دوشیزه ایزابلا بیرد (نامی که در آن هنگام داشت) نیمه علیل بود، تا ظهر نمی‌توانست از جایش برخیزد، خود را وقف امور خیریه و نوشتن مقاله برای مجلات معتبر می‌ساخت. او پس از گذراندن جوانی در جستجوی سلامت خویش به مسافرت روی آورد، که وقتی شروع کرد، تا آخر عمرش ادامه یافت. ایزابلا در فاصله بین سفرهایش به جزیره مول می‌رفت که در آنجا با خواهرش دوتایی يك عمارت بیلاقی داشتند. او سخت مدیون خواهرش بود. وقتی خواهرش مرد، ایزابلا سرانجام بعد از مدتها با دکتر جان بیشاپ ازدواج کرد، که ده سال از او جوانتر و از مدتها پیش خواستگارش بود.

در آن هنگام تقریباً پنجاه سال داشت. پنج سال بعد جان محبوبش درگذشت و او را بار دیگر دلشکسته و تنها گذاشت. او تسلی خاطر را در این جستجو کرد که به کشورهای بیگانه سفر و از ایستگاههای مبلغان مسیحی دیدار کند. بدین منظور در ژانویه ۱۸۸۹ روانه هند شد. نخست به کشمیر رفت و يك بیمارستان برای مرسلین بنا کرد، و این نخستین نمونه از بیمارستانهای منطقه‌ای بود که به‌یاد بود. خواهر و شوهرش در نقاط مختلف شرق بنیان نهاد. ایزابلا از کشمیر گردنه‌های بلند کوهستانی را سواره پیمود و به غرب تبت رفت و پیش از

اینکه در پاییز به سیملا بازگردد مدتی را در آنجا گذراند. پس از ملاقات سرگرد سایر تصمیم گرفت به جای برگشتن به انگلستان، همراه او به ایران سفر کند. چنین شد که به شجاعانه‌ترین سفرش دست زد.

وقتی زورق موتوری ایزابلا و سایر به بغداد رسید، آنان با شتاب مقدمات فراهم کردند تا به کرمانشاه بروند و سپس با عبور از يك فلات گسترده به طول پانصد کیلومتر به تهران برسند. ایزابلا قبلاً در بوشهر يك نوکر استخدام کرده بود. اینک پنج قاطر کرایه کرد که دو تاشان برای سواری بود. او پس از پوشیدن کت گرمی بر روی «لباس کوهستانی امریکایی» و بر سر نهادن يك کلاه لبه‌دار چوب‌پنبه‌ای در ۱۰ ژانویه ۱۸۹۰ بغداد را ترک کرد. نخست در زیر باران و در میان گل و لای سفر می‌کردند، ولی زمستان فرا رسید و بزودی وقتی از کوه‌های زاگرس بالا رفتند گرفتار سرمای شدید شدند. اردو زدن امکان نداشت هر شب پس از مبارزه با برف و بوران شدید در کاروانسرای «پراز انسان و حیوان فرود می‌آمدند که معمولاً غرق در کثافات قرون و اعصار بود؛ یا در کلبه‌های دودآگین کردن فرود می‌آمدند که در وسط آن آتش تپاله قرار داشت و انسان، قاطر، اسب، خر، گاو، مرغ و خروس همه درهم می‌لولیدند.» وقتی به کرمانشاه رسیدند، ایزابلا حاضر شد قبول کند که اگر از «پیاده‌رویه‌های طولانی، غذای فقیرانه، تملایلات نفرت‌انگیز، آب آلوده و بربریت و درنده‌خویی مردم» خبر داشت هرگز به چنین مسافرتی نمی‌پرداخت. ولی فکر بازگشت در کار نبود و آنان در گل و برف پیش می‌رفتند. وقتی به تهران رسیدند نیروی ایزابلا بیچاره به پایان رسیده بود. توصیف جاندارش از ورودشان به سفارتخانه انگلیس در تهران شایسته آنست که عیناً نقل شود.

درست وقتی که تاب و تحمل ما به نقطه پایانش رسیده بود، از جاده وارد دروازه بزرگی شدیم که به زمین پهناوری باز می‌شد و سفارتخانه انگلیس در وسط آن قرار داشت. سفارتخانه ساختمان بزرگی بود. که سه ضلع مستطیلی را تشکیل می‌داد و پلکان سنگی زیبایی به در اصلی آن منتهی می‌شد. در برابر هر پنجره چراغی بود، نور از در باز می‌تابید و درشکه‌هایی را که مردم را در جامه‌های شب بدینسوی و آنسوی می‌بردند روشن می‌ساخت، نوکران ازدحام کرده بودند و چنین به ذهنم آمد که بعد از ساعت هشت است و مهمانی شام برپاست! برای من که، پس از ده ساعت سواری بر يك اسب فرتوت در زیر باران مداوم؛ سر تا پا گل آلوده، شیره وجود کشیده، و از فرط خستگی تقریباً کور شده، در کلبه‌هایی گلی هم‌رنگ با بربریت کویر نفس تازه می‌کردم، و آثار سفر چهل و شش روزه زمستانی در وجودم هویدا بود، روشنایی و نشاط پیش از حد طاقت بود. پس از آنکه کنار یکی از درها پیاده شدم، در حالی که بسختی می‌توانستم راه بروم، در دالان درازی نشستم و از يك پیشخدمت انگلیسی شنیدم «شام حاضر است». صدای او از جای دوری به گوشم می‌آمد، و این اعلام آشنا همچون خاطره

دوردرستی به‌نظر آمد. در همان زمان آقای در لباس شب ظاهر شد که ستاره‌ای به‌سینه زده بود و من حدس زدم سردروموندولف است. راست بود که در آنجا مهمانی شام بزرگی برپا بود و وزیرمختار در میان مهمانان با لطف مدبرانه‌ای همه کسانی را که برایشان معرفی نامه داشتم دعوت کرده بود. ولی برای هیچ کاری فرصت نبود و من به‌اطاقی برده شده بودم که در آن وسایل آسایش تمدن انگلیسی در ابتدا هیچ تأثیری در من نکرد، جز اینکه بارانی سنگین شده از گل و لای را که خیلی به‌دردم خورده بود از تن بیرون آوردم و روی قالیچه در جلوی بخاری بزرگ زغال سنگی تا ساعت چهار صبح افتادم.

سه هفته استراحت در تحت مراقبت و مهمان‌نوازی دروموندولف نیروی از دست رفته ایزوبلا را باز آورد و در اواسط ماه مارس دوباره به‌راه افتاد. این بار همراه يك مترجم و يك آشپز روانه اصفهان شد، تا در آنجا با سایر برای دومین بخش مسافرتشان ملاقات کند. هر جا که امکان داشت در سر راهش در تلگرافخانه‌ها اقامت می‌کرد، اکنون هوای بهاری بود و او از آزادی نشاط بخش کویر لذت می‌برد. قریب يك ماه با هیئت مرسلین در جلفا گذراند و خود را آماده عبور از کوههای بختیاری به‌مراهی سایر کرد. آنان توافق کردند که ایزابلا ملزومات خودش را داشته باشد و کمابیش جدا از هم سفر کنند، ولی شبها در میان نگهبانان سایر اردو بزنند. او يك اسب برای خودش و چهارقاطر بارکش برای باروبنه و چادرها کرایه کرد. در این اثنا سرگرد خوش اندام در میان اروپاییان جلفا یا به‌قول ایزابلا «اقلیت کوچکی که در رکود کامل بسر می‌برد، با ظاهر با شکوه، قدرت اراده، بذله‌گویی، صراحت، قابلیت، و مهربانی خویش همه‌ی زیادی برانگیخت و می‌شنوم که رفتار و گفتارش موضوع بحث است.»

در ۳۰ آوریل ۱۸۹۰ ایزابلا و سایر با اسب از جلفا روانه کوههای بختیاری شدند و سه ماه را در آنجا گذراندند. در این هنگام هوا مساعد بود و بیشتر راه از چمنزارهای بلندی می‌گذشت، که سیاه چادرهای بختیاری در آن پراکنده بودند. در روبرو «کوههایی با قله‌های بلند برف پوش و گردنه‌های سنگی قرار داشت که صخره‌های عریان و شسته از برفشان می‌درخشید. برآمدگیهای بزرگ پوشیده از گیاه را صخره‌های عریان از یکدیگر جدا می‌ساخت.» وقتی ایزابلا از يك گردنه سنگی به‌دیگری می‌پیچید و با سرعت بالا و پایین می‌رفت، باید در این کوهها لحظات ترسناکی را گذرانده باشد. زمانی مجبور می‌شد از اسب فرود آید و آن را به‌دنبال خود بکشد، و زمانی دیگر در تلاش برای یافتن جای پایی بر روی سنگهایی که نسلهای پیاپی چادرنشینان و رمه‌هایشان آن را صیقلی کرده بودند، در زیر سر می‌خورد. در مواقعی راه چنان باریک می‌شد که اسب نمی‌توانست دوپایش را کنار یکدیگر بگذارد؛ اغلب يك لغزش به‌مفهوم مرگ در اعماق دوردرست بود.

ایزابلا با جعبه داروی مجهزش اغلب به‌عنوان حکیم مشتریان خوبی داشت؛ گاه روزی بیش از دویست مرد و زن بختیاری را راه می‌انداخت، عملهای کوچکی می‌کرد، زخمها را

می‌شست و قرص و گرد می‌داد. همچنین وقتی نقشه بردار هندی سایر مریض شد، ایزابلا دستیار خوبی برای سرگرد بود. آنان در ۹ اوت به بروجرد در آن طرف کوه‌های بختیاری رسیدند و بیشتر راه را بدون حوادث ناگواری، غیر از غارت، سپری کردند. گرچه ایزابلا بسیاری از رفتارهای سرگرد، مخصوصاً رفتارش را با ایرانیان بسیار تند یافت، آنان همچنان دوست یکدیگر باقی ماندند. در بروجرد جدا شدند، سایر به‌هنگام بازگشت و نقشه‌ها و گزارش‌هایش مورد توجه فراوانی قرار گرفت؛ ایزابلا تب کرد و سه هفته در همدان خوابید، آنگاه مدت سه ماه از گردنه‌های بلند کوهستانی کردستان به‌دریاچه‌وان رفت، از آنجا رهسپار ارزروم شد و از راه کاروانی قدیم به طرابوزان رسید و نیمه ماه دسامبر در شصت سالگی برای رفتن به استانبول در کشتی نشست.

ایزابلا همینکه به اسکاتلند رسید سفرنامه‌اش را آماده کرد تا توسط جان مورای چاپ شود. پیش از پایان سال سفرنامه او در دو جلد منتشر شد و نشان داد او بیننده‌ای دقیق و دارای عقاید محکم خاص خویش است. او برخلاف لیارد مفتون بختیاریها با شیوه زندگی آنان «فقدان کامل آسایش، درنده‌خویی شدید، کثافت، آزمندی آشکار، حسد و کینه پایان‌ناپذیر، شرارت، خودخواهی پست، خیانت پیشگی» آنان نشد. به‌دعای دوستی بختیاریها. نسبت به انگلیسیان اعتقاد نداشت و گمان می‌کرد همیشه طرفداری خود را به‌بهای گرانتری ممکن است به‌دیگری بفروشند.*

از ظرف دیگر اعتراف می‌کند که تصور اولیه‌اش از «فرسودگی و ویرانی» ایران احتمالاً غلط بود. از «سرزندگی، نیرو و خلاقیت... و از استعداد‌های خاک حاصلخیزشان» چیزهایی می‌آموزد. «امکان احیای این کشور را تحت شرایط معینی مورد تصدیق قرار دادم» کرزون هم با قدری امیدواری در مورد آینده ایران به‌میهنش بازگشت. او کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای خود را در باب ایران با این عبارت پرتین به‌پایان می‌رساند:

«ایران اینک دورافتاده، عقب مانده و ناتوان است، ولی با همه دورافتادگی و عقب‌ماندگی و ناتوانی کنونی، امیدوارم ثابت کرده باشم کشوری است که می‌تواند صمیمانه‌ترین علائق انگلیسیان را برانگیزد؛ دولت، ما می‌تواند با آن دولت اتحادی صمیمانه داشته باشد؛ و در شکل بخشیدن به آینده‌ای که شایان گذشته پرشکوه آن باشد، ملت انگلیس قادر است رهبری بسیار افتخارآمیزی را بر عهده گیرد.»

*ثریا دختر یکی از خانهای بختیاری در شرح حال خودش اظهار می‌کند چون شرکت نفت حاضر به افزایش حق امتیاز خانها نشد بسیاری از بختیاریها مخالف انگلیس شدند و در جنگ اول جهانی جانب آلمانها را گرفتند.

جنگ جهانی اول و پایان يك دوره تاریخی

وقتی عثمانی در نوامبر ۱۹۱۴ به نفع آلمان وارد جنگ شد، با وجود اعلان بی طرفی ایران، نیروهای نظامی انگلیس، روس و عثمانی بزودی در نقاط مختلف این کشور به نحوی وارد عمل شدند.* همچنانکه جنگ پیش می رفت هر سه دولت بطور روزافزونی در ایران درگیر می شدند. وقتی سرانجام در بهار سال ۱۹۲۱ آخرین سپاهیان انگلیس از ایران خارج می شدند نزدیک به ۳۶۰۰ کشته برجای نهاده بودند، که بیشترشان هندی بودند. همچنین زخمهایی برجای نهادند، چون نیروی اشغالگر هر قدر هم منادی نظم و قانون بوده باشد هیچ کشوری دوست ندارد تحت اشغال درآید.

در چشم انگلیس، کشور ایران همچنانکه از يك قرن پیش بود، در حکم يك پاسگاه خارجی برای دفاع از هند شمرده می شد؛ بعلاوه میدانهای نفت آن و پالایشگاه آبادان برای نیروی دریایی سلطنتی انگلیس اهمیت حیاتی داشت. از نیرو برای انگلیس حمایت از این منافعش فوق العاده مهم بود. ولی ایرانیان وضع را به گونه ای کاملاً متفاوت می دیدند. علاقه شان متوجه آلمان بود، چون با روسیه یعنی دشمن منفور دیرینشان می جنگید. انگلیس هم که در مقام متحد روسیه به خاطر معامله سال ۱۹۰۷ با روسیه در معرض بی اعتمادی شدیدی قرار داشت، در حکم دشمن بود. این واقعیت که عثمانی، یعنی يك دولت مسلمان، طرفدار آلمان بود علاقه ایرانیان را به این اتحاد برمی انگیخت. بیروزیهای اولیه آلمان در غرب و جبهه های روسیه احساسات هواداری از آلمان را در ایران فزونی بخشید، مخصوصاً در میان افسران سوئدی که فرماندهی ۷۰۰۰ ژاندارم ایرانی را بر عهده داشتند. این نیرو در ۱۹۱۱ برای استقرار نظم و قانون در جنوب ایران تأسیس شد، ولی به صورت

* وقتی جنگ آغاز شد نیروهای انگلیس در ایران عبارت از ۱۸۰ نگهبان پیاده و سوار در بوشهر، بعلاوه عده کمتری نگهبان در سفارتخانه و کنسولگریها، و تلگرافخانه های نقاط مختلف بود. چندین هزار سپاه روسها تبریز، مشهد و سایر نقاط شمالی ایران را در اشغال داشتند. قوای عثمانی در نوامبر ۱۹۱۴ وارد ایران شدند تا نقشه های روسیه را برای اشغال آن کشور از راه ایران خنثی کنند. در ۱۹۱۵ تبریز را از دست روسها در آوردند.

وسيله‌ای برضد انگلیس در حوزه نفوذ خودش درآمد.

در این اوضاع و احوال آلمانها فرصت بسیار مساعدی برای تحریکات و تبلیغات داشتند. قریب دوست مأمور آلمانی، مجهز به پول، بی‌سیم، و جزوه‌های تبلیغاتی د اوایل ۱۹۱۵ وارد ایران شدند و زمینه مساعدی برای اجرای تبلیغات ضد انگلیسی یافتند. انگلیس نمی‌توانست از حکومت ناتوان و تا حدود زیادی مخالف، یعنی از دولت ایران انتظار مساعدتی داشته باشد، چون این دولت علاقه‌ای به جلوگیری از فعالیت آلمانها از لحاظ نقض بی‌طرفی نشان نمی‌داد. ورود قوای انگلیس به خاک ایران در ۱۹۱۴ به‌منظور مبارزه با این اوضاع و احوال بود.

از آغاز کار دولت انگلیس دفاع از منافع حیاتی خود را در بالای خلیج فارس مورد توجه قرار داد. برای این منظور نیروی منظمی از هند با کشتی فرستاده شد و در نوامبر ۱۹۱۴، پس از آنکه بخشی از آن برای دفاع از پالایشگاه آبادان پیاده شدند، بقیه فائو و بصره را از ترکها گرفتند. در اواخر ژانویه ۱۹۱۵، پس از آنکه سپاهیان عثمانی و عشایر عرب از بین‌النهرین خوزستان را اشغال کردند تا به اهواز و میدانهای نفتی بتازند، یک گردان هندی همراه با سی نفر از هنگ دورست شایر از بصره روانه کارون شدند تا از اهواز دفاع و روحیه عشایر عرب منطقه را حفظ کنند. شیخ محمره که در طی جنگ خود را دوست صمیمی انگلیس نشان داد، بدون اقدام سریع انگلیس، نسبت به وفاداری این عشایر نگران شده بود. نیروهای امدادی رسید. با وجود این عملیات، اعراب زیردست عثمانی لوله نفت را در برخی نقاط قطع کردند و بیش از سه ماه آن را از کار انداختند. ترکان تا چهل کیلومتری اهواز پیش آمدند.

سپاهیان انگلیسی و هندی که اینک عده‌شان به ۱۲۰۰۰ نفر رسیده بود، در ماههای مارس و مه ۱۹۱۵ وارد عمل شدند. آنان ترکان و متحدان عربشان را از خوزستان رانند، و در بقیه مدت جنگ خوزستان و پالایشگاه و میدانهای نفتش در سایه حضور سپاهیان انگلیس و پشتیبانی شیخ محمره و برخی خانهای بختیاری از خطر مصون ماند.

با اینکه دولت انگلیس هنگام اعزام قوا به اهواز از دولت ایران اجازه گرفته بود، ولی اقدامات انگلیس در مورد دستگیری و بردن کنسول آلمان در بوشهر مورد اعتراض شدید ایران قرار گرفت. انگلیس آلمانی دیگری را هم به نام واسموس که قبلا در بوشهر کنسول بود، همراه با دو میهن‌پرست هندی در نزدیکی شوشتر دستگیر کرد، ولی واسموس توانست بگریزد و در باقی مدت جنگ چون خاری در تن انگلیس بود.

اقدامات واسموس بحق او را به لورنس آلمان ملقب ساخت. نخستین پیرویش کمک به عشایر تنگستانی در حمله به مقر نمایندگی بوشهر، یعنی مظهر قدرت بریتانیا در خلیج فارس بود. گرچه حملات آنان در ۱۲ و ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۵ دفع شد، دو افسر انگلیس در کمینگاه کشته شدند و به اعتبار دولت انگلیس لطمه سختی خورد. اقدامات ادامه یافت. در آغاز ماه اوت قوای انگلیس پس از تصرف بندر و شهر بوشهر پرچم انگلیس را به جای

پرچم ایران برافراشتند و ادارات را تحویل گرفتند. چند روز بعد يك لشکرکشی انتقامی به مقر تنگستانیها، به قیمت جان عدهٔ زیادی از هر دو طرف خنثی شد. با اینهمه، این پیروزیها بسیار گران تمام می‌شد. دشمنی تنگستانیها و حملهٔ مجددشان به بوشهر در ماه سپتامبر ایجاب کرد سپاهیانی که برای مواقع حساس ضرورت داشت در آنجا نگهداری شوند؛ همچنین اشغال بوشهر به وسیلهٔ سپاهیان انگلیس تبلیغات خصمانهٔ زیادی را موجب شد.*

مقارن این احوال گروههایی از آلمانها** همراه ملازمان مسلح ایرانی از راه ایران روانهٔ افغانستان و بلوچستان شدند، تا عشایر را برضد انگلیسیان بشورانند و افغانان را به تصرف هند تشویق کنند. انگلیس و روسیه برای خنثی کردن این نقشه‌ها تصمیم گرفتند مرز شرقی ایران را با استقرار کمر بند شرق ایران محکم کنند. نیروهای هندی انگلیس وارد بلوچستان ایران و سیستان شدند و این نواحی را از شمال نوشکی در بلوچستان انگلیس تا بیرجند و قاین اشغال کردند.** برای کمک به نیروی انسانی لازم برای کمر بند هزار کیلومتری انگلیس کنسولهای مشهد و سیستان افراد محلی هزاره و سیستانی را استخدام و تحت تعلیم افسران هندی و انگلیسی قراردادند.** همچنین کنسول مشهد سخت سرگرم گردآوری اسرای آلمانی و اطیشی نجات یافته از جنگهای ماورای خزر بود. او برای این منظور از افراد هزاره که روابط دوستانه‌ای داشتند و از سواران هندی خودش استفاده کرد. اسرا وقتی دستگیر می‌شدند، در اختیار کنسول روسیه قرار می‌گرفتند تا به روسیه عودت داده شوند.

کمر بند شرق ایران چندان نتوانست مانع فعالیت آلمانها در داخلهٔ ایران شود. و اسموس، پس از موفقیتش در بوشهر، به شیراز رفته و با والی، خانهای نیرومند قشقایی و افسران سوئدی ژاندرمری ایران روابط خوبی بهم زده بود. در نتیجهٔ تحریکات و تقویت‌های او نایب کنسول انگلیس که يك هندی بود در سپتامبر ۱۹۱۵ در یکی از خیابانهای شیراز به ضرب گلوله کشته شد. يك ماه بعد منشی باشی کنسولگری و یکی از غلامان سفارت که همراهش بود مورد حمله قرار گرفتند، منشی مجروح و غلام کشته شد. تحقیر نهایی در اوایل نوامبر صورت گرفت، وقتی که کمیتهٔ ملی دفاع از استقلال ایران با الهام از آلمانها

** در ۱۸ اکتبر ۱۹۱۵ با تشکیل دولت جدیدی در ایران بوشهر رسماً به این دولت تسلیم شد.
** یکی از آنان به نام نیدرمایر در ۱۹۱۵ به کابل رسید، و دیگری به نام تسوگمایر به بلوچستان انگلیس راه یافت. و بقیه در مکران در سربوهای درست کردند. آنان به وسیلهٔ اسیران جنگی آلمانی و اطیشی فراری از روسیه و عثمانی، و سربازان فراری هندی و سربازگیری از افراد محلی ایران کمک می‌شدند.

** در مارس ۱۹۱۶ وقتی هیئت نظامی کوچکی به مکران فرستاده شد و در آنجا دو افسر کشته شدند کمر بند مرزی امتداد یافت. سرتیپ دایر که بعداً در امریتس نامش سر زبانها افتاد، در ۱۹۱۶ فرماندهی بخش انگلیسی کمر بند را عهده‌دار بود.

** افراد هزاره پناهندگان شیعی از افغانستان و دارای نژاد مغولی بودند، و بیشتر در ارتش هند خدمت می‌کردند و انگلستان را به چشم حامی خود می‌دیدند.

اتمام حجتی صادر، و اوکونور ژنرال کنسول انگلیس و همه افراد انگلیسی را به تسلیم دعوت کرد. ساختمان کنسولگری سخت در محاصره افراد ژاندارمری قرار گرفت و سیمهای تلگراف بریده شد. اوکونور چاره‌ای جز تسلیم نداشت. او و جمعیت کوچک همراهیش - که جمعاً یازده تن از جمله همسر و دختر رییس بانک شاهی و دو خانم دیگر بودند - محاصره و تا ساحل همراهی شدند. زنان را در بوشهر آزاد کردند، ولی مردان هفت ماه در مقر یکی از سران تنگستان زندانی بودند. با آنان بدرفتاری نمی‌شد، ولی از گرما در زحمت بودند، و یکیشان در اسارت مرد.

پیروزیهای آلمان و عثمانی چنان بود که در ۱۹۱۵ کنسولها و اقلیتهای انگلیسی مجبور شدند با تحمل ننگ اخراج از شهری به شهر دیگر بروند - کرمانشاه، همدان، سلطان‌آباد، اصفهان (که در آنجا سفیر انگلیس در يك سوء قصد زخمی و یکی از قراولان سوارش کشته شد)، یزد و کرمان. آلمانها و دوستان ایرانیشان تلگرافخانه‌ها را اشغال و شعبه‌های بانک شاهی را غارت کردند.

با پایان سال وضع چنان بد شد که انگلیسیان با توافق روسها تصمیم گرفتند خواه دولت ایران بخواهد یا نخواهد به اقدام جدی دست بزنند. سایکس که در ۱۹۱۳ به هند برگشته و پس از هفت سال کنسولی مشهد به ترکستان چین مأموریت یافته بود برای سرپرستی مأموریتی به ایران فرستاده شد، که «عبارت بود از ایجاد يك قوای ۱۱۰۰۰ نفری به جای ژاندارمری ... و هدف آن بازگرداندن نظم و قانون به مملکت برای حفظ منافع دولتهای انگلیس و ایران» بود. او، باید اضافه می‌کرد که بازگرداندن اعتبار انگلیس هم يك هدف مهم بود. به همین ترتیب روسها هم به تقویت تیب قزاق ایران پرداختند که در شمال ایران و در تحت فرماندهی آنان بود. انگلیس و روسیه این مرزها را برای ادامه جنگ تجهیز و نگهداری می‌کردند و به عنوان باج سیل سالی ۲۰۰۰۰۰ تومان (۶۵۰۰۰ لیره) به دولت ایران می‌پرداختند. دولت ضعیف و فقیر ایران چاره‌ای نداشت جز اینکه تصمیم روس و انگلیس را بپذیرد و در نتیجه در معرض حملات شدید دموکراتها و میهن پرستان ایرانی قرار گرفت. این واقعیت که تفنگداران جنوب با نیرویی که سایکس ایجاد کرده بود،* انتظار می‌رفت تا حدی نظم و قانون را به جنوب ایران بازگرداند، از نظر ایرانیان، که از دخالت بیگانه در امور کشورشان متنفر بودند، چندان اهمیتی نداشت و در هیچ حالی مایل به پیروزی انگلیس در جنگ نبودند.

سایکس در مارس ۱۹۱۶ در بندرعباس پیاده شد. شش افسر که سه تاشان هندی بودند، و بیست درجه‌دار و تعدادی قراول هندی همراهش بودند. او بلافاصله سر بازگیری را شروع کرد، و وعده حقوق مرتب عدّه زیادی را جذب کرد. در ماه مه همراه عده‌ای از

*سایکس مدتها پیش در ۱۹۰۵ تشکیل يك نیروی سوار را در جنوب ایران تحت نظر افسران انگلیسی به عنوان تنها راه حفظ امنیت موجود مطرح کرده بود. سرانجام تفنگداران جنوب به ۸۰۰۰ افسر و سرباز رسید که تقریباً ۶۰۰۰ نفر آنان ایرانی و ۲۰۰۰ نفر انگلیسی و هندی بودند.

سربازان تازه، گروهی از سپاهیان هندی ارتش خود را به کرمان، یزد، اصفهان، شیراز حرکت داد. سفری جسورانه ولی ثمربخش به مسافت قریب هزار و ششصد کیلومتر، که اغلب از نواحی بدون درخت و در زیر آفتاب سوزان می‌گذشت. مأموران آلمانی در مسیر آنان دستگیر شدند یا فرار کردند و در نتیجه انگلیسیان توانستند دوباره برگردند و بانگ شاهی و شعباتش را دوباره باز کردند؛ سربازان تازه نام‌نویسی شدند و قرارگاهی در کرمان تأسیس شد، زیرا در آنجا سایکس را بخوبی می‌شناختند.

سایکس پیش از ترك بندرعباس رییس ایلات خمسه* را که دوست بود با اسلحه و ملزومات مجهز کرد تا برای منظورهای خوب و دفاع در برابر قبایل مخالف و دستگیری قریب شصت آلمانی و اطریشی بعلاوه جمعی ترك و فراریان ارتش هندی مورد استفاده قرار گیرد.

سایکس در ماه نوامبر ۱۹۱۶ به شیراز رفت که مرکز تفنگداران جنوب بود. زندگی او راحت نبود. برای برهم زدن ژاندارمری دچار زحماتی شد. قشقایها و طوایف دیگر که بیشتر فارس را در دست داشتند دشمن بودند و با واسموس همکاری نزدیک داشتند؛ ترك خدمت تفنگداران جنوب را تشویق می‌کردند و در باقی مدت جنگ نگذاشتند انگلیسیان از راه مهم بوشهر به شیراز استفاده کنند. دولت ایران، علی‌رغم فشار شدید سفارت انگلیس حاضر به قبول تفنگداران جنوب به‌عنوان يك نیروی ایرانی نشد. در عوض در آوریل ۱۹۱۸ آن را به‌عنوان يك نیروی خارجی و مغایر با استقلال ایران تقبیح کرد. تقاضای ایران برای خروج آنان از خاک ایران احساسات ضدانگلیسی را در فارس شعله‌ور ساخت. در ماه مه رییس ایل قشقای ظاهرأ با پشتیبانی دولت ایران برضد «تفنگداران جنوب که مورد تأیید دولت ایران نیست» اعلان جنگ داد. در همان ماه يك پادگان انگلیسی در خارج شیراز مورد حمله قرار گرفت و دو افسر انگلیسی در آن کشته شد؛ در ماه ژوئیه پادگان بزرگتر آباده هم مورد حمله واقع شد، يك افسرانگلیسی و دو افسر ایرانی کشته شدند. تعداد روزافزونی از فراریان به قشقای یا سایر ایلات مخالف پناهنده می‌شدند؛ و اگر گیر می‌افتادند انگلیسیان بی‌درنگ آنان را اعدام می‌کردند، که دست کم در يك مورد بدون محاکمه بود. ملایان مردم را برضد کسانی که در تفنگداران جنوب خدمت می‌کردند، اعم از ایرانی یا انگلیسی، تحریک می‌کردند.

در تابستان ۱۹۱۸ وضع انگلیس در فارس بحرانی بود، مخصوصاً وقتی که حدود ۶۰۰۰

* قوام‌الملك که در ۱۹۱۱ در کنسولگری انگلیس در شیراز بست نشسته بود، بیش از آنچه دشمنان خونینش قشقایها هوادار آلمان بودند، طرفدار انگلیس شد. اندکی بعد او از اسب افتاد و مرد. پسرش هم هوادار انگلیس بود و در طی جنگ مستمری مرتبی دریافت می‌کرد.

* والی جدید فارس به نام عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از کرمان با سایکس دوستی داشت و نوه عباس میرزا بود به وی کمک‌هایی کرد. بسیاری از ایرانیان بدو بدگمان بودند و او را آلت دست انگلیس می‌دانستند و در سالهای ۱۹۱۶-۱۹ تا حدی برای هزینه‌های ادارات محلی و قسمتی هم به دلایل شخصی مستمری مرتبی به‌وی پرداخت می‌شد. او پدر ۲۶ دختر و پسر با استعداد بود که اغلب در ایران بعد از قاجاریه منشأ اثری شدند.

قشقای و متحدانشان بزرگترین انبار سایکس را در پادگان شیراز تصرف کردند. با اینهمه مخالفت با سایکس تا ماه اکتبر چندان شدید نبود. تا در این هنگام پس از يك رشته زد و خورد های شدید قشقایها شکست خوردند و به جنگهای چریکی پرداختند. تلفات هر دو طرف سنگین بود، گرچه در مقایسه با صدها ایرانی، انگلیسی و هندی که آن سال از بیماری آنفلوانزا در ایران مردند، نسبتاً ناچیز بود.

به دنبال شکست قشقایها و همدستانشان نیروهای انگلیسی مستقر در بوشهر و شیراز توانستند راه کاروانی بوشهر به شیراز را بگشایند. آنگاه مهندسان نظامی انگلیس برای ترمیم راه قدیمی فعالیت زیادی کردند. در گردنه های بلند کوهستانی مسیرهای تازه ای بریده شد. طوری که در فوریه ۱۹۱۹ برای اولین بار يك اتومبیل توانست از آن بگذرد. همچنین بنا به تقاضای والی اصفهان ۶۰۰ نفر از تفنگداران جنوب به فرماندهی سرهنگ فریزر* به قوای بختیاری در شمال پیوستند تا يك دسته راهزنان غارتگر را که در این ناحیه موجب دردسرهای زیادی شده بودند سرکوب سازند.

در این اثنا انقلاب روسیه در ماه مارس ۱۹۱۷ پیش آمد و ارتش روسیه دچار اختلال شد و انگلیس دچار مشکلات زیادی گردید. ایرانیان که نفرتشان نسبت به روسیه تزاری را متوجه انگلیسیان اشغالگر کشورشان ساخته بودند، به روسیه شوروی به چشم دوست می نگریستند.*** خروج ارتش روسیه از شمال ایران و پیشرفت عثمانی در قفقاز راه افغانستان و هند را باز می کرد. آلمانها که وارد اوکراین شده بودند، در صدد برآمدند به وسیله هزاران اسیر آلمانی و اطریشی که اینک در ماورای خزر آزاد شده بودند. نقشه ای برای حمله به هند طرح کنند. انگلیس ناچار شد با آوردن سپاهیان بیشتری به ایران با خطر مقابله کند.

سپاهیان هندی جای بخش روسی را در کمربند شرق ایران گرفتند و فرماندهی آنان را سرلشکر ویلفرد مالسون بر عهده داشت، که مقرش در طی تابستان ۱۹۱۸ در مشهد بود. در اوایل ژانویه ۱۹۱۸ سرلشکر دنسترویل از بغداد فرستاده شده بود تا از راه دریای خزر به باکو و تفلیس حمله کند. هدف از آن تقویت مقاومت محلی گرجیان و ارمنیان در برابر ترکان و جلوگیری از افتادن نفت باکو به دست دشمن بود. دنسترویل و طلایه دارانش در چهل و يك اتومبیل فورد از راه کرمانشاه، همدان و قزوین آمدند.*** ولی آنان نتوانستند از

* سرلشکر W.A.K. Fraser (۱۸۸۷-۱۹۶۹) نخست در ۱۹۱۱-۱۲ به ایران آمد و بار دیگر از ۱۹۱۷ تا ۲۱ در تفنگداران جنوب خدمت کرد. و بار سوم و چهارم وابسته نظامی در تهران بود (۱۹۲۴-۸ و ۱۹۴۱-۵) در تهران شخصیت معروفی شد. ون. ویلیبر نویسنده آمریکایی در کتابش به نام رضاشاه پهلوی او را با سرولیم فریزر (لرد استراتفورد) رییس شرکت نفت ایران و انگلیس اشتباه کرده است.

** بلشویکها با چشم پوشی از امتیازات و حقوق ظالمانه ای که روسیه تزاری در ایران کسب کرده بود به ایرانیان اظهار علاقه کردند، و با انتشار عهدنامه سری ۱۹۱۵ روس و انگلیس، که بر اساس آن پس از پایان جنگ انگلیس منطقه بی طرف ایران را به منطقه نفوذ خود می پیوست، برای دولت انگلیس دردسر زیادی پدید آوردند.

*** این تنها راه باز بود و دنسترویل با خوش بینی امیدوار بود دوازده روزه از بغداد به تفلیس برسد.

انزلی جلوتر بروند و توسط جنگلیها، که از کمک بلشویکها برخوردار بودند، عقب رانده شدند. در آن هنگام دنسترویل ستادش را در همدان مستقر کرده بود، و سپس به قزوین انتقال داد. تلاش برای رسیدن به تبریز در میانه برائت مخالفت ترکان متوقف شد. از آن پس با کمک آسوریان و سایر سربازگیریهای محلی دنسترفورس Dunsterforce توانست ترکها را از آذربایجان و شمال کردستان براند، و راه بغداد را باز نگهدارد. در ژوئیه ۱۹۱۸، دنسترویل پس از مدتی تردید تصمیم گرفت برای رسیدن به باکو تلاش دیگری بکند. پس از شکست دادن جنگلیها در بیرون رشت و آزاد کردن کنسولگری محاصره شده انگلیس در آنجا در ۱۶ اوت از انزلی همراه گروه کوچکی در یک کشتی متعلق به روسهای سفید که تحت فرماندهی یک افسر نیروی دریایی انگلیس بود، روانه باکو شد، ولی با اینکه قوای کمکی برایش رسید، بزودی حملات ترکان او را ناگزیر به ترک باکو کرد و در عین حال هم تلفات زیادی داد و هم تا حدود زیادی از او سلب حیثیت شد. دنسترویل در اواخر سپتامبر به قزوین بازگشت. گرچه او سپاهیان انگلیسی - موسوم به نورپرفورس - را به همه جا می فرستاد، تا بهار ۱۹۲۱ خودش در قزوین توقف کرد. مهمترین وظیفه این عده پس از خروج ترکیه از جنگ، جلوگیری از حمله بلشویکها و جنگلیها از شمال به تهران بود. همچنین براساس تلگراف وزارت جنگ وظیفه شان «حمایت از سیاست وزیرمختار انگلیس در تهران و واداشتن دولت ایران به تشریک مساعی در جهت منافع بریتانیا بود».

حضور تعداد زیادی نیروی انگلیسی و هندی در خاک ایران در این دوره احساسات ملی شدیدی را برانگیخت. اعدام فراریان تفنگداران جنوب، دستگیری و تبعید مخالفان سیاسی توسط انگلیسیان؛ اخراج کارمندان ناموافق از ادارات؛ وارد کردن فشار به شاه برای انتخاب وزیران هوادار انگلیس موجب نفرت شدیدی شده بود. شایعات مربوط به دخالت انگلیس در گران شدن خوار بار و گرسنگی مردم ایران، علی رغم کوششهای صمیمانه برای رهایی کشور از قحطی سختی که پیش آمده بود، مورد قبول قرار می گرفت. غرور ایران جریحه دار شده بود و انگلیس (بحق) به خاطر خودداری متفقین از قبول دادخواهی ایران در کنفرانس پاریس مورد سرزنش قرار می گرفت.

کرزون برای پیشنهاد یک طرح امیدوار کننده در مورد بازسازی ایران در تحت حمایت انگلیس نمی توانست لحظه ای بدتر از آن را انتخاب کند. در ۱۹۱۹ او عهده دار وزارت امور خارجه بود و ازینرو می توانست رویای دیرینش را برای حفظ هند از طریق رشته ای از

یک گروه میهن پرست افراطی که تحت رهبری میرزا کوچک خان در جنگلهای کرانه خزر فعالیت داشت. هدف آنان پاک کردن ایران از همه نیروهای خارجی بود.

د. T. Norris که در اوت ۱۹۱۸ با یک گروه ناوی به انزلی فرستاده شده بود تا کشتی رانی در دریای خزر را در دست بگیرد، در اکتبر ۱۹۱۸ افسران نیروی دریایی انگلیس فرماندهی پنج کشتی کوچک مسلح را با پرچم نیروی دریایی تزار در دست داشتند. و افراد روس و انگلیس در آن خدمت می کردند. افراد نیروی دریایی انگلیسی در سپتامبر ۱۹۱۹ رانده شدند. در اوایل ۱۹۲۰ قوای بلشویک بیشتر کرانه های خزر را در دست داشتند، در حالی که این نقاط به وسیله قزاقهای ایرانی تحت فرماندهی یک افسر روسی به نام سرهنگ استاروسلسکی نگهداری می شد.

دولتهای سرسپرده، که از محمره تا پامیر امتداد می‌یافت، تحقق بخشید. او ایران را یکی از حلقه‌های حیاتی این زنجیر می‌شمرد و در ۹ اوت ۱۹۱۹ پس از مذاکرات محرمانه‌ای يك موافقت نامه میان ایران و انگلیس در تهران امضا شد. که هدف آن «تمهیدی برای کمک انگلیس به تأمین پیشرفت و رونق ایران» تعریف شده بود. موافقت نامه دست انگلیس را در جلوگیری از مداخله دیگران در امور ایران باز گذاشته بود. در آن فرستادن مستشاران متخصص، تأمین اسلحه و مهمات يك ارتش ملی که تحت نظر افسران انگلیسی تعلیم می‌دید، تأمین يك وام دو میلیون لیره‌ای برای اصلاحات ضروری، اصلاح تعرفه‌های گمرکی و کمک به نقشه‌برداری و کشیدن راه‌آهن پیش‌بینی شده بود. کرزون برای همکاری‌اش در کابینه توضیح داد: برای حفظ ایران، که میان هند و ناحیه تازه به‌قیمومت انگلیس درآمده بین‌النهرین قرار دارد، عقد این موافقت‌نامه لازم بود؛ زیرا این کشور از يك طرف در معرض حمله بولشویک‌هاست و از طرف دیگر ممکن است محل بی‌نظمی، تحریکات دشمن، هرج و مرج مالی، و سوءسیاست شود.

بزودی این موافقت نامه نه تنها در ایران، بلکه در عین حال در فرانسه، امریکا و روسیه مورد حمله شدید قرار گرفت، و به‌خاطر محرمانه بودن مذاکرات و موضع مسلطی که به انگلستان می‌بخشید بیشتر مورد انتقاد بود. در چشم ایرانیان سخت‌تر شدن سلطه انگلیس بود و حمایت خارجی و استقلال ملی آشتی‌پذیر نبود. سه وزیر عالی تبار ایرانی* که کرزون و کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران با آنان مذاکره کرده بودند نماینده کشورشان نبودند و به‌عنوان جیره‌خوار انگلیس مورد سوءظن شدید بودند. مخصوصاً وقتی که معلوم شد به‌خاطر زحماتشان از دولت انگلیس پاداش مناسبی گرفته‌اند.** این مثلث اشرافی به‌اندازه کرزون و کاکس میهن‌پرستی ایرانی و نیروی احساسات ضد انگلیسی را دست کم گرفته بود. کرزون اظهارهای جانشین کاکس*** و دولت هند را نادیده گرفت.

علی‌رغم تهدیدها و توپ و تشرها موافقت نامه هرگز برای تصویب به مجلس برده نشد و سرانجام در اواسط تابستان ۱۹۲۱ به‌دنبال کودتای رضاشاه از طرف دولت ایران رد شد. به‌کارشناسان و مشاوران نظامی انگلیس که پیش از تصویب موافقت نامه به ایران آمده بودند اظهار شد کار خود را ترك کنند و فرمانی برای انحلال تفنگداران جنوب صادر شد. مقارن پایان سال ۱۹۲۱ هیچ مشاور انگلیسی در خدمت دولت ایران باقی نماند؛ اعتبار و نفوذ انگلیس به‌حضیض خود رسیده بود. از آن پس نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی

* وثوق الدوله رئیس الوزراء، اکبر میرزا صارم الدوله و وزیر مالیه و پسر ظل السلطان، فیروز میرزا نصرت الدوله و وزیر امور خارجه و پسر بزرگ فرمانفرما.

** در نوامبر ۱۹۲۰ وقتی وزیر امور خارجه در مجلس عوام تأیید کرد که قسمتی از ۲ میلیون لیره وام ایران پیش پرداخت شده این شایعات تأیید شد. این مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ تومان (۱۳۱،۰۰۰ لیره) بود که در اوت و سپتامبر ۱۹۱۹ پرداخت شد. به‌سه وزیر هم اطمینان کتبی داده شد که در صورت لزوم می‌توانند به‌امپراطوری انگلیس پناهند شوند.

*** هرمن نورمن که در ژوئن ۱۹۲۰ جانشین کاکس شد، فوراً اعلام خطر کرد، ولی اظهارش با گوشه‌های سنگین مواجه گردید.

هرگز نگذاشته‌اند. مردم مدت زیادی اوضاع و احوالی را که به امضای آن موافقت نامه شوم انجام می‌دهند. نیم قرن بعد از عهدنامه روس و انگلیس در ۱۹۰۷ این موافقت نامه در ذهن بسیاری از ایرانیان مانند زنگ خطری است که اخطار می‌کند مواظب انگلیس باشند.

در اواخر ۱۹۲۰ دولت انگلیس بیشتر به دلایل اقتصادی تصمیم گرفته بود نیروی خود را از ایران تا اول آوریل ۱۹۲۱ خارج سازد. پیش از آن حوادث جاری در تهران و قزوین رخ داد که چهره ایران را عوض کرد. دولت انگلیس تا حدی در آنها درگیر بود، ولی نه به آن زیادی که اغلب تصور می‌شود.

سرلشکر سرادموند آبرونساید*** در نهم اکتبر ۱۹۲۰ فرماندهی نورپرفورس (نیروی انگلیس) را از سرتیپ هویتن چمپین Hugh Bateman- Champain*** تحویل گرفته بود. چند ماه پیش از آن این نیرو در برابر بلشویکهای روسی که در کرانه خزر پیاده شده بودند شکست سختی خورده و روحیه خود را به طور ناگواری از دست داده بود. وظیفه آبرونساید اصلاح روحیه، جلوگیری از بلشویکها و تأمین امکانات. اخراج آنان در آینده بود. نیروهایش در آن هنگام قریب ۶۰۰۰ افسر و سرباز بود؛ يك عده هندی در زنجان مستقر شده بود، ولی بیشتر آن مأمور نگهداری گردنه منجیل در جاده قزوین و رشت بودند، و بقیه در قزوین به حالت ذخیره توقف داشت.»

اندکی پس از آمدن آبرونساید قزاقان ایرانی که عده شان به سه هزار نفر می‌رسید و تحت فرمان افسران روسی و ایرانی بودند، به وسیله نیروهای بلشویک از مازندران رانده شدند و در اردوگاه آقابابا نزدیک قزوین توقف کردند، و در آنجا با توافق مقامات ایرانی تحت نظر آبرونساید به اصلاح وضع خود پرداختند. آبرونساید يك افسر بلند قد و جذاب و نظامی حرفه‌ای بود که به مردم عمل، سرعت و تصمیم‌گیری شهرت داشت. او بحق معتقد بود که افسران روس روحیه خود را از دست داده‌اند، ضدانگلیسی و طعمه خوبی برای تبلیغات بلشویکی هستند، ازینرو تصمیم گرفت همه شان باید بروند. با کمک نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران شاه را واداشتند در نهایت بی میلی آنان را اخراج کنند**** در این اثنا آبرونساید و نورمن به ابتکار خود، بدون کسب مجوزی از لندن، و بیشتر برای اذیت کردن کرزون که مراقب هر حرکتی در ایران بود، عمل می‌کردند.

*** در اواخر ۱۹۱۸ هزینه انگلیس در ایران ۳۰ میلیون لیره بود. بعلاوه هزینه نیروهای انگلیسی، به دولت ایران نیروی قزاق و ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان به شاه تا زمانی که از نخست وزیر و وثوق الدوله حمایت می‌کرد، می‌پرداخت.

**** سپهبد لرد آبرونساید، بارون اول آبرونساید و آرخانگل (۱۸۸۰-۱۹۵۹) فرمانده نیروهای متفقین در شمال روسیه (۱۹۱۸-۱۹) و نورپرفورس (۱۹۲۰-۲۱). پیش از اینکه فرماندار جبل الطارق شود (۱۹۲۸-۹) مشاغل متعددی در هند و جاهای دیگر داشت.

***** پسر نخستین رییس تلگرافخانه هند و اروپا در تهران.

***** آبرونساید در مورد هر نوع اقدامی از طرف افسران روسی پیشدستی کرد و درجه داران را به دنبال فرماندهشان فرستاد و با جدا کردن آنان از افرادشان و دستگیری آنان نگذاشت مقاومت کنند

شاه يك شخصیت بی نفوذ به نام سردار همایون را به جای فرمانده برکنار شده روسی قزاق گماشت. در همان موقع آبرونساید سرهنگ دوم هنری اسمیت* را از هنگ اچپجستر به نظارت بر اداره امور مالی قزاقخانه در جریان تجدید سازمان گماشت. آبرونساید وقتی در ماه نوامبر ۱۹۲۰ از اردوگاه قزاق دیدار می کرد، خاطر نشان ساخت که هیچ مایل نیست افسران انگلیسی را جانشین افسران روسی سازد. او در مورد افسران ایرانی تحقیقاتی کرد در دفتر یادداشت روزانه اش عصر آن روز نوشت «رضاخان. فرمانده آتریاد تبریز مسلماً یکی از بهترین افسران است. اسمیت او را رییس واقعی می شناسد، که زیر نظر فرمانده سیاسی اعزامی از تهران کار می کند.»* در ۱۴ ژانویه وقتی آبرونساید بار دیگر از قواقتها بازدید کرد، نوشت:

نزد قزاقان ایرانی رفتیم و به وضع آنان نگاه کردم. اسمیت وضع آنان را مرتب تر کرده. حقوق مرتب شده و افراد چادر، لباس و منزل دارند... فرمانده قزاق موجود بی فایده کوچکی است و روح و جسم واقعی این عده سرهنگ رضاخان است، مردی که قبلاً خیلی دنبالش می گشتم. اسمیت می گوید او مرد خوبی است و به او گفته ام بگذارد همایون سرآب و ملکش برود.***

با روانه کردن سردار همایون، آبرونساید رضاخان را در موقعیت مساعد فرماندهی قرار داد. اکنون به خاطر ذوب شدن برفهای خیلی سنگین، او نگران خروج نورپرفورس شده بود، همچنین به آینده قوای قزاق می اندیشید؛ با وضع بلبشوی مملکت و احتمالاً برهم خوردن نظم و قانون خروج قوا تابع عملیات مخاطره آمیزی بود. در آن صورت راه بلشویکها باز می شد تا از شمال سرازیر شوند؛ افراد قزاق ممکن بود در برابر افسران شان شورش کنند، به تهران بتازند و يك انقلاب راه بیندازند. آبرونساید بدین نتیجه رسید مطمئنترین راه اینست که تا وقتی هنوز نیروهای انگلیس اداره کارها را بر عهده دارند رییس واقعی قوای قزاق تعیین شود. مسلماً تصمیم او ناشی از اعتمادش به رضاخان و امکان پیشرفت سریع قزاقخانه تحت رهبری او بود.***

آبرونساید بار دیگر در ۳۱ ژانویه همراه اسمیت به دیدار رضاخان رفت، ولی از مذاکراتشان چیزی نوشت، جز اینکه رضاخان «آرزو می کند سوار کاری بشود، و از اینکه کاره ای نیست آزرده است.» دیدار بعدی و آخری در ۱۲ فوریه صورت گرفت و آبرونساید

* از اعضای هیئت نظامی انگلیس که بر اساس موافقت نامه ۱۹۱۹ برای کمک به سازمان دادن ارتش ایران فرستاده شده بود.

** آقای اردشیر ریپورتر که در ۱۹۱۷ رضاخان را ملاقات و سخت تحت تأثیر میهن پرستی او قرار گرفته بود در خاطرات منتشر نشده اش می گوید که او اول بار رضاخان را به آبرونساید معرفی کرد.

*** از یادداشت های روزانه فیلدمارشال لرد آبرونساید.

**** در چهارده ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت روزانه اش نوشت «من شخصاً متقدم بیش از اینکه بروم باید بگذاریم این افراد روانه شوند... در واقع يك دیکتاتوری نظامی مشکل ما را حل خواهد کرد و به ما امکان خواهد داد بدون هیچ مشکلی از کشور خارج شویم.»

با رضاخان مذاکره کرده دقیقاً او را در رأس قزاقان ایرانی قرار داده‌ام. او يك مرده و درستترین مردی است که تا کنون دیده‌ام. به او گفتم که در نظر دارم امکان بدهم تا تدریجاً از زیر نظرم خارج شود و هنگامی که ستون منجیل عزیمت کند. باید با اسمیت به سراغ شورشیان رشت برود. با حضور اسمیت مذاکره مفصلی با رضاخان کردم. نمی‌دانستم آیا باید چیزی بنویسم یا نه، ولی سرانجام بدین نتیجه رسیدم که نوشتن خوب نیست. اگر رضاخان بخواهد نادرست بازی کند، خواهد کرد، و صرفاً خواهد گفت هر وعده‌ای که داده از روی ناچاری بوده و مجبور نیست بدانها وفا کند.

وقتی می‌خواستیم بگذارم رضاخان برود دو مطلب را برایش روشن ساختم:-
 (۱) او نباید در این جهت هیچ تلاشی بکند که از پشت سر مرا بزند. این موجب فتنای او خواهد شد و برای هیچکس جز انقلابیان فایده‌ای ندارد.
 (۲) شاه تحت هیچ عنوان نباید معزول شود. رضاشاه با قدری چرب‌زبانی به من قول داد و ما باهم دست دادیم. به اسمیت گفتم که او را تدریجاً آزاد بگذارد.*

دو روز بعد آبرونساید به‌طور غیر منتظره‌ای به بغداد فرا خوانده شد تا به‌کار تازه‌ای منصوب شود. پیش از عزیمت روانه تهران شد تا برای خداحافظی با شاه ملاقات کند، و بیهوده کوشید او را به‌استفاده بیشتر از رضاخان وادارد. در ۱۸ فوریه با يك هواپیمای دو نفری از قزوین ایران را ترك گفت، موتور هواپیما یخ بست و در میان برفهای نزدیک همدان سقوط کرد، ولی خوشبختانه به‌هیچکدام از دو سرنشین هواپیما آسیبی نرسید. همان روز عصر رضاخان سپاهیان خود را آماده حرکت به تهران کرد. در ۲۰ فوریه آنان به مهرآباد در حومه پایتخت رسیدند. در آنجا نمایندگان شاه و دو فرستاده سفارت انگلیس کوشیدند آنان را از ورود به تهران منصرف کنند. ولی رضاخان از تصمیم خود برنگشت. او به ملاقات کنندگان گفت که از حکومت ضعیف خسته شده و تصمیم دارد حکومت نیرومندی ایجاد کند که آماده جلوگیری از بلشویکها باشد، زیرا این کار موجب رفتن انگلیسیان خواهد شد. در عین حال او به شاه اظهار وفاداری کرد ولی روشن ساخت که «مشاوران نادرست را از دربار دور خواهد ساخت».

رضاخان و قزاقهایش اندکی بعد از نصف شب ۲۱ فوریه وارد تهران شدند. آنان با مقاومت ناچیزی روبرو گردیدند و کودتا بدون خونریزی بود. وزیرمختار انگلیس همان روز صبح با شاه ملاقات کرد، و در حالی که ظاهراً بدون کسب دستور از لندن صحبت می‌کرد، به او توصیه کرد تنها راه موجود ایجاد رابطه با رهبران کودتا و دریافت تقاضاهایشان است. چهار روز بعد شاه اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن گفته می‌شد کاملاً با عقاید ارتش موافق

است و سیدضیاءالدین را به ریاست. وزرا منصوب می‌کند. رضاخان. با لقب سردار سپه ریاست. کل قوا را بر عهده داشت.

آیرونساید، که حالا در بغداد بود، با شنیدن خبر کودتا در ۲۳ فوریه در دفتر یادداشتش نوشت: «رضاخان. در تهران به یک کودتا دست زده، ولی با تبعیت از قولی که به من داده بود نسبت به شاه ابراز وفاداری کرده است... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. تصور می‌کنم من فقط حرفش را زده‌ام.» از اسمیت هم نقل می‌کنند که به دوستش گفته بود «کودتای قزاقان را. در تهران با اطلاع سفارت انگلیس در تهران سازمان داده است.» در مأخذ دیگری از اسمیت نقل شده که «با من مشاوره نظامی شد و من در مقام یک مربی این توصیه را کردم.» یک معلم فرانسوی که در تهران بود روز کودتا در دفتر یادداشتش نوشت یک افسر ایرانی به او گفته «کودتایی که توسط شاه و دوستان انگلیسیش برپا شده». خود فرانسوی هم این طور فکر می‌کرد. این واقعیت که سیدضیاءالدین رییس الوزرای جدید روزنامه نویس معروف هوادار انگلیس بود، همچنانکه اطلاع از ارتباط اسمیت و سایر افسران انگلیسی پس از اخراج افسران روس، به این اعتقاد پایه و اساس می‌بخشید. همچنین فیروز میرزا وزیر اسبق امور خارجه. که با کرزون مذاکره کرده بود و بعدها به همان اندازه که انگلیس پرست بود، از آن دچار وحشت شد، با عده‌ای دیگر به مخالفت با کودتا پرداخت، و آن را ساخته انگلیسیان دانست. ازینرو عجیب نبود که بسیاری از ایرانیان تصور می‌کردند که انگلیس به عنوان آخرین تلاش مذبوحانه برای اجرای موافقت نامه کرزون این کودتا را طراحی کرده است.

در حقیقت هیچ دلیلی نیست که ثابت کند دولت با سفارت انگلیس در طراحی کودتای رضاخان. دست داشته‌اند. امکان دارد که گزارشهای محکوم کننده بعداً از میان برده شده ولی این غیر محتمل به نظر می‌رسد؛ احتمال قوی دارد که آیرونساید همچنانکه در مورد افسران روسی کرده بود، این کار را به‌ابتکار شخصی کرده باشد. او از خروج نورپرفورس شدیداً وحشت داشت و معتقد بود فقط یک دیکتاتوری نظامی نیرومند ممکن است ایران را از انقلاب بلشویکی نجات بخشد. جز او دیگران هم از چنین امکانی بیمناک بودند. اسمیت در کنار آبرون ساید نقش دوم را داشت ولی با سیدضیا و دو افسر جوان ایرانی تماس برقرار کرد، که با رضاخان. در طرح نقشه کودتا شرکت داشتند. آیرونساید، چون او را آدم ضعیفی می‌دانست. پیش از امضای دستورات ۱۴ فوریه برای اسمیت و رضاخان. که او را از زیر نظارتش آزاد می‌کرد، با وزیرمختار انگلیس مشورت نکرد. رضاشاه. این را جواز عبوری برای حرکت به تهران تلقی کرد. با اینهمه، آیرونساید در مراسم خداحافظی به نورمن گفته بود چه کرده است.* اینکه سایر اعضای سفارت توسط آیرونساید یا اسمیت

*در ۱۴ و ۱۵ فوریه در دفتر یادداشت چنین ثبت شده: «برای ما یک کودتا از هر چیزی بهتر است. نورمن را دیدم. به او راجع به رضاخان حرف زدم و او می‌ترسد که شاه در این کار دست داشته باشد. به او گفتم که به رضاخان اعتماد دارم.... قزاقها را به اختیار خودشان گذاشته‌ام». از یادداشت‌های شخصی آیرونساید.

در جریان وقایع قرار گرفته باشند. مسلم نیست، ولی عدم اعتماد سنتی سربازان به سیاستمداران این کار را نامحتمل می‌سازد. ممکن است سیدضیا اشاراتی به منشیهای شرقی سفارت کرده باشد. با اینهمه هیچ مدرکی نیست که حاکی از اطلاع وزارت امور خارجه در لندن از وقایع باشد یا طراحی کودتا را چیزی جز يك اقدام ایرانی بدانند. اگر دولت انگلیس پشت سر وقایع می‌بود بعید است که نورمن این طور با کندی به حمایت از سیدضیا و رژیم جدید بر می‌خواست. نقش انگلیس یا آبرونساید آماده کردن اوضاع و احوال و تشویقی بود که حرکت رضاخان را امکان‌پذیر ساخت.

اندکی پس از کودتا رضاخان وزیر جنگ، و در ۱۹۲۳ نخست وزیر شد. در اکتبر ۱۹۲۵ مجلس احمدشاه را که در آن هنگام در خارج بود، خلع و انقراض سلسله قاجاریه را اعلام کرد. # در ۱۳ دسامبر رضاخان شاه تازه ایران شد و در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ به نام رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران در قصر گلستان تاجگذاری کرد. ##

بدین ترتیب عصر قاجاریه به پایان رسید. و همراه با آن انگلستان یکی بعد از دیگری مزایا و امتیازات مختلفی را که در بیشتر این مدت در چشم ایرانیان بدوچنان موقعیت خاصی بخشیده بود، از دست داد. حقوق برون مرزی و دادگاههای کنسولی؛ نگهبانان سوار و حق تیول در قلهک؛ تلگرام، تمبر و اسکناس انگلیسی؛ خدمت قرنطینه انگلیس؛ پایگاههای دریایی در جزایر ایران؛ نمایندگی سیاسی در بوشهر؛ شرکت نفت در خوزستان و بعد از همه آقایی انگلیس در خلیج فارس، باید همه از میان می‌رفت تا ایرانیان احساس می‌کردند می‌توانند در کشور خودشان در میان انگلیسیان بر اساس مساوات زندگی کنند. با اینهمه خاطره و نقش تاریخ گذشته بر جای ماند تا بسیاری از ایرانیان امروز هم - به دلایلی که سعی شده در این کتاب بیان شود - مایلند به انگلیسیان بیش از دیگر خارجیان با سوءظن نگاه کنند.

پیش از این رضاخان فرستاده‌ای به انگلستان فرستاد تا آبرونساید او را از قولی که در مورد خودداری از برکناری احمدشاه داده بود معاف سازد.

خانم هارولد نیکلسن (ویتاسکوویل وست) همسر رایزن سفارت انگلیس در کتاب سفر به تهران مراسم تاجگذاری را توصیف می‌کند. همچنین می‌گوید «وقتی برای این روز بزرگ تدارک می‌شد کمترین نشانه‌ای در دست نبود که با دوستان انگلیسی خود مشورت نخواهند کرد».

ضمیمه اول پادشاهان قاجار

آقامحمدشاه ۱۷۸۷-۹۷

فتحعلی شاه ۱۷۹۸-۱۸۳۴

محمدشاه ۱۸۳۴-۴۸

ناصرالدین شاه ۱۸۴۸-۹۶

مظفرالدین شاه ۱۸۹۶-۱۹۰۷

محمد علی شاه ۱۹۰۷-۹

احمد شاه ۱۹۰۹-۲۵

ضمیمه دوم

سفیران انگلیس در دربار پادشاهان قاجار

۱۸۰۹-۱۱ سرهارفورد جونز (بعدها جونز بریجز) سفیر

۱۸۱۱-۱۴ سرگور اوزلی سفیر فوق العاده و تام الاختیار

۱۸۱۴-۱۵ جیمز ج. موریه وزیر مختار

۱۸۱۵-۲۶ سروان هنری ویلوك (بعدها sir) کاردار

۱۸۲۶-۳۰ سرهنگ جان کینیر مکدونالد (بعدها sir) فرستاده شرکت هند شرقی

۱۸۳۰-۵ سروان جان کمپبل (بعدها sir) از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ کاردار، بعد از آن ژنرال

کنسول تام الاختیار

۱۸۳۶-۴۲ دکتر جان مک نیل (بعدها sir) سفیر کبیر و وزیر مختار

۱۸۴۲-۵۳ سرهنگ دوم یوستین شیل (بعدها Sir) تا ۱۸۴۴ کاردار، بعد از آن سفیر کبیر و

وزیر مختار*

*از آن پس در بقیه دوره قاجاریه همه فرستادگان انگلیسی سفیر کبیر و وزیر مختار بودند. از ۱۹۴۴ وزیر مختار به عنوان سفیر شناخته شد.

- ۹-۱۸۵۴ عالی جناب چارلز موری (سر)
 ۶۰-۱۸۵۹ سرهنگ سر هنری راولینسون
 ۷۲-۱۸۶۰ چارلز آلیسون
 ۷۹-۱۸۷۲ و تیلور تامسون
 ۸۷-۱۸۷۹ رونالد ف - تامسون
 ۹۰-۱۸۸۷ سر هنری دروموندولف
 ۴-۱۸۹۱ سرفرانک ت. لاسلز
 ۱۹۰۰-۱۸۹۴ سر مورتیمر م. دوراند
 ۵-۱۹۰۰ سر آرتور ن. هاردینگ
 ۸-۱۹۰۶ سر سسیل اسپرینگ رایس
 ۱۲-۱۹۰۸ سر جورج برکلی
 ۱۵-۱۹۱۲ سر والتر تاونلی
 ۱۸-۱۹۱۵ چارلز م. مرلینگ (سر)
 ۲۰-۱۹۱۸ سرپرسی کاکس
 ۱-۱۹۲۰ هرمن ت. نورمن
 ۶-۱۹۲۱ سرپرسی لورن

وزرای مخصوص

- ۹-۱۷۹۸ مهدی علی خان سفیر کمپانی هند شرقی
 ۱-۱۸۰۰ سروان جان مالکولم سفیر کمپانی هند شرقی
 ۱۸۰۸ سرتیپ جان مالکولم سفیر کمپانی هند شرقی. مورد پذیرش شاه قرار نگرفت.
 ۱۸۱۰ سرلشکر جان مالکولم (سر) سفیر کمپانی هند شرقی
 ۱۸۱۴ هنری ایلس سفیر تام الاختیار با. اختیارات. تام به اوزلی و جیمز موریه پیوست تا
 راجع به تعدیل عهدنامه ۱۸۰۹ ایران و انگلیس مذاکره کند.
 ۶-۱۸۳۵ هنری ایلس (سر) سفیر فوق العاده برای عرض تبریک جلوس به محمدشاه
 ۱۹۰۳ ویسکونت داون سفیر فوق العاده برای تقدیم نشان بند جوراب به شاه

ضمیمه سوم

نمایندگان سیاسی انگلیس در بوشهر در دوره قاجاریه

- ۱۷۸۹ چارلز واتکین
 ۱۷۹۵ نیکولاس هنکی اسمیت
 ۱۸۰۳-۱۷۹۸ مهدی علی خان (کفیل)
 ۴-۱۸۰۳ ت. ه. لوت

- ۱۸۰۴ سموئیل منستی (از طرف خودش)*
 ۷-۱۸۰۴ ستوان ولیم بروس (کفیل)
 ۸-۱۸۰۷ نیکولاس هنکی اسمیت
 ۱۸۰۸ سروان ت پیزلی
 ۱۱-۱۸۰۹ نیکولاس هنکی اسمیت
 ۲۲-۱۸۱۱ ستوان و. بروس (در ۱۸۲۲ معزول شد)
 ۳-۱۸۲۲ سروان جان مکلود (در محل مأموریت درگذشت)
 ۱۸۲۷ سرهنگ استانوس
 ۱۸۲۷ سروان ویلسون
 ۱۸۳۱ ا.د. بلین
 - سروان س. هنلی (کفیل)
 ۱۸۳۷ سرگرد موریسون
 ۱۸۳۸ سروان هنلی
 ۱۸۴۱ سروان مکتزی (کفیل)
 - سرهنگ س. هنلی
 ۶-۱۸۵۲ ستوان آرنولد ب. کمبال (بعدها سرآرنولد بوروز)
 ۶۲-۱۸۵۶ سروان فلیکس جونز
 ۷۲-۱۸۶۳ سرهنگ دوم لوئیس پلی (سر)
 ۹۱-۱۸۷۲ سرهنگ دوم ادوارد ت. راس (سر)
 ۷-۱۸۷۶ سرهنگ دوم و.ف. پریدو (کفیل)
 ۱۸۸۶ سرهنگ دوم ت. ب. میلز (کفیل)
 ۳-۱۸۹۱ سرهنگ دوم ت.آ. تالبوت
 ۴-۱۸۹۳ سرگرد ج. هیس سدلر (کفیل)
 - سرگرد ج.ا. کرافورد (کفیل)
 ۷-۱۸۹۴ سرهنگ ف.ا. ویلسون
 ۱۹۰۰-۱۸۹۷ سرهنگ دوم م. ج. مید
 ۴-۱۹۰۰ سرهنگ دوم ت. آ. کمبال
 ۱۳-۱۹۰۴ سرگرد پرسی ج. کاکس (سر)
 ۱۵-۱۹۱۴ سرهنگ دوم س. گ. ناکس

*منشی نماینده کمپانی هند شرقی در بصره بود. او بدون اجازه از لندن یا کلکته به جای لاوت که بیمار بود کارهای نمایندگی بوشهر را در دست گرفت. خود را سفیر حکومت هند معرفی و به حضور شاه رسید. بمخاطر این کار حکومت هند او را معزول کرد.

۱۸۱۹۱۵* سرپرسی کاکس.

۱۹۱۸-۲۰ سرهنگ دوم آرنولد ت. ویلسون (کفیل، بعدها سر)

۱۹۲۰-۴ سرهنگ دوم آ.ب. ترور

ضمیمه چهارم

پستهای کنسولی انگلیس در ایران در سال ۱۹۲۱
سرکنسولگری نایب کنسولگری

همدان	تهران**
قزوین	بوشهر**
رشت	اصفهان
سلطان آباد (اراک)	مشهد
قصر شیرین	کنسولگری
یزد	بندرعباس
اهواز	کرمان
بیرجند	کرمانشاه
نمایندگان کنسولی	محمره (خرمشهر)
زنجان	نصرت آباد (زابل)
بروجرد	شیراز
کرنند	تبریز
مراغه	

*کاکس در عین حال افسر سیاسی مافوق قوای انگلیس در بین‌النهرین بود.
**وزیر مختار در تهران و نماینده سیاسی در بوشهر هر دو کار سرکنسول را می‌کردند.

فهرست راهنما

ارمنیان ۱۱۶-۱۱۵،۵۴،۴۹	آبادان ۱۳۵
ارومیه = رضائیه ۱۱۹-۱۱۸،۴۹-۴۸	آباده ۱۶۷
اسپرینگ رایس، سسیل ۳۵	آبردین، لرد ۵۵
استالکر، ژنرال ۶۲	اپریشم ۹۸،۸۱،۸۰
استخراج آهن ۵۷	آبله کوبی ۱۱۹
استخراج معادن ۱۰۲-۱۰۱	ابوالحسن خان ایلیچی باشی ۲۰-۱۹،۱۵
استراباد = گرگان ۱۱۳،۵۹	آبوت، کیت ۱۱،۸۰
استون، سرگرد ۱۴۵،۵۶،۵۳،۲۰	آبوت، ولیم جورج ۸۱
استیلن ۱۱۷	ابوموسی، جزیره ۶۹
استیوارت، چارلز ۱۵۵،۸۲	آبیاری ۱۰۱
استیونس، جورج ۹۷،۸۰،۴۹	اتومبیل ۱۳۳
استیونس، چارلز ۹۹	احتشام الدوله ۱۴۱
استیونس، ریچارد وایت ۸۰	احمدشاه قاجار ۱۷۸-۱۷۶،۱۲۱،۴۲
استیونس، فرانسیس ۸۰	ادکک، هاف ۱۲۱
استیونس، هیلده براند ۹۹	ادوارد اول ۹
اسکات ۱۲۲	ادوارد هفتم ۱۲۱
اسکناس ۱۰۲	ادواردز، آرتور ۹۷،۱۰
اسکندر مقدونی ۱۴۴	اراک = سلطان آباد ۹۸،۵۹
اسمارت، والت ۴۵	اردبیل ۵۸
اسمیت، سرگرد ایوان ۱۳۹	اردشیر، ریپورتر ۱۷۲،۴۸
اسمیت، رابرت مورداک ۱۲۹،۱۲۵،۹۲	ارغون خان ۱۰
اسمیت، هنری ۱۷۴-۱۷۲	ارک تبریز ۵۴
آسوریان ۱۱۸-۱۱۷،۴۹	آرمسترانگ، رابرت ۵۶،۵۴

باسیدو ۶-۶۹، ۷۵	اشترن، آرون ۱۱۴
باغ سفارت انگلیس ۳۲-۳۳	اشترنسوس ۱۱۴
باغ کیو ۱۳۶، ۲۰	اصفهان ۴۵، ۸۴، ۱۱۴، ۱۴۹
باغ ییلاقی سفارت انگلیس ۳۳	اصلاتدوز ۵۶
بانک استقراضی روس ۱۰۳	اعراب قاسمی ۶۶، ۶۹، ۷۱
بانک ایران و انگلیس ۱۰۴	اعزام دانشجو به خارج ۵۴
بانک شاهنشاهی ۱۰۲، ۱۰۳-۱۰۳	افسران سوئدی زاندارمری ۱۶۳، ۱۶۵
بحرین ۶۵، ۷۰، ۷۵	افغانستان ۱۱ - ۱۲، ۱۴ - ۱۵، ۲۱، ۲۱، ۶۴، ۷۲
بخت آزمایی ۱۰۵	۱۳۷ - ۱۳۸
بختیاری ۴۷-۴۸، ۵۹، ۸۴، ۱۲۱، ۱۵۲-۱۵۴	آقابابا ۱۷۱
۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۲	آقانور، استپان ۷۸
بدجر ۱۱۷	آل خلیفه ۷۰
بrazجان ۶۲	آلمان ۱۶۳، ۱۶۴
برانت، جیمز ۸۰	الیاس، تی ۸۲
براون، ادوارد ۱۵۶-۱۵۷	الیزابت اول ۱۰
بردگی = تجارت بردگان	الیس، هنری ۲۲، ۲۷، ۳۸، ۷۷
برتز، الکساندر ۹۹	آلیسون، چارلز ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۹، ۱۲۵
بروجرد ۱۶۲	امتیاز تنباکو ۱۰۴
بروس، رابرت ۶۵، ۶۷، ۱۱۴	انجیل ۱۱۰، ۱۱۴
بست نشینی ۴۵-۴۶، ۵۰، ۷۱، ۱۲۸	انقلاب ایران ۱۵۷
بل، گرتروود ۸۱	انگلیس اغلب صفحات
بلشویکها ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۴	اوترام، جیمز ۶۲
بلندفورد ۱۳۹	اوزلی، سرگور ۱۵، ۱۹-۲۶، ۳۸، ۴۴، ۵۳، ۵۵، ۷۶
بلوچستان ۱۳۷-۱۳۸	اوزلی، ولیم ۲۰، ۱۴۳، ۱۴۵
بیم ۷۲	اوکونور، فرانک ۱۶۶، ۴۵
بندرعباس ۱۰، ۴۵، ۶۸، ۷۲	اهواز ۶۲، ۸۴
بندر لنگه ۴۴-۴۵، ۶۷، ۶۹	ایتزلی، ناخدا ۶۲
بونی ۱۱۲	ایران و قضیه ایران ۱۵۸
بورجس، ادوارد ۹۵-۹۷	آیرونساید، سرادموند ۴۲، ۱۷۱-۱۷۵
بورجس، چارلز ۹۵-۹۷	ایستویک، ادوارد ۳۲، ۴۶
بوشهر ۱۰-۱۱، ۴۴-۴۸، ۵۰، ۶۲، ۶۵، ۸۴، ۱۲۳	بابل = بارفروش ۴۹
۱۶۴، ۱۶۶	بایبان ۱۵۷

- بونهام، ادوارد ۷۹، ۹۶
 بیرد، ایزابل = پیشاب
 بیرد، مری ۱۱۶
 پیشاب، ایزابل ۱۵۹-۱۶۲
 بیکر، ایلنور ۹۲
 بیلی، چارلز ۵۲
 بیمارستان دولتی تهران ۱۲۲
 بیمارستان شرکت نفت ۱۰۷
 پاتینجر، الدرد ۶۰-۶۱
 پاتینجر، سرهنری ۱۴۴، ۱۴۸
 پارسیان هند ۴۸
 پالایشگاه آبادان ۱۰۷، ۷۳، ۱۶۳، ۱۶۴
 پالمستون ۳۰، ۴۰، ۴۹
 پرتغال ۱۰
 پست ۱۳۰، پست هند و انگلیس ۷۲
 پسمور، سرهنگ ۵۹-۶۰
 پیرسون، سروان ولیم ۳۲، ۱۲۵
 تاد، داریسی ۵۹
 تاریخ ایران مالکولم ۱۴۵
 تالبوت، جرالد ۱۰۴-۱۰۵
 تامسون، رونالد ۳۱، ۳۴
 تامسون، ولیم تیلور ۳۰-۳۱، ۳۴، ۳۲، ۴۷
 تبریز ۴۹، ۵۳، ۵۹، ۷۷، ۸۰، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۹
 تجارت برده ۶۵، ۷۱
 تخت جمشید ۱۴۵
 تخت سلیمان ۱۴۷
 تذکره جغرافیایی امپراطوری ایران ۱۴۵
 تراموا ۱۰۱
 تسوگمایر ۱۶۵
 تفنگ‌بادی ۳۹
 تفنگداران جنوب ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۰
 تقی‌زاده، سیدحسن ۵۱
 تلسکوپ ۴۰
 تلفن ۷۴
 تلگراف ۱۳۸، تلگرافخانه نیز دارد ۱۸، ۴۵، ۵۰، ۷۲
 تعمیر ۱۳۱
 تنباکو ۱۰۵-۱۰۶
 تنب‌بزرگ و کوچک ۶۹
 تنگستان ۷۲، ۱۶۴
 تنگه هرمز ۶۷، ۶۹
 تهماسب صفوی ۱۰
 تیلور، دوشیزه ۱۱۲
 جاده اهواز-اصفهان ۸۴
 جاسک ۱۰، ۴۵، ۶۹
 جاسوسی ۸۳
 جاکوب، جان ۶۲
 جعفرعلی‌خان کارگزار ۷۸
 جلفا ۱۱۵، جلفای اصفهان ۱۶۱
 جنکینسون، آنتونی ۱۰
 جنگ ایران و انگلیس ۶۱، ۷۸
 جنگ ایران و مسقط ۶۸
 جنگ هرات ۲۸، ۴۰، ۵۷، ۶۰-۶۱، ۸۲
 جورج سوم ۳۸
 جوکس، دکتراندرو ۱۵، ۶۵، ۱۱۹
 جونز، سرهارفسورد ۱۳-۱۹، ۲۳، ۳۸، ۳۹
 ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۷۰
 چاپخانه ۵۵؛ چاپخانه اصفهان ۱۱۶؛ ارومیه ۱۱۸
 چاه بهار ۴۵، ۶۹
 چرچیل، جورج ۸۱
 چرچیل، سیدنی ۸۱، ۱۳۵
 چرچیل، هنری ۸۱
 چرچیل، وینستون ۱۰۸
 چسنی، فرانسیس ۳۴، ۹۹
 چمپین، هویتمن ۱۲۵، ۱۷۱

- راس، سردنیسون ۱۵۶
 رأس الخیمه ۶۶-۶۷، ۶۹
 رامبولد، هوراس ۳۶
 راولینسون، سرهنری
 ۱۵۱-۱۴۹، ۱۴۷، ۷۹، ۵۹، ۴۱، ۳۱، ۲۹
 راه آهن ۱۰۱، ۱۰۲
 راهزنی دریاپی ۶۵-۶۷، ۷۱
 راه سازی ۱۰۰-۱۰۱
 راه های ایران ۱۳۲
 رژی ۱۰۵
 رشت ۸۱، ۹۸، ۱۶۹، ۱۷۳
 رضاخان = رضاشاه ۱۷۲، ۱۷۳-۱۷۵
 رمبولد، هوراس ۳۵
 رودهری ۱۴۰
 روزنامه وقایع اتفاقیه ۹۶
 روسیه اغلب صفحات
 رویتز، یولیوس ۱۰۱-۱۰۲، ۱۳۱
 ریچ ۱۲۰
 رینولدز ۱۰۶-۱۰۷، ۱۳۶
 زابل = نصرت آباد ۱۰۳، ۴۸
 زرتشتیان ۴۸
 زمان شاه افغان ۱۱
 زنجان ۵۹
 ژاندارمری ۱۶۳، ۱۶۷
 ساترلند، سرگرد جیمز ۵۵
 ساسانی، خان ملک ۱۵۴
 سالیسبوری، لرد ۱۰۹
 سایادخان = صادق بیک ۹۵
 سایر، سرگرد هرست ۱۵۹-۱۶۱
 سایکس، ال ۱۴۱
 سایکس، سرپرسی ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۶-۱۶۸
 سبزآباد بوشهر ۷۴
 حاجی بابای اصفهانی ۱۴۶، ۷۵
 حافظ ۱۱۹
 حقوق برونمرزی ۴۵
 حقوق تحت الحمایگی ۴۷
 حقوق دول کامله الوداد ۴۵
 خارک ۱۵، ۶۱-۶۳، ۶۵، ۷۰، ۷۷، ۱۵۲-۱۵۳
 خاک سرخ ۹۹
 خبرگزاری رویتز ۱۰۱
 خرمشهر = محمره ۱۳۵، ۶۲
 خزعل، شیخ ۴۷، ۷۲-۷۳، ۱۶۴
 خط گلدسمید ۱۴۰
 خلیج فارس اغلب صفحات
 خلیل، حاجی کارگزار کرمانشاه ۷۸
 خمسه، ایلات ۱۶۷
 دارسی، سرگرد جوزف ۲۰، ۵۲-۵۵
 دارسی، ولیم ۱۰۵-۱۰۶
 داف، گرانت ۶۸
 داوسون، گروهبان ۵۴
 دایر، سرتیپ ۱۶۵
 دایرة المعارف بریتانیکا ۱۰۴
 درمانگاه های کنسولگریهای انگلیس ۱۲۲
 دروویل، سرگرد گاسپار ۵۳
 دستگاه نمایش تصویر سه بعدی ۴۱
 دماوند، قله ۳۴
 دمرگان، ژاک ۱۰۵
 دنسترویل ۱۶۸-۱۶۹
 دوران، سرمورتیمیر ۳۱، ۳۶، ۴۷، ۷۹، ۱۵۴
 دیکسون، جوزف ۱۲۰
 رابینو، ژوزف ۱۰۳، ۱۴۸
 رابینو، هیاسنت ۱۰۳-۱۰۴
 راتیسلاو ۱۳۴
 راس، دکتر الیزابت ۱۱۵

شیمون، بطریق آسوری ۱۱۷	سبلان، قله ۵۸
صارم الدوله ۱۷۰	سدلیر، فورستر ۵۳
صنعت نفت ایران ۱۰۶	سرآب آذربایجان ۵۹
طاق‌بستان ۱۵۲، ۱۴۶	سردار همایون ۱۷۲
طاوس ۳۳	سری، جزیره ۶۹
طباطبایی، سید ضیاء‌الدین ۱۷۴	سعدی ۱۴۸
ظل‌السلطان ۴۷، ۴۲	سفرنامه پاتینجر ۱۴۵
عباس صفوی، شاه ۱۰	سلام عید ۴۳
عباس میرزا نایب‌السلطنه ۵۵-۵۴، ۵۲، ۴۹	سلیبی، ستوان ۹۹، ۱۵۴
۱۱۹، ۵۸، ۵۷	سلطان‌آباد = اراک
عبدالکریم قندهاری، حاجی ۴۷	سنت جان، سرگرد ۱۳۹، ۱۲۵، ۸۲
علی تقی‌خان ۴۶	سندی‌کای راه‌آهن ایران ۷۱
عهدنامه پاریس ۶۳-۶۲، ۳۰	سیب‌زمینی ۵۴
عهدنامه ترکمانچای ۴۵، ۴۳، ۲۸، ۲۳	سیستان ۸۳، ۴۸
عهدنامه تهران ۲۲	شارجه ۶۹
عهدنامه تیلیست ۱۴	شرکت رالی و آنگلتو ۹۷
عهدنامه روس و انگلیس ۳۵	شرکت ریگبوز ۹۷
عهدنامه فینکن شتاین ۱۳	شرکت گری، بل و شریک ۹۹، گری، مکزی و
عهدنامه گلستان ۲۱	شریک ۱۰۰
عهدنامه ۱۹۰۷ ۱۵۷	شرکت لینچ‌بروس ۹۹، ۷۱
عهدنامه ۱۹۱۵ ۱۶۸	شرکت محدود بانکداری جدید شرق ۱۰۳
عهدنامه ۱۹۱۹ ۱۷۰	شرکت میلز و شریک ۹۷
غار شاپور ۱۴۵	شرکت (سابق) نفت ایران و انگلیس ۷۳، ۱۸
فادرینگهام ۱۵۴، ۱۴۵	۱۲۱، ۱۰۷
فانوس دریایی ۷۲	شرلی ۱۰
فتحعلی‌شاه ۱۲-۱۴، ۱۹، ۶۸، ۲۷، ۷۰	شوش ۱۴۵، ۱۳۵
فرانسه ۱۱-۱۴، ۴۲، ۵۲، ۷۲	شوستر ۱۵۳-۱۵۴
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۶۷	شی، سروان بنجامین ۵۸
فرنٹ، فرانسیس ۱۳۵، ۵۹، ۲۸	شیراز ۴۵، ۴۹، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۷
فریزر، جیمزبیلی ۱۴۳، ۶۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۸	شیل، جاستین ۲۸-۲۹، ۴۰، ۵۰، ۵۹-۶۱
فسا ۱۴۵	۱۰۸، ۸۰، ۷۱
قاجاق اسلحه ۷۲	شیلات شمال ۱۰۴

- قالی اردبیل ۹۸
 قالی بافی ۹۸
 قراولان سفارت انگلیس ۴۴
 قرصه خارجی ۱۰۵-۱۰۴
 قرنطینه ۱۲۳،۷۲
 قزاق ۱۷۱،۵۱
 قشقایی ۱۶۸-۱۶۷،۱۶۵
 قشم، جزیره ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۵
 قلعه تول ۱۵۴-۱۵۲
 قلهک ۳۳
 قنات سفارت انگلیس ۳۳
 قوام‌الملک ۱۶۷
 کارمک، دکتر چارلز ۱۲۰-۱۱۹، ۵۸، ۵۶، ۵۳، ۴۹
 کارون، رود ۱۵۴، ۸۴، ۴۲، ۳۵
 کاکس، سریرسی ۱۷۰، ۷۳، ۳۶، ۳۱
 کالج پسرانه استیوارت ۱۱۶
 کالج البرز ۱۱۶
 کالج دخترانه استیلمن ۱۱۶
 کالسه ۴۰
 کانینگ، سراستراتفورده ۳۱
 کاواناف، آرتور ۱۳۶
 کتابچی خان ۱۰۵
 کتیبه بیستون ۱۵۰-۱۴۹، ۱۴۷
 کربوتر، رابرت ۱۴۶، ۱۴۳
 کرزون، لرد جورج ۷۴، ۶۹، ۳۹، ۳۶-۳۵، ۳۱، ۱۸
 ۱۷۰-۱۶۹، ۱۵۹-۱۵۷، ۱۴۸، ۱۲۸، ۱۰۶، ۱۰۴-۸۲
 کرزون، رابرت ۱۳۵
 کرمانشاه ۸۴، ۵۹
 کریستی، چارلز ۱۴۴، ۵۶-۵۵، ۵۳-۵۲
 کریم خان زند ۱۰
 کسویک، ولیم ۱۰۲
 کشتی‌رانی دریاجه ارومیه ۹۹، کارون ۹۹، ۴۲
- کفش کنی ۴۳
 کلارک ۵۴
 کلارندون، لرد ۷۰، ۳۸
 کمپ بل، جان ۷۷، ۵۶، ۴۰، ۲۵
 کمپ بل، جیمز ۱۱۹
 کمپانی مسکوی ۱۰
 کمپانی هند شرقی اغلب صفحات
 کمربند شرق ایران ۱۶۵
 کمیته ایرانی لندن ۱۵۷
 کمیته ملی دفاع از استقلال ایران ۱۶۵
 کوت، ادوارد ۱۰۵
 کوتون، سرادمور ۱۰
 کورش بزرگ ۱۴۶
 کونولی، آرتور ۱۱۳
 کیتو، جان ۱۱۲
 کیر، سرولیم ۶۷-۶۶
 کینز، جان مکدونالد ۱۴۵
 گاردان، سرتیب ۴۲، ۱۴-۱۳
 گرانت، سروان ۱۵۴، ۱۴۵-۱۴۴
 گرگان = استرآباد ۸۲، ۵۹
 گروز، آنتونی ۱۱۲
 گری، سرادوارد ۳۵
 گلدسمید، فردریک ۱۴۰-۱۳۸، ۱۲۷
 کمبرون = بندرعباس
 گمرک ۱۰۴، ۱۰۱
 گنه گنه ۱۵۳
 گوینو، ۴۶، ۱۴۸
 گوردون، رابرت ۱۴۵، ۵۵، ۲۰
 گوردون، ناخداپیتر ۱۱۱
 گیونز، ریچارد ۵۸
 لار ۳۴
 لاسنلز، فرانک ۳۶، ۳۴

۱۴۰ مک ماهون هنری	لانگلی، جئوفری ۹
مکنزی، چارلز ۸۱	لاوت، برسفورد ۱۳۹، ۸۲
مکن نیسل، جان ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۹-۴۰	لرستان ۱۵۴، ۲۴۵، ۱۵۹
۶۰-۷۷، ۶۱-۱۱۹، ۱۲۰-۱۵۱	لندسداون، لرد ۷۲
ملکم خان ۱۰۱، ۱۰۵	لورن، سرپرسی ۴۱
منستری، ساموئل ۶۴	لوریم، دیوید ۸۴
موری، چارلز ۲۹-۳۰، ۳۴، ۳۸-۳۹	لوفتوس ۱۳۵-۱۳۶
۴۱، ۴۶، ۶۱، ۶۶، ۷۸	لیارد سرهنری ۳۱، ۹۹، ۱۴۳، ۱۵۰-۱۵۴
موریه، جیمز ۱۴-۱۵، ۱۹-۲۰، ۲۲-۲۴	لینچ ۱۵۷
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶	لیندزی بتون، هنری ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰
موزه سلطنتی اسکاتلند ۱۳۰	لیندلی، لنوکس ۱۲۱
موزه سوئ کزینگتون ۱۳۰	مارتین هنری ۲۱، ۱۱۰-۱۱۱
موسیقی نظامی ۵۴	ماشین تولید الکتریسته ۳۹
مومیایی ۱۰۶	مالسون، ویلفرد ۱۶۸
مونتیوری، سرموزس ۴۸	مالکولم، سرجان ۱۲-۱۷، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۴
مونتیث، ولیم ۵۳، ۵۸، ۱۳۴	۵۲، ۵۴، ۶۸، ۷۰، ۹۳، ۱۱۰
مویرا، لرد ۵۶	۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۴
مهدی علی خان ۱۱	محمدخان کابلی ۶۱
میتفورد، ادوارد ۱۵۰-۱۵۲	محمدشاه قاجار ۲۷، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۱۲۰
مینتو، لرد جیلبرت ۱۳	محرره = خرمنشهر ۶۲، ۱۳۵
ناپلئون ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۵۶	مدال = نشان
ناصرالدین شاه ۴۸، ۶۱، ۷۱	مدرسۀ فنی اصفهان ۱۱۴
ناصرالملک، ابوالقاسم خان ۸۱	مراغه ۵۴
ناوگان ایران ۱۰۴	مسجدسلیمان ۱۰۶
ناوگان خلیج فارس ۷۵	مسقط ۶۸، ۷۱-۷۲
نشان خورشید ۴۲، ستاره هند ۴۲؛ شیروخورشید	مشهد ۸۲-۸۳، ۱۴۹
۴۲؛ صلیب بزرگ ۴۲؛ ولف ۴۳	مشهد مادر سلیمان ۱۴۶
نصرت آباد = زابل ۴۸، ۱۰۳	مظفرالدین شاه ۱۲۱
نصرت الدوله ۱۷۰	مکدونالد، جان ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۹
نفت ایران ۱۷، ۴۵، ۸۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۶۳	مکدونالد، ولیم ۸۴
نقش رستم ۱۴۵	مکلود، جان ۶۵
نلیگان ۱۲۲	مکلین، چارلز ۸۲، ۱۱۷، ۱۴۰

- ویلوك، جورج ۵۶_۵۵، ۵۳، ۲۵_۲۴
 ویلوك، هنری ۶۷، ۶۱، ۵۳، ۲۷، ۲۳_۲۲
 هارت، ایزاك ۹۵، ۵۷_۵۶، ۴۹
 هاردینگ، آرتور ۳۴، ۱۷۷
 هاردینگ، چارلز ۳۶_۳۵، ۴۴
 هاشم‌خان، میرزا ۳۰_۲۹، ۴۶
 هرات ۱۱، ۲۸، ۶۵_۶۰، ۷۷، ۷۲، ۱۵۲، ۱۴۴
 هرمز، جزیره ۱۰
 هری، رود ۱۴۰
 هزاره، عشایر ۱۶۵
 هکتور، الکساندر ۹۷
 همدن، ولیم ۵۸
 هند، اغلب صفحات
 هنگام، جزیره ۶۸
 هنل، ساموئل ۷۱
 هنوی، یوناس ۱۰
 هواریح، سرهنگ تامس ۱۴۱_۱۴۲
 هوتس ۹۷
 هوتوم شیندلر، الکساندر ۱۰۴
 هورنل ۱۱۵
 هولوك، هنری ۶۲
 هیئت مرسلین مسیحی لندن ۱۱۴
 هیرمند، رود ۱۳۸، ۱۴۰
 یانگ، دکتر ۱۲۱
 یزد ۴۸
 يك سال در میان ایرانیان ۱۵۶
 یهودیان ۱۱۱، ۴۹_۴۸، ۱۱۲
- نواب ۷۸
 نورمن، هریمن ۳۶، ۱۷۰_۱۷۱، ۱۷۴
 نوشکی ۱۴۴
 نوغان = ابریشم
 نهضت جنگل ۱۶۹
 نیدرمایر ۱۶۵
 نیسبت، الکساندر ۵۹
 نیکلسن، آرتور ۳۵
 واتس، ریچارد ۱۰
 وارینگ ۱۴۷
 واسموس ۱۶۴_۱۶۵، ۱۶۷
 وانزیتارت، رابرت ۳۵
 وایلد ۳۲
 وثوق الدوله ۱۷۰
 وست، ویناسکوئیل ۱۷۵
 وکیل الدوله، عباس‌خان ۷۸
 ولزلی، سرآرتور ۵۳، ۱۳
 ولزلی، لرد ریچارد ۱۱
 ولف، جورج ۳۵
 ولف، سرهنری دراموند ۳۵، ۴۳، ۱۰۲
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲_۱۱۳، ۱۶۱
 ولیمس، فنویک ۱۳۵
 ولیمسون ۱۰۲
 وولویچ ۵۴
 ویکارس، موری ۱۱۴
 ویلیراهام، ریچارد ۶۰
 ویلز، دکتر ۷۹
 ویلسون، آرنولد ۴۴_۴۵، ۶۶، ۸۴، ۱۳۲، ۱۳۶